

تیرماه

[۱۳۲۴]

کلنل محمدتقی خان (از کتاب « در راه سیاست »)



فهرست گفتارهای این دفتر

سات ^۱	نویسنده	سرگفتار
۳ تا ۱	آزادگان	(۱) نامه سرگشاده آزادگان
۳	بانو فروزنده هدی	(۲) نامه یک بانو
۵-۴	آقای فرهنگ	(۳) درباره آزادی
۸ تا ۶	آقای محمدعلی امام	(۴) المصلح الكبير
۱۲ تا ۹	آقای ذکاء	(۵) گواهی تاریخ در باره صوفیان
۱۲	آقای مدنی	(۶) ملایی و سررشته داری دموکراسی
۱۴-۱۳	-	(۷) یاران ما در بغداد
۱۴	آقای شعاعی	(۸) پیام باآقای کسروی
۱۸ تا ۱۵	پیمان	(۹) نیک و بد
۲۰ تا ۱۹	آقای کسروی	(۱۰) تهران یا طهران
۲۲	-	(۱۱) پرسش و پاسخ
۲۲	پیمان	(۱۲) سخنانی که باید بیاد سپرد
۱۷	کوشاد	(۱۳) در آبادان و ایلام
۱۷	کوشاد	(۱۴) یکرفتار پاکدلانه
۲۳	آقای محسن زادگان و حجتی	(۱۵) چگونه پاکدین شدم (۱ و ۲)
۲۴	آقای فتحی	(۱۶) آزمایش در فرهنگ کنونی
۲۸ تا ۲۵	آقای فروغ	(۱۷) ایرانیان آلوده اند نه پیر و فرسوده
۲۸	آقای فاضلزاده آل علی	(۱۸) چگونه پاکدین شدم
	دوشیزه مهری ثقفی	(۱۹) نوشته یک بانو
۳۲ تا ۳۰	آقای مهندس عزمی	(۲۰) چگونه پاکدین شدم
۳۲	آقای جوانبخت	(۲۱) « « «



نویساد

این دفتر هر ماهه براهبری نویساد نوشته شده و از سوی بخش «تبلیغات» کوشاد تهران پراکنده

می شود.

نام اندامهای نویساد کنونی:

۱- مهندس عزمی ۲- رضا سلطانزاده ۳- اسپهانی ۴- فرهنگ ۵- عسگری ۶- دکتر وکیلی

۷- خبیری ۸- احسانی.



سیزدهم مرداد

از روی ارجی که ما بجنبش مشروطه ایران می نهیم روز شنبه ۱۳ مرداد را روزیه دانسته همه ساله جشن می گیریم . امسال بشوند کمی جا این جشن ویژه پاکدینان و آشنایان خواهد بود . کسانی از یاران که می خواهند در این جشن شرکت نمایند قبلاً بدفتر پرچم مراجعه و کارت ورودی دریافت دارند . ورود بدون کارت ممنوع است .

کوشاد تهران

یک پیش آمد دلگداز

در آخرین وقتیکه این دفتر از زیر چاپ بیرون میآمد خبر افسوس آور مرگ جوان ناکام ابوالحسن حاجی خانی از رشت رسید که در روز جمعه ۲۹ / ۴ / ۲۴ ساعت سه پس از نیمروز در اثر حادثه ای فوت گردید . ما افسوس خود را از این پیشآمد بازنموده و بازماندگانش بویژه بانوحاجی خانی از نمودن همدردی یازنمایاستیم .

خبر پیش آمد را در دفتر مردادماه هر چه بازتر خواهیم زندید .

نشستهای ارجدار

چون در این دو هفته اخیر بسیاری از یاران برجسته از شهرستانها بتهران آمده اند چنانکه آقای جلال امامجمعه از مسجدسلیمان و آقای ایمانی از آغاچاری و آقایان چهره نگار و فیروزآبادی از شیراز ، و آقای باستانی از اهواز و آقای شیشه گر از بهبهان ، و آقایان محمد شریف شفایی و خالد مسدوری از بندرعباس و آقای مقصودی از اسپهان در تهران می باشند - از این پیشآمد سودجویی شده نشستها با بودن آقای کسروی و اندام های سکالاد و کوشاد تهران برپا می گردد که در باره پیشرفت راه و کار گفتگوها رود .

ما آرزو کرده بودیم امسال نمایندگان از شهرستانها خواسته کنگره ای برپا گردانیم . چون نتوانستیم و برخی رخدادهای نابیوسان جلو را گرفت بسال دیگر واگذاریم . ولی خوشنودیم که در آن نشستها که با بودن یاران شهرستانها برپا می شود بسیاری از گفتگوهایی که نیاز میداریم بمیان می آید و نتیجه ای که خواسته میشد بدست می آید . امیدمندیم در جای دیگری برخی از آن نتیجه ها را باگاهی یاران برسانیم .

نشست بانوان در تهران

چون اخیراً چند تن از بانوان پاکدین از شهرستانها بتهران آمده بودند (و از جمله بانو چهره نگار که همراه شوهر خود از شیراز آمده اند ، بانو امامجمعه همراه همسر خود از

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویسد ۵۰ سات ۴

مسجد سلیمان آمده اند ، بانو آذر همراه شوهر خود از کرمانشاه آمده اند ، همچنان آقایان آرین و کوچکعلی با همسران خود از آبادان آمده بودند که با سپهان رفتند) بخواش این بانوان نشست بانوان در تهران بنیاد نهاده شد . در نشست یکم که آقای کسروی هم بودند پیکره هایی برای یادگاری برداشته شد . نشست بانوان روزهای سه شنبه در خانه آقای کسروی همه هفته برپاست و ما امیدمندیم در جای دیگری برخی از گفتارهای این نشست ها را بچاپ رسانیم .

تیرماه

۱۳۲۴

این دفتر از سوی کوشاد تهران پراکنده میگردد

جناب آقای سید محمد صادق طباطبایی

رئیس مجلس شورای ملی ایران

بطوریکه آگاهی یافته ایم جمعی از بازاریان عوام با تحریک ملاها بمجلس شورای ملی در باره برخی از کتابهای آقای کسروی شکایت کرده اند و از مجلس شورای ملی شرحی بامضای جنابعالی بدادسرای تهران نوشته شده که بازداشت کتابهای آقای کسروی درخواست گردیده . این چیز است که ما شنیده ایم . اکنون ما امضاکنندگان زیر که یکدسته از همراهان آقای کسروی و از پیروان عقاید ایشانیم از جنابعالی پرسشی می نمایم . جنابعالی گذشته از شخصیت برجسته خودتان امروز شاغل یکمقام رسمی بسیار عالی هستید و از هر باره شایسته ترین کسی میباشید که باین پرسش ما پاسخ دهید و اشکال بزرگی را از ما رفع کنید . ما جوانان سر برافراشته ایم و بکشور خود علاقه مندیم و می خواهیم بکوشیم و این توده و کشور را بعزت رسانیم و از این گرفتاریها برهانیم . می خواهیم مانند جوانان ملت های دیگر در راه کشور و توده خود جانفشانیها کنیم . بر خلاف بسیاری از جوانان که در پی خوشیها و کامگزاریهایی ما دست بهم داده می خواهیم نیروهای جوانی خود را در راه نیکی و خوشبختی توده بکار بریم و برای هر گونه جانبازی آماده ایم . ولی ما در کار خود در مانده ایم . زیرا ما نمی دانیم آیا بمشروطه و حکومت دموکراسی وفادار باشیم و بمجلس شورای ملی و بقانونهایی که می گذرد احترام گزاریم و یا بر خلاف این بمشروطه و دموکراسی بدبین باشیم و دولت یا حکومتی را که مجلس بر می گزیند جائز و غاصب شناخته تا توانیم مخالفت کنیم و بمجلس شوری و قانونهای آن با دیده تحقیر نگریم .

مشروطه را در ایران طباطبایی بزرگ پدر بزرگوار شما بهمدستی شادروان بهبهانی بنیاد نهادند و چون محمدعلیمیرزا و انبوهی از ملایان مخالفت می کردند خونها ریخته شد تا بر قرار گردید و ما جوانان که کنون سر برافراشته ایم می بینیم مشروطه برای ایران نعمت بزرگیست . می بینیم دموکراسی یا اینکه هر توده ای

خودش کارهای خود را راه برد و کسی را حق تحکم و فرمانروایی نباشد عالیتترین شکل زمامداری است و امروز سرفرازترین توده ها در زیر سایه آن زندگی بسر می برند . اینست قدر آنرا دانسته همیشه نسبت بشادروانان بهیجانی و طباطبایی سپاس گزار می باشیم و بنام غیرت و شرافت دوست می داریم نسبت باین دستگاه وفادار و جانفشان باشیم .

لیکن متاسفانه می بینیم مذهب شیعی که کیش پدری و مادری ماست با حکومت دموکراسی از اساس مخالف است . زیرا بموجب آن مذهب امروز که زمان غیبت امام است حکومت حق علماست . رشته کارها باید در دست آنها باشد ، عموم باید دستور از آنها گیرند . این قانون اساسی در برابر شریعت جعفری بدعت است . هر شیعی مخلصی باید آنرا نامحترم دارد ، باید تا تواند از پرداخت مالیات بدولت خودداری نماید .

بالاخره جای گفتگو نیست که این دو رژیم مخالف یکدیگر است . اینست ما در کار خود در مانده نمی دانیم آیا بمشروطه وفادار باشیم و در راه آن بکوشش و جانفشانی آماده گردیم و یا از روی دستورهای مذهبی با آن دشمنی نموده از راه توهین درآییم . نمی دانیم با اینحال از چه راه بکشور و توده خود خدمت کنیم . اینست رو بجنابعالی آورده خواهش می کنیم تکلیفی برای ما جوانان که اگر رویهمرفته شهرها را بدیده گیریم دسته انبوهی می باشیم تعیین کنید .

کتابهای آقای کسروی در همین زمینه است . آقای کسروی سخنی بی منطق نگفته است . ما نیز که از

همراهان او هستیم پیروی از منطق کرده ایم . آقای کسروی می گوید : « **مذهب شیعه چنانکه با اساس**

اسلام ناسازگار است با زندگانی دموکراسی هم ناسازگار می باشد » و ما می بینیم همه

راست می گوید . می بینیم همه از روی دلیل و منطق سخن می راند .

اکنون جناب عالی اگر می فرمایید ما اشتباه کرده ایم و میانه مذهب شیعه با اصول مشروطیت مخالفت

نیست . خواهشمندیم کتاب « **داوری** » نوشته آقای کسروی را که چاپ شده (**همان کتابی که**

خواسته اید بازداشت شود) ملاحظه فرموده بنوشته های آن با دلایل جواب دهید تا از ما رفع اشکال

شود .

و اگر می فرمایید آن نوشته ها راستست و مخالفت مشروطه با مذهب نامبرده قابل رد نیست پس بفرمایید

تکلیف ما چیست !؟

بازداشت کتاب گره از کار نخواهد گشود . چه اولاً بازداشت کتاب در چنین زمانی جز مایه ننگی برای این

کشور نیست . در این دوره که آزادی عقیده یکی از حقوق مسلمة افراد است توسل بکارهای دوره انگلیزیسیون جز

تزدن برسوایی کشور نتیجه نخواهد داشت . شما می خواهید از یکسو نماینده بکنفرانس سانفرانسیسکو بفرستید و

بر ایجاد مقررات بین المللی که از مهمترین آنها آزادی عقیده است شرکت کنید و از یکسو در کشور خود دستگاه

تکلیزیسیون برپا گردانید و در برابر منطق بزور توسل کنید و انتظار دارید که جهانیان نیز بشما اعتراض نکنند و

شما را از توده های پس مانده جهان بشمارند .

ملایان چه می گویند ؟! اگر حرفهای آقای کسروی منطقی نیست پاسخ دهند ، آنها نیز بنویسند . اگر

منطقی است دیگر چه می خواهند !؟

ما همه مان شیعه زاده ایم و از آن مذهب نیک آگاهیم . بسیاری از ما کتابهای آقای کسروی را خوانده پیش

از آنکه تصدیق کنیم بنزد ملایان رفته و بسخنان او پاسخ خواسته ایم و متاسفانه دیده ایم پاسخی ندارند و جز لعن و

تحرین و کلمات زشت و پست از آنان نشنیده ایم .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویساد ۵۰ سات ۶
اکنون هم چون درمانده اند و از لعن و نفرین و تحریک اشرار نیز سودی نبرده از هر طرف خود را مغلوب دیده اند دست بدامن مجلس شوری زده مردم نافهم بازاری را بشکایت واداشته اند .

ما چون ملایان را می شناسیم و نیک آزموده ایم که با منطق سروکار ندارند و مصالح بیست ملیون توده در پیشگاه غرض ورزیهای ایشان در حکم هیچست کاری بایشان نداریم . ولی مجلس شورای ملی که یک مقام ارجمند رسمی و خود حافظ مصالح کشور است ما نخواهیم توانست برفتار او با دیده بی پروایی نگریم و ما ناچار بوده ایم که بصدد این نوشته برآییم .

جنابعالی مکلفید که **نخست** پرسش ما پاسخ داده تکلیف ما را روشن گردانید . **دوم** بفرمایید آیا آن رفتارتان موجب وهنی برای این کشور نخواهد بود؟! ... آیا زبان ایراد بدخواهان را باین توده نخواهد گشود؟! ... آیا در چنین زمانی می توان بازداشت کتابی را خواست که چرا دلسوزی بکشور کرده و سخنانی سراپا دلیل و منطقی رانده؟!.

اگر دستاویز جناب عالی دو ماده قانونست که در باره مطبوعات گذشته **اولاً** آن قانونها در باره اسلام است و شامل مذهب شیعه نتواند بود . **دوم** مانندهای آن قانون بسیار است . ما از جناب عالی می پرسیم آیا آن قانون مهمتر است یا اصل دوم متمم قانون اساسی که تصریح می کند در هر دوره باید در مجلس پنج نفر از ملایان بعنوان نمایندگی از علما حاضر باشند و همه قانونها از تصدیق آنها بگذرد؟! چشده که این اصل با این اهمیت تا کنون اجرا نشده؟! ... در همین دوره که جناب عالی رئیس بودید چرا این نقص را بمجلس یادآوری نکردید؟! ... آنگاه بفرمایید در چهارده دوره مجلس که در هیچ یکی بنحویکه مقصود قانونست در دارالشوری اصل دوم قانون اساسی بکار بسته نشده و کسی از ملایان نبوده قانونهایی که از مجلس گذشته چه عنوان پیدا میکنند؟! ...

این رفتار جناب عالی و دیگران که صلاح کشور و توده را رعایت نکرده با زمزمه های مرتجعانه ملایان موافقت نشان می دهید نتیجه اش آن خواهد بود که ملایان اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی را هم بخواهند و ما از جناب عالی می پرسیم آیا بآن رضایت خواهید داد؟! رضایت خواهید داد که ملایان بیایند و در مجلس بنشینند و بهمه قانونها نظارت کنند؟! بر فرض که جناب عالی یا دیگران رضایت دادید آیا پیش خواهد رفت؟! آیا سراسر جهان را بایران نخواهد خندانید!؟.

بهرتر است یک پرسش اساسی تر از جنابعالی بکنیم : اگر کیش شیعه برای اداره کردن کشور کافی بود و دخالت ملایان در کارها مایه مضرت نبود چه علت داشت که پدر شما و خود شما جلو افتید و مشروطه را از اروپا بیآوردید و قانون اساسی فرانسه را برای ایران تصویب کنید ، و این مقصود را چندان بزرگ بدانید که در راه آن **صدها** جوانان نازنین را بکشتن دهید؟! آقای طباطبایی چشد که آنها فراموش شد؟! چشد که دو باره میخواهید برای ملایان دستگاه گسترید!؟.

ما از جناب عالی خواهشمندیم باین پرسشهای ما پاسخ دهید و ما را با دلیل و منطق قانع گردانید . وگرنه بازداشت کتاب دآوری یا شیعیگری که دو سال پیش بچاپ رسیده و انتشار یافته و هزارها کسان آنرا خوانده اند و بخاطر سپارده اند نتیجه ای را در بر نخواهد داشت و عقیده های ما را تغییر نخواهد داد .

اگر مقصود آنست که جوانان بگفته های آقای کسروی گوش ندهند (**بقول ملاها فریب او را**

نخورده بضالت نیفتند) باید بمطالب او با دلیل و منطق پاسخ داده شود وگرنه از این تشبثات **ج**

نتیجه وارونه خواهد بود .

اساساً چه کتابهای آقای کسروی در میان باشد و چه نباشد این یک اشکال بزرگی است که اصول مشروطه و زندگی دموکراسی با کیش شیعه متضاد است و این دو در یکجا نتواند بود. باید این اشکال رفع شود و این گره گشاده گردد. تکرار می کنیم که جناب عالی در این باره اشکال ما را رفع فرمایید. تکرار می کنیم که باین نوشته ما با دلیل و منطق پاسخ دهید. اکنون که دخالت در کار کرده اید آنرا بیک نتیجه روشن رسانید.

جناب عالی بدانید: امروز آقای کسروی تنها نیست. هزاران مردان بافهم و آزاده و جوانان خونگرم و جانفشان با نوشته های او همراه و هم عقیده اند. همراهان آقای کسروی یا جمعیت آزادگان از ردیف پیروان ملایان که هزارتاشان ارزش یکتا را ندارند نیستند. مردان بافهم و دانشمند که شایسته اداره کردن کشوری هستند و اگر روزی پایش افتاد و این جمعیت رشته کارهای کشور را بدست گرفتند شایستگی خود را بهمه نشان خواهند داد.

همین نوشته را که ما امضا کنندگان بنام نمایندگی از آزادگان تهران بآنجناب نوشته ایم خواهید دید آزادگان از همه سوی کشور با ما هم آوازی خواهند کرد و انتظار پاسخ از جناب عالی خواهند داشت. با

امضای گروهی از آزادگان (امضاها چون مفصل است در اینجا آورده نشده. ولی

اصل ورقه با خود امضاها با آقای طباطبایی تقدیم گردیده)

نوشته: فروزنده هدی - مشهد

نامه یک بانو

راهنمای ارجمند پاکدینان

پس از درود،

از چندی پیش توسط هدی با راه پاکدینی و آمیغهای آن آشنا شده ام و کتابهای ارجمند آن راهنمای ارجمند را که سراپا آمیغهاست خوانده ام. براستی افسوس میخورم که چرا زودتر برایم میسر نشده بود که باین شاهراه ورجاوند درآیم. گر چه بدآموزیهای کیشی از قبیل گنبدپرستی و مرده پرستی و یا گمراهیهای غربی از قبیل تلف کردن وقت بنوشته ها و رمانهای زیانمند نویسندگان اروپائی از قبیل آنا تول فرانس و غیره در مغز من ریشه ندوانیده بود و من آماده برای پذیرفتن آمیغها بودم ولی متأسفانه دسترسی بدانها نداشتم.

سپاس خدا را که اکنون با راه ورجاوند پاکدینی آشنا شده ام و اینک پیمان میگذارم که بایای پاکدینی را با تمام قواء و تا جان در بدن دارم انجام دهم و خدا را باین پیمان گواه می گیرم.

شب پیش که با هدی در مجله اردیبهشت ماه سخنرانی برادر پاکدین آقای احسانی را میخواندیم

خدا میداند که چقدر در من هنایید. آری درست است «**در حالیکه میهن پرستان روس برای**

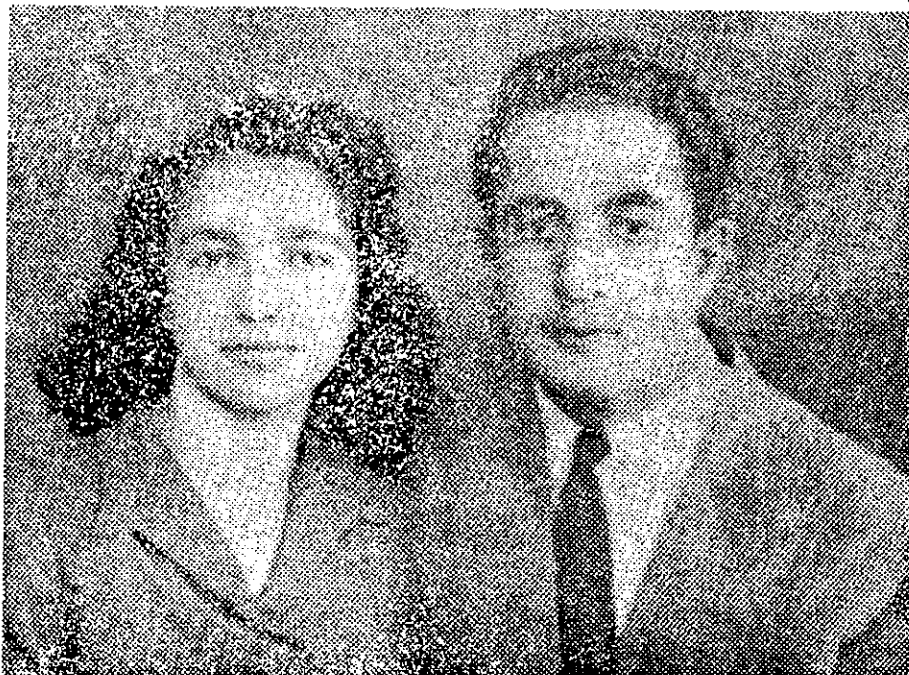
نابود کردن دشمنان میهنشان خود را بمینها می بندند و بسر راه تانگهای

دشمن میخوانند، در حالیکه زنان ژرمنی در خیابانهای برلین در برابر

سرنیزه های مهاجمین با دستها و سینه های خود دفاع میکنند ، ما چه هراس از بدخواهان توده خود داشته باشیم ؟ » .

« ما میکوشیم ، مینبردیم ، و هنگامش میجنگیم تا آیندگان ما بر فراز کشته های فدائیان این راه ورجاوند ، پرچم پاکدینی برافرازند و با خوشدلی بزیند » .

در خاتمه اکنون که با هدی شریک زندگی میشوم علاوه بر بایاهای پاکدینی که خود انجام آنها را عهده دار خواهم بود منتهای سعی را خواهم کرد که هدی را بیشتر تشویق نمایم که بایاهای پاکدینی بویژه رزمندگی خود را بهترین وجهی انجام دهد .



آقای یحیی هدی بانو فروزنده هدی

در باره آزادی

بسیاری خود را آزادیخواه مینامند و از آزادی دم میزنند لیکن کردارشان با آزادیخواهی مخالف است . برای روشن شدن سخن بهتر است ببینیم معنی آزادی چیست ؟ .

اگر برای آزادی هیچ اندازه معین نکنیم معنیش اینست که آدم هر چه میخواهد بکند یا نکند و هیچکس جلوی او را نگیرد . این بالاترین درجه آزادیست که میتوان بدیده گرفت . ولی آیا میتوان بهمه افراد یک چنین آزادی بی اندازه را داد ؟ .

روشنست افرادی که در یکجا با هم میزیند نمیتوانند همگی این آزادی بی اندازه را داشته باشند . زیرا جز نابسامانی و جنگ و کشتار هوده ای نخواهد داشت .

از اینروست که ما ناچاریم آزادی خود را تا اندازه ای که بزبان آزادی دیگران باشد^۱ محدود کنیم و دیگران نیز بهمین اندازه آزادی خود را نگاهدارند و محدود ما تجاوز نکنند تا بتوان با هم زندگی کرد .

آدمی ناچار است زندگی اجتماعی را داشته باشد تا با همدستی و همکاری یکدیگر بتوانند نیازمندیهای خود را بدست آرند و هم در برابر پیش آمدهای سخت خود را نگاهدارند . نظر بهمین زندگی اجتماعی ناچارست که خرد و دادگری فرمان میدهد آزادی خود را تا اندازه ای که جلوی آزادی دیگران را میگیرد نگاهداریم . اگر یکتا بخواهد از هر آزاد باشد باید از جامعه بیرون رود و یکنه در بیابانها و جنگها زندگی کند و بجامعه کاری نداشته باشد . لیکن چنین چیزی نتواند بود . یکتا آدمی چه زن و چه مرد همینکه برای خود جفتی برگزید یک جامعه کوچکی بنیاد میگذارد که با پدید آوردن فرزندان و خانواده ها بزرگ میشود . خانواده کوچکترین جامعه ایست که طبیعت بشری آنرا بنیاد گزارده است .

بینیم این جامعه کوچک حق دارد در زندگی خود آزاد باشد یا نه ؟ اگر یک فرد حق دارد در میان جامعه تا آنجا که مانع آزادی دیگران نباشد آزاد باشد ، دو یا چند تن نیز که خانواده را پدید آورده اند حق دارند در زندگی خود تا آنجا که مانع آزادی دیگران نیستند آزاد باشند .

با هیچ منطقی نمیتوان آزادی خانواده را منکر شد . اکنون میخواهیم در باره آزادی جامعه بزرگتری که از خانواده های بسیار بزرگ تشکیل شده گفتگو کنیم . پیش آمد های تاریخی و عوامل گوناگون ، جامعه های بزرگ که هر یک زیر نام ملت جداگانه ای با همبستگی های ویژه ای میزیند پدید آورده و اکنون این جدائی است . بدیده ما این جدائی خود بخود زبانی ندارد آنچه زیانمند است برتریجویی و فزونی خواهی برخی از ملتهاست که از این جدائی هوده های بدی میگیرند و بنام اینکه نژاد آنها والاتر است و بنامهای ک و ی^۲ از چگونه ، ملت خود را بدست اندازی و زورگوئی بملتهای دیگر وامیدارند .

اینها ادعاهای پوچ و بیجاییست که آزمندان بملتهای خود تلقین کرده و موجب جنگ و خونریزی میشوند . راستی را اگر نیک بیندیشیم ملتها نیز خانواده های بزرگی هستند ، جدائی آنها نیز باید همچون جدائی خانواده ها در یک جامعه باشد . در هر جامعه خانوادگی وجود دارد و این طبیعی است و باید بود . ملتها نیز باید همچون خانواده ها با هم رفتار کنند . همچنانکه یک خانواده در خانه خود از هر باره آزاد است و میتواند بهر گونه خواهد زندگی خود را راه برد هر ملتی نیز این حق را دارد که در کارهای خود تا آنجا که بحقوق ملل دیگر زبانی ندارد آزاد باشد و دیگران در زندگی او دخالتی نکنند .

استقلال یک ملت نیز همینست که آملت در کارهای خود آزاد باشد و جدا زید . آزادی و استقلال تقریباً یک معنی دارد . میتوان گفت استقلال نتیجه آزادیست و آزادی برای یک ملت بی استقلال نتواند بود .

من در شگفتم که چگونه کسانی دعوی آزادیخواهی میکنند و باز میگویند اگر کشور ما استقلال نداشته باشد اینان یا نمیدانند یا نمیخواهند بدانند که آزادی بی استقلال نتواند بود . اگر استقلال نباشد آزادی هم است وانگهی چرا یکتا در جامعه و یک خانواده در میان یک توده آزاد باشد اما ملت ها این آزادی را نداشته اند . اگر معنی آزادی آنست که هر فرد و هر خانواده تا آنجا که آزادیش جلوی آزادی دیگرانرا نگیرد آزاد است یک ملت هم باید تا آنجا که بزبان ملل دیگر نباشد در کارهای خود آزاد باشد . آنچه مایه کشاکش و خونریزی ملل ملتهاست جدائی ملتها نیست بلکه آزمندی دولتهای زورمند و زورگوئیهای آنهاست که ملیت را از معنی خود برده و بنام ملت خود تا آنجا که از دستشان بیاید از ملتهای کوچک سودجویی و بآنها ستم میکنند .

۱ - « باشد » اشتباه چاپی و درست آن « نباشد » است .

۲ - این واژه افتادگی دارد و خواندنی نیست . اگر کسانی درست آنرا گوشزد کنند سپاسگزار خواهیم بود . [

مهنانه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویساد ۵۰ سات ۱۰

خردمندان جهان اگر در بند آسایش و فروهش (صلح) میباشند باید با این آزمندیها و زورگوئیها بنبرند باید آزادی را برای همه تنها بخواهند نه تنها برای ملت خود افراد یا ملت هائیکه آزادیخواهی را بخود می بندند و آزادیرا تنها برای خود میخواهند راستی آزادیخواه نیستند و ما نمیتوانیم با این عنوانها ، اگر چه با صد هیاهو همراه باشد ، آنانرا آزادیخواه بدانیم .

آزادگان آزادیرا برای همه ملتها میخواهند نه تنها برای ملت خود . ملت ایران هم یکی از ملتهای جهانست این ملت هم آزادی و استقلال میخواهد این ملت هم حق دارد برای خود آزاد و مستقل زندگی کند .

ما در میان دو دولت بسیار نیرومند زندگی میکنیم که هر دو آوازه آزادیخواهی خود را در سراسر جهان بلند ساخته و بنام طرفداری از آزادی و عدالت جنگها کرده و فداکاریها نموده اند . من خود باین موقعیت ویژه خوشبینم اما وقتی بوضع کشور خودمان می اندیشم از دست خودمانیها نگران میشوم راستی را نگرانی باید از افراد ملت خودمان باشد . جای بسی افسوس است که بهر سوی نظر میکنیم موجبات این نگرانیها فراهم میشود :

۱ - دسته بندیهای حزبی را ببینید چگونه خود را بیکی از دولتها می بندند و بنام آنها مردمان سست نما و ترسو را گرد خود جمع میکنند تا مگر بتوانند دولتی پوشالی درست کنند و خود زمامداران دولت باشند^۱ .

۲ - درس خواندگان روشنفکر را تماشا کنید که چه اندیشه ها دارند و چه راهی برای خود پیش گرفته اند بیشتر این دسته دچار نومیدی شده اند . زیرا پنداشته اند که هیچ راهی برای رهایی ما نیست و تنها کسانی میتوانند برای خود موقعیتی بدست آرند که دست بدام^۲ دیگران زده و برای آنان بکوشند و خود را از پرتو آنان بجایی برسانند . از اینرو این گروه بچند دسته شده اند دسته ای اندک در نومیدی بسر میبرند و جز کناره گیری از کارهای اجتماعی و دوری از سیاست راهی نمیروند . بسیاری هم خود را باآرزوهایی دلخوش کرده دست بکارهایی نمیزند تا مگر بتوانند دست خود را بدامن دیگران برسانند و بمقام پستی که چشم دارند برسند . اینان بخیال خود سیاست زیرکانه ای دارند لیکن دسته بیشتر فریب خوردگانند چون راه چاره را نشناخته اند یا بکوششهایی برخاسته اند که جز سود کمی ندارد و یا خود را بکسانی بسته اند که جز بزبان کشور ما کار نمیکنند .

۳ - آخوندان را نگرید که چگونه سر درآورده و دکان خرسازی خود را رونق داده اند و برای نگاهداری این دکان بهمه وسائلی تشبث میکنند و آشکار ابزار دست سیاست پلید میشوند و نقشه های شوم میکشند و از بدترین زشتکاریها و آدمکشی باک ندارند . اینان چه میگویند ؟

آیا اندیشه روشنی دارند ؟ نقشه اصلاحی و فکر اساسی استوار دارند که کسانی هستند که بتوانند کشور ما را در برابر این سیاستهای پلید و شوم نگاهدارند و ملت ما را پیشرفتی که در خور جهان هنر و دانش امروز است برسانند ؟!

هیچکدام از آنها نیست سرمایه اینان جز همان افکار پوسیده و پندارهای پست و گیج کننده نیست . راه و

روش اینان هم جز این نیست که مردمرا در همین ناآگاهی و چشم و گوش بستگی نگاهدارند (بقول

خودشان) خوب بتوانند خر سواری کنند . دلازتر از همه بنام دین توده ناآگاه را فریب داده و میدهند .

۱ - [در آن زمان ، دموکراتهای آذربایجان برهبری جعفر پیشه وری و حزب توده ایران که از آنها حمایت میکرد و خود از پشتیبانی دولت شوروی برخوردار بود ، از این گروه حزبیها بودند .

۲ - « دام » افتادگی چاپی دارد و بایستی « دامان یا دامن » چاپ گردد .

همینها و ده ها مانده اینهاست که اندیشنده را ، چون بوضع کشور میندیشد ، نگران و اندوهگین میسازد ، زیرا اینها جلوگیری پیشرفت و آزادی ماست . مایه زبونی ایرانیان است . با همینها میتوان ایران را بنابودی کشانید نومیدی یکدسته ، فساد و پستی اخلاق یک گروه ، خرافات پروری و خر سازی گروه دیگر و سیاستمداری دسته هایی که جز از سیاست های پلید و شوم پیروی نمیکند آنها و مانند آنها برای ویرانی کشور برای اینکه ملت را بزبونی و زیردستی کشاند عوامل بسیار هناینده ای هستند .

هر میهن دوست و آزادیخواه راستینی بر خود با یا میدانند که با همه این عوامل بنبرد برخاسته و با کوشش و جانبازی ریشه آنها را بر کند .

یاران نیک میدانند که ما برای کندن ریشه این عوامل و مانند اینها پیمان بسته ایم و برای هر گونه فداکاری آماده ایم . در اینباره جای هیچ سخنی نیست . آنچه باید یادآور شوم اینست که ما در موفقیت^۱ بسیار باریکی هستیم و باید بدانیم که اگر بکوشش خود بیافزاییم و مردان و جوانان پاک و آزاده را هر چه بیشتر از راه و کار خود آگاه گردانیم باشد که دستهای نهانی و جنایتکاران درونی ، میهن ما را بحالی که میخواهند بیندازند . ما باید هر چه بیشتر بکوشیم و بزودی دست جنایتکاران را کوتاه کنیم و خود زمام کارهای کشور را بدست گیریم و این توده را از پستی و بردگی رها گردانیم .

کسان بسیاری هستند که با آشنائی براه ما و با اینکه سخنان ما را براست میدانند و کار ما را نیک میشناسند یا از ترس و بی شهامتی یا برای نگاهداری منافع مادی و یا موقعیتی که در جامعه کنونی دارند کنار ستاده خود را بیطرف نشان میدهند و با ما همدستی و همکاری نمینمایند . جا دارد باینان یادآور شویم شما با این رفتار خودتان گناه بزرگی دارید زیرا با اینکه باستواری راه و درستی اندیشه های ما آگاه شده اید اگر همچون دیگران که بیباکانه و فداکارانه بکوشش برخاسته اند بکوشش برخیزید کاریا که از هر باره بسود ایران و جهان بیایید بزودی و بی هیچ نگرانی انجام خواهد شد ولی اکنون با این رفتارتان کار ما را دشوار و کند میکنید و هر زبانی که از دیری پیشرفت ما بمردم رسد گنااهش بگردن شماست . ترس را کنار بگذارید . این سودهای کوچک و مقامهای پست اجتماعی کنونی را بدیده نگیرید . مردانه گام پیش گذارید شماره شما بسیار است مردان و برغانی هم که اکنون دلیرانه که^۲ در کوشش و فداکاری هستند فراوانند . آنگاه ما و شما برای انجام خواستی که داریم توانا خواهیم بود . ما بیاری خدا و با کوشش خودمان از هر گزند و آسیبی روی برنمیگردانیم و میکوشیم تا ایران پاکدل و آزاده را گرد آریم و بزودی ریشه گمراهیها و آلودگیها را برکنیم این کار شدنیست و خواهد شد اگر ما پیش نیایید و همدستی نکنید و با همین ترس و سستی بمانید جز سرافکنندگی هوده ای نخواهید برداشت .

[محمد کریم فرهنگ]

المصلح الكبير !

این گفتار سه سال پیش برای چاپ شدن در روزنامه پرچم فرستاده شده بود . چون روزنامه

۱ - [« موفقیت » اشتباه چاپیست . درست آن « موقعیت » است . جمله چنین است : ... موقعیت بسیار باریکی هستیم ...

۲ - این « که » فزون نیست .]

بازداشت شده و بچاپ نرسیده اینک آنرا بچاپ

میرسانیم .

در تاریخ پیدایش و پیشرفت دانشهای نوین در اروپا بخشهایی هست که بسیار شیرین و خواندنی است . این بخشها نشان میدهد هر راستی اگر چه با دشمنان نیرومندی روبرو شود که بخواهند از پیشرفت آن جلو گیرند باز نیروی راستی بر دشمنان چیره شده و هر چه و هر کس را که سد راه پیشرفت اوست از میان برمیدارد . نه ارتش امپراطوران خونخوار خودکامه با توپها و تفنگهایشان و نه نیروی جانشینان پسر خدا با محاکم بازرسی عقایدشان هیچیک را توانایی پایداری در برابر نیروی راستی نیست ، و هر چه دشمنان راستی که بهتر است ارتش دروغ خوانده شوند در کینه جویی با راستی پرستان بیشتر بکوشند و زور و نیرنگ فزونتر بکار برند خود سخت تر دچار شکست شوند و پیشرفت راستی تندتر خواهد گردید .

سرگذشت کپرنیک که جان بر سر عقیده خویش باخت و برونو و فانینی که زنده سوزانیده شدند و

گاليله (هر چند در پیشگاه جانشین پسر خدا از ترس شکنجه و کشته شدن

عقیده خویش را انکار کرد و از این جهت در تاریخ زندگیش لکه ننگی ماند) بهترین

گواه بگفته های بالاست و چنانکه می بینیم این سختگیریها و آدمکشیهها و سوزانیدنهای ارتش دروغ جلو پیشرفت راستی را نتوانست بگیرد . و امروزه در جهان دیگر هیچکس نیست که بگوید زمین مرکز جهانست و چرخهای نه گانه با ستارگان زرین و سیمین فرو نشانده در آنها بگرد آن میگردد . آن کشاکشها و آدمکشیهها از میان رفت و نیروی جانشین پسر خدا برافتاد و در تاریخ تنها روسیاهی برای ارتش دروغ و نام نیک برای راستی پرستان بازماند .



نگاره ای از : نیکلاوس کپرنیکوس ۱۴۷۳ تا ۱۵۴۳]

تاریخ پیشرفت دانشهای نوین در ایران اگر برشته نوشتن کشیده شود نیز بیمانندگی باین داستانها نیست . چه بسیار آموزشگاهها که بفرمان جانشینان امام برچیده یا آتش زده شدند . چه بسیار آموزگاران بگناه اینکه گفته بودند زمین گرد است تکفیر شدند و خانه و زندگی خود را از دست دادند . تاریخ این پیشآمدهای اندوهناک که نماینده سیاهدلی و نافهمی این تیپ است شایسته بررسی و نوشتن می باشد و اگر بگرد آوری آن آغاز شود کتاب بزرگی از آن پدید خواهد آمد . چه خوب است آزادگان هر چه از این داستانها می دانند یا می توانند بدست بیاورند یادداشت کنند تا هم زمینه برای نگارش این تاریخ سودمند و خواندنی فراهم شود و هم از هر داستان نمایشنامه شیرین و سودمندی در آینده پدید آورده شود که بجای نمایشنامه های پوچ امروزی برای بیدار ساختن توده بمعرض نمایش درآید .

رفتار ملایان در ایران در برابر دانشها درست مانده رفتار کشیشها در اروپا بوده است . چیزیکه هست در ایران گذشته از دسته نخست که با دانشها از در دشمنی درآمده همچون کشیشان کارشکنیها کرده اند دسته دیگری با رفتار دیگری دوباره پدید آمده که مانده اینها در اروپا نبوده و اینها خاص ایران بوده اند .

خواهید گفت : ایندسته کدامها بوده اند ؟. می گویم : ایندسته آن گروهی از آخوندها بوده که عنوان **نواندیش (یا تجدد)** بخود بسته و در میان کهنه و نو میانجی شده اند . آن دسته علوم را تکفیر کرده می گفتند **باید** جلوش گرفته شود . این دسته مدعی شده اند که همه علوم در احادیث هست و اینها چیز تازه ای نیست .

بهر حال این یکدسته جداییست و زیانش بحال توده از زبان دسته نخست بیشتر است و آن گمراهی که **پدید** آورده اند چون در رخت نواندیشی است گزندش فزونتر می باشد .

آنگاه دسته نخست بیشترشان از روی نافهمی بکار برخاسته بودند و از بدخواهی دور می بودند . ولی این **کسته** بنیاد کارشان شیادی و فریبکاریست از اینرو ناپاکیشان بیشتر است .

کوتاه سخن آنکه این دسته در برابر پیشرفت رفتار تازه دیگری برگزیده اند که با رفتار دیگر ملایان جداست و **اینک** نکته هایی را که در رفتار ایشانست در این گفتار بازمی نمایم :

(۱) نانرا بنرخ روز خوردن

اینان در برابر هر چیز تازه ای این نقش را بازی می کنند : تا هنگامی که چیز تازه ، (چه اندیشه ای

بر یکرشته از رشته های دانش باشد و چه اختراعی از اختراعها یا دگرگونی در

رخت و کلاه) ، رواج بسیار پیدا نکرده و بیشتر مردم آنرا نشناخته اند و نیکی و یا بدی آنرا نمی دانند در **شمنی** با آن همگام و همراهی گروه نخست می باشند و بی آنکه بیندیشند آن چیز نوین راست است یا دروغ ، **بدرمند** است یا زیانمند ، آنرا بد می شمارند و توده را از نزدیک شدن بآن باز می دارند . حتی یاد گرفتن آن دانش

یکار بردن اختراع یا رخت و کلاه نو را نشانه بیدینی میخوانند . ولی همینکه آن (**تازه رسیده**) تا اندازه ای **متمه** شد و مردم رفته رفته بآن آشنا شدند اینان که تا دیروز در هر جا با دسته نخست همگام بودند یواش یواش با **دستی** بسیار از دسته نخستین جدا و همینکه دریافتند آنچه تازه هواخواهانی پیدا کرده اندک اندک از دشمنی **بمد** می کاهند تا آنجا که دیگر کمتر گفتگویش می کنند و اگر قضا را در جایی ناچار بگفتگو از آن شدند جز **تختان** دو پهلو و گزارش پذیر نمی گویند .

باز چون پیشرفت بیشتر شد با گفتن سخنانی مانند « **اینقدر خشک هم نباید بود فرنگی ها** »

چیزهای خوبی هم دارند » آهسته آهسته آغاز هواخواهی از آن می کنند . سپس از این مرحله گامی فراتر نهاده حدیث در ستایش آن می سازند و بگوشها می رسانند .

کار که باینجا رسید و از جنجال عوام یا بگفته خودشان « **رم کردن مریدان** » بیمی نبود برای اینکه خود را بجانان و دانش آموختگان نزدیک سازند و بتوانند دسته ای از اینانرا نیز بفریند آغاز بدروغ سازی کرده آیه ها از قرآن می آورند و بزور گزارشهای خنک وانمود می کنند که ما این مطلب را از پیشتر می دانستیم زیرا در حدیث وارد است و فرنگیها آنرا از قرآن گرفته اند . برای اینکه از این نیرنگ ریاکارانه نیک آگاه شوید چند مثال می آورم :

در انقلاب مشروطه ملایان (**بجز چند تنی**) با مشروطه دشمنی کردند و مایه پراکندگی و خونریزی شدند و مشروطه خواهان را کافر و بیدین خواندند . اما همینکه آزادیخواهان چیره شدند و محمدعلی میرزا برافتاد دسته دوم بکار افتاده پس از اندک زمانی حدیثها در ستایش مشروطه ساختند . سپس باین دروغ بزرگ برخاستند که اسلام هم مشروطه بوده و آیه « **و امرهم شوری بینهم** » را بجای دلیل برای گفته خود جا می زدند . از میان توده فراموشکار یکی نپرسید اگر چنین است و فرمانروایی اسلام مطابق مشروطه بوده پس آن دشمنی با مشروطه خواهان چه می بود ؟ . آن حکمهای تکفیر در باره آزادیخواهان چه عنوان می داشت ؟ . هیچکس نپرسید یکی از پایه های بزرگ حکومت سررشته داری^۱ جدایی نیروهای قانونگزاری و داوری و اجرایی از یکدیگر است . در کجای اسلام چنین جدایی بوده است ؟ . آخوندک از معنی مشروطه تنها مشورت را دانسته چون پیشرفت آزادیخواهان را می بیند باری برای آنکه بازار از گرمی نیفتد باین گزارشهای خنک دست زده از دروغ بستن بخدا هم شرم نمی کند .

در باره پیشرفت دانشهای نوین در ایران نیز همین رویه را بکار بردند . دانش ستاره شناسی یا میکربشناسی و جز آنها تا هواخواهان چندانی نداشت در نظر اینان کفر و مخالف اسلام بود . هر که می گفت زمین گرد است کافر می شد . هر که می گفت پیدایش زمین میلیونها سال بدرازی کشیده بر خلاف اسلام سخن گفته بود . هر که می گفت هر بیماری از یک جاندار ریزی که در تن آدمی می آید پدید می گردد مرتد بود . هر که میگفت شهابها تکه سنگهایی اند که در فضای بیکران از اینسوی بآنسوی می روند و چون از نزدیک زمین گذشتند دیده می شوند بر خلاف قرآن سخن گفته « **مهدور الدم** » بود . اما همینکه رفته رفته اینگونه دانشها رواج یافت و اندیشه ها با

آنها آشنا گردید دسته دوم نقش مردم فریبانه خود را بازی کرده همگی آنها « **حتی تئوری لاپلاس و فرضیه اینشتین را راجع ببعده چهارم** » از قرآن و حدیث بیرون آوردند . نخست اینها را با زبان می گفتند . سپس کسانی داد دروغسازی داده اینگونه گزارشهایی ها را در کتابها نیز نوشتند و مایه رسوایی گردیدند .

یکی از این کتابهای رسوا کتابی است بنام که بتازی نوشته شده و بفارسی هم ترجمه گردیده است . مؤلف این کتاب کشفیات ستاره شناسان فرنگی را که نتیجه کوشش و جستجوی علمی در سه قرن اخیر است با زور

۱ - [« سررشته داری » بمعنی حکومت است و بکار بردن آن در جمله ... حکومت سررشته داری ... اشتباه است . چنین

می اندیشیم که بجای واژه سررشته داری باید واژه « مشروطه » چاپ گردد .]

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویساد ۵۰ سات ۱۵
گزارشهای خنک بعقیده خودش از احادیث و آیه ها درآورده و با این گزارش سازی کالای نوینی برای فریفتن مردم
صاده فراهم کرده است .

از این مرد باید پرسید اگر برآستی این دانشها در احادیث شما می بود یا می توانستید آنها را از حدیث
در بیآورید پس چرا در هزار سال گذشته این کار را نمی کردید ؟. چرا پیش از آنکه دانشمندان فرنگ باین کشفها
دست یابند ، بودن این دانشها را بجهانیان آگاهی ندادید ؟. یا دست کم بیپایگی افسانه گاو ماهی و فلکهای نه گانه را
که کتابها و حدیثهایتان پر از آنست ب مردم نمی گفتید ؟. مگر حدیثهایتان جز زبان تازی بود ؟. آیا زبان تازی
تمی دانستید یا این زبان از زبانهای مرده بوده و چون زبان کلدانی تازه بخواندن و فهمیدن آن دست یافته اند ؟.
تمی دانم چرا هر دانشی را تا دیگری کشف نکند در احادیث نیست ولی پس از کشف بیدرنگ از چندین حدیث
فهمیده می شود ؟. با متداول بودن این رویه زشت شگفت نیست اگر عبدالبهاء تعلیم اجباری یا صلح بین المللی را
از معجزات خود بخواند ؟.

رفتار این گروه تنها با دانشها چنین نبوده و نیست . بلکه چون بازار این رفتار پشت گرمی یافت و کسانی از
این راه بنان و نوایی رسیدند هر آخوند محله حتی با چیزهای کوچک همین رویه را در پیش گرفته و می گیرد .
مثلاً خوراک خوردن با قاشق و چنگال در نزد ملایان نخست نشانه بیدینی و فرنگی مآبی بود . امروز که
متداول شده در حدیث وارد شده و مستحب است . خط آهن در آغاز که نامش بایران رسیده بود از ابزارهای دوزخی
شمرده میشد و اگر فرنگیها از آن سود میبردند از آن جهت بود که خدا خوشیهای این جهانرا بآنان ارزانی داشته تا
در آن جهان بدوزخشان برد و بخورد مار و کژدم آتشیشان دهد . اما امروز که در شرق هم کشیده شده - حدیث
« **اذا ركب الحديد علی الحديد قرب البعيد** » می سازند و چنین وا می نمایند که آگاهی از آن
صاده شده .

۲) دگرگون ساختن رخت :

یکی دیگر از جدائی های این گروه دسته نخستین دگرگونی است که در رخت خود پدید آورده اند . میدانید
که بزرگترین نشانه یک ملا تا پیش از مشروطه دستار گنبد آسای واویلاپیچ و ریش انبوه شانه نکرده (**زیرا**
قنها بین الصلوتین با انگشتان مبارک تحلیل لحيه^۱ میکردند) ، پوشیدن کفش سرپائی
مویزه زرد رنگ با پیراهن یخه باز چنانکه بخشی از موهای سینه مبارکشان از شکاف یخه بیرون افتاده باشد ، سر سه
تراشه کرده ، سبجه گلین بد رنگ و چرک آلود بود . گروه دوم برای اینکه در این ابزار ملائی نیز خود را از گروه
نخست جدا گیرند و نواندیش جلوه دهند از حجم دستار کم کرده و آنرا محکمتر میپیچند . بجای پیراهن یخه باز
پیراهن یخه بسته و بجای قباهای آستین گوش خری لباده دکمه دار آستین بسته میپوشند خلاصه بعقیده
خودشان در ریخت ملائی نیز اصلاحاتی کرده اند تا بتوانند در دلهای نواندیشان یا حاجی زادگان نیم متجدد جا باز
کنند و از میان این دو دسته نیز کسانی را بدام مریدی بیفکنند . برخی از اینان برای اینکه بر دیگران پیشی جویند و
کاروان پس نمانند با هر رنگی و هر چیزی روی خوش نشان میدهند حتی از میخوارگی و و ... روی
تمی چینند .

۱ - [لحيه (با زیر لام) = موی گونه ، ریش مرد .]

۳) دگرگون کردن عنوان :

عنوان ملایان دسته نخست یعنی کلمه هایی که در پیش نام آنها افزوده میشد حجت الاسلام ملاذالانام ، آیه الله فی الارضیه ، کهنه الارامل و الایتام حامل الواء الدین و مانند اینها بود . گروه دوم بنام آنکه در دین (**تجدد کرده و آنرا اصلاح نموده اند**) عنوان خود را حضرت المفضل ، العلامه الشهیر ، المصلح الکبیر و مانند اینها ساخته اند و بزور خواهش هم که باشد می کوشند که در روزنامه ها نامشان بدین عنوانها یاد شود .

آقای دارنده پرچم ، بعقیده من این گروه در گمراه ساختن توده خطرناکتر از دسته نخست اند زیرا خرافه بافیهای دسته نخست با پیشرفت دانش از میان می رود . اما اینان چون بافندگیهای خود را با دانشهای نوین درمی آمیزند یا در معنی از دانش نیز ابزار مردم فریبی ساخته اند یکرشته گمراهیهای نوینی پدید آورده اند که برانداختن آنها باسانی نشدنی است . از این گذشته چون همگی این گروه بر خلاف دسته نخست هیچگونه باوری ندارند و آرمانشان جز مفتخواری و برتری فروش و مردم فریبی نیست کارشان هر چه برگزندتر خواهد بود .

از اینرو بر پاکدلانست که با این فرومایگان نبرد کنند و بکیفر رسوایی که بر سر توده های شرقی درآورده اند رسواشان سازند .

همین اندیشه مرا بنوشتن این گفتار برانگیخت و اگر اجازه دهید آنرا در روزنامه پرچم چاپ کنند بسیار سپاسگزار خواهم شد .

ضمناً برای اینکه گفتارم بی گواه نباشد اجازه دهید تکه ای از یک دفترچه که از نوشته های مولف کتاب **(الهیئه و الاسلام)** است و بهترین دلیل دورویی و پوچ مغزی این مصلح کبیر میباشد در پایان بیاورم .

این دفترچه دارای ۲۴ برگ است و نام آن - شرفیات - میباشد موضوع دفترچه ۳۰ پرسش است که یکی از آخوندان سفیه شوشتر از این آقای مصلح کرده و پاسخ شنیده است . پاسخها بخوبی نشان می دهد که نزدیک شدن اینگونه مصلحها بدانش جز برای فریب نواندیشان نیست و با همه اظهار دانشمندی هر جا پایش افتاد از اظهار اعتقاد بیست ترین خرافه های بازمانده از جهودان و تازیان پروایی ندارند .

برای اینکه خوانندگان پرچم از افکار اصلاحی که در دفترچه است بی بهره نمانند تکه هایی از پرسش و پاسخ بیستم را نقل می کنم .

(سؤال بیستم) - آب حیات و شهر ظلمات که در بعض کتب و اخبار وارد است چنین آبی و

چنین شهری وجود دارد یا نه ؟.

(پاسخ بیستم) - در اخبار و مأثوره شهر ظلمات نامبرده نشده و نه بنام بلد یا مدینه ظلمات وارد

است بلی بنام محل ظلمات و بحر ظلمات و ارض ظلمات و نحو آن ذکر شده ... و مشهورترین شهرهای معمور ظلمات در این زمان **(هر سینک فر)** است که مرکز کارخانجات کاغذسازی دنیاست و در حوالی و قریب آن قریب سه ملیون مسلمان ساکن هستند و از شدت تاریکی و استمرار ظلمات چراغهای الکتریک همیشه در کار است و ده سال قبل یکنفر ایرانی خراسانی از آنجا مسائلی برای داعی فرستاده جوابهای آنرا بنام مجمع اسلامی آنجا خواست و مهمترین مسائل او تعیین روزه و نماز بود چه اینکه در ۲۴ ساعت اهالی آنجا نه فجری دارند و نه شفقی و نه ظهری دارند و نه عصری و نه عشائی دارند و نه سحری و آفتابی نیست در آنجا تا طلوع یا غروب یا زوال آن تصور شود و مخلص جواب مفصل برای آنها نگاشته در رساله ای که نامش قاب قوسین فی الصوم و الصلوات حول القطبین ... است فرستادم .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویسد ۵۰ سات ۱۷
آب حیات و اینکه چشمه هست در بحر ظلمات و افسانه هایی که در گفتارهای مردم پیشین نسبت بآن
شنیده اید خیلی از شدت غموض در بحر ضلمات است .

اهواز - محمدعلی امام

گواهی تاریخ در باره صوفیان

نوشته : یحیی ذکاء

چنانکه همه خوانندگان میدانند یکی از کارهای بسیار زشت صوفیان بی پروایی آنها بدروغگویی
است . کتابهایی که از آنها بما یادگار مانده پر است از گزافه های بیشماری که در باره کارهای « قطب ها » و
« مرشدهای » خود نوشته اند ، شما هیچ کتابی از اینها پیدا نمیکنید که در آن چند « معجزه » و
« کرامت » بشیخهای خود نبسته و شرحی از « خوارق عادات » که بدست آنان انجام گرفته است یاد
نکرده باشند و باندازه ای در این باره گستاخی نشان داده اند که توگویی آنان دروغ را بد نمی شناخته اند و کمترین
یاقی از دروغها و گزافه های خود نداشته اند .

یکی از کسانی که در باره او « معجزات » و « کرامات » زیاد یاد کرده اند حسین بن منصور حلاج
است ، این مرد شاید که جز شعبده بازی کاری نمیداشته در میان صوفیان جایگاه بلندی می دارد و در بیشتر
کتابهای صوفیان بخشی را ویژه او گردانیده از « جذبات » و « کرامات » و سخنان و کارهای او گفتگو
بمیان گزارده اند . ولی چنانکه گفتیم اینمرد که گویا سفری نیز به هندوستان کرده و چشم بندی هایی نیز از آنجا با
خود ارمغان آورده بوده از دیده تاریخ جز بشعبده بازی و شیادی شناخته نمیشد .
ابوریحان بیرونی که مرد دانشمند و دانش پژوهی میبوده و خود کمتر آلوده این کارها بوده است در
کتاب « آثارالباقیه » در باره اینمرد چنین نوشته است :

« سپس مردی متصوف از اهل فارس بنام حسین بن منصور حلاج ظهور کرد
و در آغاز کار مردم را بمهدی دعوت نمود و گفت که او از طالقان دیلم ظهور
خواهد کرد - از اینرو حلاج را گرفتند و بمدینه السلام (بغداد) بردند و در
زندانش بیفکندند ولی حيله ای کرد و چون مرغی که از قفس بگریزد از زندان
گریخت .

این شخص مردی شعبده باز بود و با هر کسی که روبرو می شد موافق
اعتقاد او سخن میراند و خود را بلطایف حیل بدو می چسبانید . سپس ادعایش
این شد که روح القدس در او حلول کرده و خود را خدا دانست و باصحاب و

پیروان خود نامه هایی که معنون^۱ بدین عنوان بود بنگاشت : « از هوهوی ازلی اول فروغ درخشان لامع و اصل اصیل و حجت تمام حجتها و رب ارباب و آفریننده سحاب و شکامت نور و رب طور که در هر صورتی متصور شود به بنده خود فلانکس ... » و پیروان او نامه هایی که باو مینوشتند چنین افتتاح میکردند : « خداوندا از هر عیبی پاک و منزه هستی ، ای ذات هر ذات و منتهای آخرین لذات یا عظیم یا کبیر گواهی میدهم که آفریدگار قدیم و منیر هستی و در هر زمان و اوانی بصورتی جلوه کرده ای و در زمان ما بصورت حسین بن منصور جلوه گر شده ای بنده کوچک تو نیازمند و محتاج توست و بتو پناه آورده و بسوی تو بازگشت و انابت نموده و بخشایش را امیدوار است ای داننده غیبها ، چنین میگوید ... » .

حسین بن منصور کتابهای زیادی در دعوی خود تصنیف کرد مانند کتاب نورالاصل ، کتاب جم اکبر ، جم اصغر .

مقتدر بالله در سال ۳۰۱ هجری از او آگاه شد و هزار تازیانه اش زد و دست و پای او را بریده بنفت او را آتش زد تا آنکه لاشه او بسوخت خاکسترش را بدجله ریختند و هر عذابی که باین مرد کردند سخنی نگفت و روی خود را ترش نمود و لب نجبانید .

تا اینجا بود نوشته بیرونی و برای اینکه تنها بقاضی نرفته باشیم نوشته ای در باره او از « تذکره

الاولیاء » عطار که خود از بزرگان صوفیان میباشد نقل میکنیم تا بیشرمی و گزافه گوییهای ایشان را بخوبی نشان دهیم :

« ذکر حسین منصور حلاج قدس الله روحه العزیز »

« آن قتیل الله فی سبیل الله آن شیر بیشه تحقیق آن شجاع صفدر صدیق

آن غرقه دریای امواج حسین بن منصور حلاج رحمت الله علیه ، کار او کاری عجب بود واقعات غرایب که خاص او را بود که هم در غایت سوز و اشتیاق بود در شدت لهب فراق مست و بیقرار شوریده روزگار بود و عاشق صادق و پاکباز و جد و جهدی عظیم داشت و ریاضتی و کرامتی عجب و عالی همت و رفیع قدر بود و او

را تصانیف بسیار است بالفاظی مشکل در حقایق و اسرار معانی محبت کامل و فصاحت و بلاغتی داشت که کس نداشت و دقت نظری و فراستی که کس را نبود ... (تا مینویسد) خفیف گفته است که حسین منصور عالمی است ربانی و شبلی گفته است که من و حلاج یک چیزیم اما مرا بدیوانگی نسبت کردند خلاص یافتیم و حسین را عقل او هلاک کرد ... (پس از آن شرح مسافرت‌های او را ببصره و بغداد و ماوراءالنهر و اهواز و هندوستان و چین داده و می نویسد) او را حلاج از آن گفتند که یکبار بانبار پنبه برگذشت اشارتی کرد در حال دانه از پنبه بیرون آمد و خلق متحیر شدند ... (در پاکیزگی شیخ می گوید) در ابتدا که ریاضت میکشید دل‌قی داشت که بیست سال بیرون نکرده بود روزی بستم از وی بیرون کردند گزنده بسیار در وی افتاده بود یکی از آن وزن کردند نیم دانک بود (!) نقل است که یکی بنزدیک او آمد عقبی دید که گرد او می گشت قصد کشتن کرد حلاج گفت دست از وی بدار که دوازده سال است تا او ندیم ما است و گرد ما می‌گردد . گویند رشید خرد سمرقندی عزم کعبه کرد در راه مجلس میگفت روایت کرد که حلاج با چهار صد صوفی روی ببادیه نهاد و چون روزی چند برآمد چیزی یافتند حسین را گفتند ما را سر بریان میباید گفت بنشینند پس دست از پس میکرد و سری بریان کرده با دو قرص بیکی میداد تا چهار صد سر بریان و هشتصد قرص بداد بعد از آن گفتند ما را رطب میباید برخاست و گفت مرا بیفشانید بیفشاندند رطب از وی میبارید تا سیر بخوردند پس در راه هر جا که شست بخار بنی باز نهادی رطب بار آوردی نقل است که طایفه [ای] در بادیه او را گفتند ما را انجیر می باید دست در هوا کرد و طبقی انجیر تازه پیش ایشان بنهاد . قلست یکبار در بادیه چهار هزار آدمی با او بودند تا کعبه و یکسال در آفتاب گرم رابر کعبه بایستاد برهنه تا روغن از اعضای او بر سنگ می رفت پوست او باز شد و او از آنجا نجنبید و هر روز قرصی و کوزه ای آب پیش او آوردندی و او بدان تارها افطار کردی و باقی بر سر کوزه آب نهادی و گویند کژدم در ایزار او آشیانه کرده بود نقلست که شب اول که او را حبس کردند بیآمدند او را در زندان ندیدند

جمله زندان گشتند کسی را ندیدند شب دوم نه او را و نه زندان را طلب کردند
ندیدند شب سوم او را در زندان دیدند گفتند شب اول کجا بودی و شب دوم
زندان و تو کجا بودیت اکنون هر دو پدید آمدیت این چه واقعه است گفت شب
اول من بحضرت بودم از آن نبودم شب دوم حضرت اینجا بود از آن هر دو غایب
بودیم شب سوم باز فرستادند مرا برای حفظ شریعت بیاید کار خود کنید .

نقلست در شبانه روزی در زندان هزار رکعت نماز کردی گفتند گویی که
من حق ام این نماز کرا میگذاری گفت ما دانیم قدر ما ... (بعد شرح کشتن او را
داده میگوید) از یک یک اندام او آواز می آمد که اناالحق روز دیگر گفتند این
فتنه بیش از آن خواهد بود که در حالت حیات بود پس اعضای او بسوختند از
خاکستر او آواز اناالحق می آمد چنانک در وقت کشتن هر قطره خون که
می چکید الله پدید می آمد درماندند بدجله انداختند بر سر آب همان اناالحق
میگفت « . این بود نمونه ای از دروغهای عطار در کتاب تذکره الاولیاء که سراپا از این قبیل
بیشرمیها و گزافه گوئیهاست . در این گفتار تنها یکی از آلودگی های صوفیان پرداختیم راستی را صوفیان انبان
دروغ یا بگفته یکی « انبار دروغ » بوده اند و کمتر گروهی را توان یافت که باین اندازه در دروغگویی گستاخ
باشند . کسانیکه از دروغ باک نداشته اند پیداست که چه درونهای تیره ای داشته اند . دریغ از کسانیکه باینان گرایند
و فریب گفتار و رفتارشان خورند .



اتفاقاً هنگامیکه من این نوشته را آماده میکردم یکی از شرقشناسان اروپا بنام پروفیسور ماسین یون که
بحلاج شناسی معروف است « بقصد زیارت قبر عطار » بایران آمد . آمدن این مرد بایران بشوئند
بستگی که هم از دیده حلاج و هم از دیده عطار که هر دو را پیش از این شناختیم با یادداشت من داشت توجهم
را بخود کشید چند روز پیش از آمدنش یکی از روزنامه ها پس از ستایش بسیار چنین نوشت : « بر ما
ایرانیان یعنی همشهریان حسین بن منصور حلاج و سلمان فارسی و سلمی
نیشابوری که آقای لوئی ماسین یون عمر خود را وقف شناساندن ایشان و احیای
آثار آن بزرگان فرموده اند واجب است که از این مرد بزرگ که چند روزی مهمان
ما خواهند بود تا آن حد که قدرت و استطاعت داریم تجلیل کنیم و مقدم او را
گرامی داریم چه هر گونه تجلیلی که از طرف ما از اینگونه مردان جلیل بعمل آید

در حقیقت تجلیلی است از علم و حقیقت که آقای ماسین یون از خدمتگزاران صمیمی آنند بخصوص که قسمتی از عمر عزیز او صرف خدمت بمعارف و حقایق شده است که مستقیماً مربوط بسابقه درخشان ایرانیان است. بنابراین ایرانی حقشناس اگر در مقابل این خدمت ذیقیمت چیزی ندارد که تقدیم مقدم آن استاد گرامی نماید لااقل با اظهار امتنان و ابراز شور و شوق نسبت باین مهمان گرامی حقشناسی قلبی خود را نمایان سازد و خطاب باو بگوید :

گر خانه محقر است و تاریخ بر دیده روشن نشانم !

پس از اینکه با این قبیل گفتارها پیشوار او رفتند آقای ماسین یون وارد تهران شد ، سپس بدیدن گور عطار و خیام و فردوسی رفته بتهران بازگشت و بنا بخواهش دانشگاه تهران در باره « مباحله^۱ » در دانشکده ادبیات برای ایرانیان سخنرانی کرد .

چیزیکه از روز نخست آمدن این شرقشناس بایران مرا ناآسوده میساخت انگیزه مسافرتش بود زیرا باشکار در روزنامه ها نوشتند که « ایشان بقصد زیارت قبر عطار رنج مسافرت ایران را بر خود هموار فرموده اند » . و من هر چه بر مغز خود فشار آوردم نتوانستم باور کنم که دانشمندی در این هنگام با این وضع آشفته جهان و وضع کشور خود او که تازه از دست دشمن رهایی یافته تنها « بقصد زیارت قبر عطار » از اروپا بایران آید . بخود گفتم این دانشمند بایستی یا دیوانه و سبکسر باشد که بچنین کاری برخیزد ، یا خواستش فریفتن ایرانیان و برانگیختن ایشان بکارهای بیهوده است .

چیزی که آشکار می بود دیوانه نبودن پرفسور نامبرده بود . پس بیگمان شدم که زیر کاسه نیم کاسه ای هست و آنچه گمانم را بیقین مبدل ساخت گفته هایی بود که چه در روزنامه ها و چه در نشستها در پیرامون مسافرت این مرد نوشته و رانده شد و همانا مقصود پرفسور نیز گفته شدن همین سخنان بود که در لفافه « زیارت قبر عطار » پیچیده شده بود .

استادی در دانشکده چنین گفت : « البته بر خاطر شنوندگان محترم پوشیده و پنهان نیست که تمدن اسلامی در تاریخ تحول و نمو فکری بشر چه تأثیر عظیم و چه دخالت بزرگی داشته است و یکی از مظاهر جالب توجه و شایان دقت در این

تمدن جهانگیر همانا ظهور تصوف و پیدایش عرفان عالیمقامی است که منبع آزادی فکر و منشأ آثار ادب و اخلاقی جاویدان بوده اند (!) .

کیست که از لطایف حدیقه سنایی و بدایع منطق الطیر عطار و حکم و امثال مثنوی مولوی و امثال بیشمار این قبیل آثار که پیدایش آنها تا قرون اخیره ادامه داشته است لذت نبرده و جذبه حقیقت او را نبروده باشد یا کیست آنکه از تذکره الاولیاء و نصوص الحکم و امثال آنها بوجد و حالت نیآمده باشد یا کدام است آنکه افکار شیخ شبستری و ابوسعید ابوالخیر او را محو جمال نکرده و سالک در راه وصول بحق نساخته باشد . تصوف که موجد آزادی فکر و منبع مقامات کشور و شهود در دوره اسلامی است مخصوصاً از نظر اخلاق خدمات مهمی بعالم بشریت نموده (!) و عرفان باعث پیشرفت حکمت گردیده و بالخاصه ایرانیان روشنفکر از این راه بتربیت و تکمیل نفوس پرداخته اند . پس میتوان گفت کسانی که در تحقیق احوال و اقوال و افکار و نوشتجات این قبیل بزرگان صرف عمر و بذل جهد می کنند عهده دار خدمت بزرگی هستند که گذشته از روشن کردن تاریخ تحولات فکر فواید عملی نیز عاید میسازند ... » .

(سپس آقای استاد دنبال سخن را بستایش از مسیو ماسین یون کشانده و

رشته سخن را بدست او داد که او نیز در پیرامون مباحله سخنرانی کرد !) . من

نمیدانم آیا این پرفسور و آقای استاد ، زیان صوفیگری را بویژه برای شرقیان نمیدانند؟! آیا چنین گمانی توان برد؟! ما که با اینگونه نغمه های شوم آشناییم و صوفیان را بهتر از همه می شناسیم و همه کتابهایی که آقای استاد نام برده اند سوزانیدنی می دانیم چنانکه میسوزانیم از این گفتارها در شگفت نیستیم . چیزیکه مایه افسوس است فریب خوردن ایرانیان و خوش باوری و دل بستن ایشان باین قبیل دروغهاست و بیشتر کوشش ما در اینست که زشتی این کارها و سخنانرا باز نماییم و نشان دهیم که صوفیان یا مانند های آنان که اینهمه ستایش در باره شان میکنند چه کسانیند و چه گفته و چه کرده اند و چیزی را هم که از دیگران بیوسانیم توجه بنوشته ها و گفته های ماست .

خوانندگان نیک میدانند که راهنمای پاکدینان سالهاست برای برانداختن خرافات و اندیشه های پوچ کهن

رنج کشیده و کوشش مینماید و کتابها نوشته میپراکند . امروز با بودن این نوشته ها زیانمندی آن اندیشه ها بر کسی پوشیده نیست . یکی از گمراهیها صوفیگریست که با پراکنده شدن کتاب صوفیگری و نوشته های پیشین پیمان از

نیرو افتاده و بزودی از پای خواهد درافتاد . دشمنان ایران برای جلوگیری از نابودی اینگونه اندیشه های پوچ و زیانمند و پندارهای کهن بهر گونه کاری دست می یازند و کتابها نویسانده در میان مردم می پراکنند . یکی از

کارهای آنان فرستادن شرقشناسان و دیگر کسانیست برای زیارت گورهای شاعران و صوفیان و دور نیست کنون که جنگ تمام شده و جهان میدان سیاستهای شوم گردیده کسان زیادی بهمین عناوین بایران آیند . چنانکه

مسافرت شیخ الاسلام قفقاز نیز از همین چشمه آب میخورد. زیرا دشمنان ایران میدانند که حال کنونی ایرانیان چیست و روانه‌اشان تا چه پایه ناتوان گردیده و همانکه آوازی از اروپا برخیزد و یک تن اروپایی برای دیدن گور صوفی ای یا شاعری یا امامزاده ای بایران آید هزاران کسانرا بتکان آورد و اندیشه‌ها را بسوی خود کشاند و پندارهای زیانمند آنانرا رواج بیشتر دهد چنانکه کنون شور و سهشهای هواخواهان این بداندیشانرا بچشم می بینید. ای نابود باد اینگونه سیاستهای شوم!

بهر سان ما در اینجا روی سخن را بایرانیان بویژه برادران جوان و غیرتمند خود گردانیده میگوییم ای برادران بر شماس است که فریب این ناکسانرا نخورید، بر شماس است که از خوش باوری در باره اینان بیرون آید، بر شماس است که دشمنان خارجی خود را شناسید و با دیده پژوهش در کارها نگرید و انگیزه های آنانرا دریابید و بدانید که دشمنان ایران چه نقشه های شومی کشیده و چه دامهای بیمناکی زیر پایتان میگسترند. بر شماس است که پیش از این باینده خودتان که بیگمان در دست خود شماس بیعلاقه نباشید. ما از شما خواهانیم که برادرانه دست در دست ما گذارید تا با پشتیبانی یکدیگر باین پریشانیها، بی سامانیها چاره کنیم. در برابر این نقشه های شوم و سیاستهای خانه برانداز ایستادگی از خود نشان دهیم. بیابید بسربلندی و سرفرازی ایران و ایرانی کوشیم.



نوشته: عبدالرحیم مدنی - بندرعباس

ملایی و سررشته داری دموکراسی

چون آقای شیرازی در روزنامه کیهان پاسخ آقای کسروی چیزهایی نوشته و بویژه از جوانان خواسته اند که نوشته های ایشان را بخوانند و ببینند تا (بقول خودشان فریب نخورند) خود را بر برابر حقیقت ناگزیر میبینیم که دانستنیهای خود را بنویسیم - نخست باید دید که آقای کسروی در ورجاوند تیاد بخش سوم انتهای صفحه سوم در باره حکومت (سررشته داری) مینویسند: «در هر کشوری سررشته دارانی باید بود، کسانی که بکارهای همگی برخیزند و توده را راه برند. این سررشته داران همان بهتر که از میان توده برگزیده شوند، گروهی از نیکخواهان و کاردانان گزیده شوند که سکالادی پدید آورده و در کارها سکالند و گزیرند و قانونها گزارند و آنچه گزیرند و می گزارند بکرادی از مردان آزموده و باا و نیکخواه سپارند که بکار بندند. توده بسکالاد و سکالاد بکراد نگهبان باشند. اینگونه سررشته داری که از اروپا برخاسته خردمندانه و بسیار نیکوست». و در اول صفحه شش می نویسند: «اینگونه سررشته داری - سررشته داری توده که از اروپا برخاسته و در دیگر جاهای دیگر نیز رواج یافته خردمندانه و بسیار نیکوست و باید ارجش دانست و همیشه نگاهش داشت و باید کوشید و توده ها را شاینده زندگانی آزاد و چنین سررشته داری خردمندانه گردانید.»

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویساد ۵۰ سات ۲۴
منظورم از این نقل قول آنست که خوانندگان آگاه باشند که حکومت دموکراسی یا سررشته داری توده در نظر آقای
کسروی و همگی پاکدینان چه ارزشی دارد و چسان پاسداری می شود و بویژه جمله (همیشه نگاهش
داشت) هر پاکدینی را موظف می گرداند برای نگاهداری اینگونه حکومت (تا پای جان) بکوشد و نگاهش
دارد - پس از شرح این مقدمه که برای رفع هر گونه سوء تفاهم نوشته شده باصل موضوع بر می گردم . آقای
شیرازی در پاسخ پرسش اول آقای کسروی که می گوید : « بچه دلیل خود را حاکم می دانید ؟ »
دلایلی یاد کرده و باستناد آیه های قرآن حکومت را بینج طبقه تقسیم نموده و در طبقه پنجم فقها (امثال
خودشان) را حاکم دانسته و می گوید : خود فقها اجازه داده اند که این حکومت (حکومت در طبقه
پنجم) جای خود را بحکومت دموکراسی دهد و منتها در هر زمان فقها ناظر اعمال حکومت دموکراسی باشند - از
گفتگوی در این موضوع می گذرم و از درست و نادرست بودن آن (چون در گفتگوی خود نیاز بآن
نمی بینم) حرفی نمی زنم . تنها مطالبی را که باید بگفتگو گزارم آنست که حکومت فقها که آقای شیرازی
مدعی است قاعدتاً باید حکومت شرعی و احکام و قوانین آن از روی فقه جعفری باشد و حکومت دموکراسی که
باجتهاد فقها روی کار آمده اصولاً کاری با شرع و فقه جعفری ندارد و احکام آن از روی ترجمه قانون فرانسه است . و
همگی آگاهییم که حکمی که قانون فرانسه می دهد کاملاً ضد حکمی است که در فقه جعفری تعیین گردیده . در
اینجاست که آقای شیرازی و امثال ایشان ایراد بزرگی وارد است و بایستی از ایشان پرسید : آقای شیرازی مگر
حدود اختیارات فقها تا چه حد است؟! آیا اختیار از بین بردن و از کار انداختن فقه جعفری را هم دارند؟! اگر
ندارند چرا چنین خیانتی بفقهِ جعفری کرده اند؟! اگر دارند و بایستی فقه جعفری را از کار اندازند پس دلیل
واضحی است که آن فقه یا قانون مقتضی وقت نبوده و احکامش قابل اجرا نیست و از مذهب شیعه اثنی عشری که
شما تلگرافاً بحمايتش برخاسته اید جز نام و تعلیمات زیانمند چیزی نمانده . آری مذهبی که بنیادش با دست
عده ای از ملایان و فقها و سرجنابان آن از میان رفته دیگر از آن چه بازمانده؟ . و شما حمایت از چه چیز آن
خواهید کرد؟! اینها ایرادهاییست که باین عم (!) شیرازی من وارد است و بایستی پاسخ با دلیل بدهد .

یاران ما در بغداد

نوشته های ما در همه جا تکانی پدید آورده و هر روز
از دور و نزدیک خبرهای خوشی بما میرسد که خود مایه
امیدواری است .

برادر پاکدین ما آقای رائد که زمان کوتاهی است
ببغداد رفته و در آنجا میماند کانونی از پاکدینان پدید آورده
و کسانی از روشن اندیشان را براه ما آشنا گردانیده که
نشسته های پاکدینی برپا میگردانند و گفتارها میرانند .

نوشته پایین گفتاری است که یکی از یاران

بغداد ما در نشستی رانده و رویه آن را برای ما

فرستاده اند .

یاران پاکدین را از دور و نزدیک درود میفرستم .

نخست خدا را سپاس که خرد ما را روشن و بینا کرده و آمیغها را فرا گرفته ایم . بما آن نیرو داده که پندار و
آمیغ ، زشت و زیبا ، کج و راست را بشناسیم .

سپس براهنمای بزرگ ، که همه گونه دشواری و رنج را در راه بازنمودن آمیغها و بیداری توده بر خود هموار
کرده ، از این راه دور درود فراوان میفرستیم .

من اگر چه او را نمی شناسم و او هم مرا ندیده ، باشد که نام مرا نشنیده باشد ، ولی بگفته عرب (الاذن

تعشق قبل العين احياناً) سخنان ایشان نه چیزی است که در دل نه نشیند . آنانکه میخواهند جلو گیرند
و آواز او را از گوشها دور سازند ، خرد را از داوری اندازند ، همانا خواستشان چشمه خورشید بگل اندودن است . یک
کلمه بگویم : رنجی است که بیهوده میکشند و جز رسوائی و خواری آنان هوده ای ندارد .

اینک سخنی بیادم آمده که میخواهم با شما بمیان گزارم :

افسوس و صد افسوس ، این سرزمینی را که کشور ایران مینامیم ، و مردمان آدم نمائی را که توده ایران
میخوانیم و از هیچ چیز زندگانی برخوردار نیستند . اینان که خودشان نمیتوانند کاری از پیش برند ، اندیشه نیکی
نمایند ، جلو دیگران را نیز میگیرند و در برابر کارهای نیک دیگران بجای همدستی بکارشکنی برمیخیزند و مشتی
مردم ساده درون را برمیآغالانند .

اینان که از دین و جهان جز نام چیز دیگری نمیدانند و اگر کسی بخواهد معانی آنرا باز کند از در ستیزه
پیش می آیند ، گوئی اینان با خود پیمان بسته اند که در برابر هر نیکی و آمیغی پافشارند . از داستان دین که همه
روزگار آنرا می دانید بگذریم . در کارهای جهان و زندگانی نیز بی پروا هستند . بلکه راستتر گویم ، پروای کارهای
ناستوده و زیان آور را ندارند . در اینجا نمیخواهم یکایک وزارتخانه ها و ادارات سررشته داری را بزنم . اینکار گذشته
از اینکه روشن و در خور هیچ پهلوی نیست بسیار دامنه دار است . روزها باید که بگفتگوی آنها فہلیم .

من در اینجا تنها نام مجلس شورای ملی را می برم : این خانه که اکنون بزرگترین بایاها را بگردن دارد . این
خانه که سررشته کارهای کشور را بدست گرفته است بجای اینکه کارهای درونی کشور را بسامان گرداند و در میان
بیگانگان و انجمنهای بین المللی که برای گفتگوها پدید می آید جایگاهی باز کند ببینید بچه کارهای بیخردانه ای
برخاسته و چگونه آبروی کشور را بیاد می دهد . در چنین هنگام سختی نمایندگان ما ، این گلهای سرسبد جامعه
ایران ، سخنان زشت و دشنامهایی بیکدیگر پیش کش میکنند که از گفتن آن شرم دارم . راستی را که در هیچ
تیمارستانی این بی فرهنگها نمیشود . دشنام می دهند ، یکدیگر را دزد می نامند ، بسر و روی یکدیگر مشت
می کوبند ، لگد می زنند ، باز هم نمایندگان مجلسند ، و از کیفر قانونی جدا هستند . چرا چنینند ؟ چرا پاسخدهان
دسته بسته هستند ؟ آیا اینان در خور کیفر نیستند ؟ آیا اینان نباید تربیت شوند ؟

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویساد ۵۰ سات ۲۶
 راستی را که اگر توده بیدار و بیاباهای خود آشنا بود ، چنین نمایندگانی را چنانکه باید کیفر میداد ، شرافت
 و ارج خود را در برابر چشم خودی و بیگانه نگاه میداشت . این است که می گوئیم توده بکارهای خود آشنا نیست ،
 میگوئیم بشرافت و ارج خود ایمان ندارد ، می گوئیم بآب و خاک خود دل نبسته است .
 شما نیک بیندیشید شوند این بیسروسامانی ، شوند این نادانی ، شوند این بی ارجی چیست ؟. آیا جز
 پندارهای زیان آور و آموزاکهای زهر آلود چیز دیگری هم هست ؟. آری مردمانی که در برابر دشواریها دلخوش
 کرده گویند : بمن چه بتو چه ، در برابر کارهای ناستوده گویند : صلاح مملکت خویش خسروان دانند ، کسانیکه
(لا ابالی چکند دفتر دانایی را) سرمشق زندگانی خود دانند ، از این بهتر نخواهند بود .

من نمیدانم اینان چرا از هر چیزی تنها بد آنرا آموخته و نیکش را رها کرده اند ؟. در برابر **(انما
 یفترالکذب الذین لایومنون بآیات الله و لهم عذاب عظیم بما کانوا یکذبون)** دروغ
 مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز را روان کرده اند ، بجای **(و ابتع فیما آتاک الله الدار الاخره و
 لاتنس نصیبک من الدنیا)** می گویند :

دنیای دیدی و هر چه دیدی هیچست	و آن نیز که گفتی و شنیدی هیچست
اندر همه آفاق دویدی هیچست	و آن نیز که در خانه خزیدی هیچست

در برابر **(و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری)** می گویند :

چون کار نه بر مراد ما خواهد بود	اندیشه و جهد ما کجا دارد سود
---------------------------------	------------------------------

صد مانند اینها را نیک آموخته اند و در جا و بیجا بکار می بندند .

کوتاه سخن آنکه چاره این بدبختیها ، درمان این دردها ، راه پاکدینی است . پاکدین است که پندارهای پو
 و سخنان بدنهادانه را پایمال می کند . هر غیرتمندی که در اندیشه آب و خاک و در پی سربلندی و ارجمندی باشد ،
 باید با جان و دل در این راه بکوشد ، بکوشد و از جان و داراک ندریغد .
 برادران گرامی

ما که دلسوخته این توده ، و در اندیشه این آب و خاکیم ، باید مردانه پا پیش گزاریم ، پرچم آزادی
 سربلندی را افرشته **(خدا با ماست)** گویان گامهای بلندتری برداریم . اگر بخواهیم بنشینیم و چشم باین
 دوزیم که توده باندیشه ما پی برد و خود بیدار شود همان امام زمان بیوسیدن است . دیگر درنگ نباید کرد . باید
 دست از آستین درآریم و در راه پاکدینی پیش رویم . این داروی هوشیاری ، داروی غیرت و جوانمردی را بهما
 بچسانیم ، آنانکه بدلخواه نچشند باید بزور بخورند ، آنانکه دل یاری و همراهی ندارند باید از راه ما کنار روند . بیار
 خدا و اندیشه های پاک گاه کوشیدنست . دیدیم سررشته داری خودکامه و سررشته داری سکالاد با حال کن
 هیچیک سودمند نشد ، دیگر چرا می شکیبید ، و که را می بیوسید ؟.

ما امروز بیاری آفریدگار پاک ، و در پرتو پاکدینی همه چیز داریم نگوید گزافگویی است . در پاکدین
 گزافگویی نیست . میدانید همه چیز چیست ؟. گزیر و خواست نیرومند ، نیروی خدادادی خرد ، آمیغ پژوهی

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویسد ۵۰ سات ۲۷
دل بستگی بآب و خاک . هر توده اینها را داشته باشد اگر چه اندک و بی توپ و تفنگ هم باشد فیروز خواهد شد .
یگفته راهنمای بزرگ (با یاری خدا و همدستی و پاکدلی چه کاری که نتوان کرد) . یکتن ما با
این دل پاک و دانستنیهای ورجاوند برابر صد کس ناپاک است .
در اینجا بدامنه سخنان خود پایان می دهم و زبان درمیکشم ، امیدوارم در فرصت بیشتری بتوانم گشاده تر
سخن گویم . فیروز باد پاکدینی .

نوشته : حمید شعاعی

پیام باقای کسروی

آقای کسروی ، من شما را تا کنون ندیده ام و تا حال نمی شناختم . ولی عقیده نیک ، همت و پشتکار ،
دانش و فهم شما را تقدیس میکنم . من کسی نیستم که بیجهت زبان بتعریف کسی گشایم و یا بیهوده دهان
بدشنام آدمی آلام .

بارها با خود اندیشیده و با داوری خرد دریافته ام که تنها راه نجات ایران و رستگاری ایرانیان همدستی و
همفکری مردم است ، باید اختلافات و جداییها از میان ایرانیان رخت بریندند تا راه نجات برویشان باز گردد . ولی تا
زمانیکه از هر گوشه کشور بدخواهان و بداندیشان از صوفیان ، دهریان ، ازلیان ، بابیان و دیگران آتش نفاق را دامن
میزنند چگونه میتوان بپدید آمدن چنین یگانگی و اتفاقی امیدمند بود ؟ مبارزه مردانه ایکه شما آغاز کرده اید و
راهی را که برای رسیدن باین منظور نشان داده اید شایان هر گونه سپاسگزاریست . امیدوارم شما و یاران ارجمند و
فداکار شما در این مبارزه پیروز شوید و بیاری خدا این آخوندهای بیدین و بیدین های آخوندنما را که دین و آیین را
بازیچه خود ساخته اند کیفر سختی دهید و این طفیلیهای جامعه را نابود کنید و این سربارها و مفتخوران را از میان
بردارید .

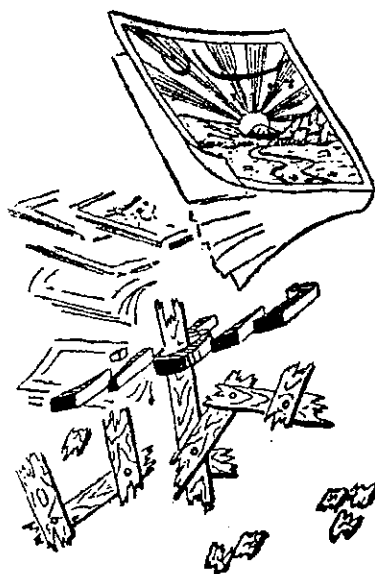
آقای کسروی ، اینان بشما حمله میکنند و تیر میاندازند و بشما زخم میرسانند ، قصد کشتن و نابود کردن
شما را دارند . میدانید چرا ؟ زیرا عاجز و درمانده اند . چون نمیتوانند گفته ها و نوشته های با منطق و دلیل شما را
پاسخ گویند ، چون بیچاره و مضطر شده اند .

آقا اینها همه پرتست ، اینان اشتباه میکنند و نمیدانند که هیچگاه فکر مقدس و اندیشه تابناک و عقاید نیک
شما نابود نمیشود ، جوانان پاکدل و وطن پرستی که در اینراه هستی خود را فدا خواهند کرد پشتیبان شما و راه
ورجاوند پاکدینی هستند . مردان و زنانیکه برای افتخار میهن و پراکندن حقایق از جان خود دریغ ندارند دوش
بدوش در اینراه گام گزارده ، برای رسیدن بآرمان مقدس خود پیش میروند .

آقای کسروی ، این مزدوران که مقام خویش را متزلزل می بینند آبروی خودشانرا باین وسیله میریزند و از
تاباکی و بداندیشی جز این نتیجه نمیبرند . زیرا یک چیز مسلم و فراموش نشدنی است و آن اینست که پیروزی
همیشه با حق است .

آقای کسروی ، جوانان پاکدلی را که حاضر شده اند هستی خود را در اینراه از دست دهند افرادی که با
شجاعت و شهامت بی نظیرشان برای سربلندی میهن خود میکوشند من آنان را شایسته هر گونه تحسین و تکریم

میدانم اینست که میگویم : زنده باد یاران نیکوکار ما .



نیک و بد

مردم چرا نیک نمیشوند!؟

تا چند سال پیش مردی نزد من آمدی و چون کارش پندآموزیست (واعظی) بارها از مردم گله کردی و چنین گفتی: «اینهمه رنج میکشم و آنچه گفتنی است میگویم ولی هیچ نتیجه ای نیست، و من نمیدانم مردم چرا نیک نمیشوند!؟ ...» .

من باو پاسخ نگفتمی. ولی در اینجا میخواهم سخن او را دنبال کنم: راستی را مردم چرا نیک نمیشوند!؟ ... امروز هر که را بینیم از بدی بیزاری مینماید و همینکه بگفتگو می پردازد سر هر سخنی گله از آلودگی مردم میکند و این باسانی توان پذیرفت که انبوه مردم نیکنهاد و آرزومند نیکی میباشند و از آن سوی هزاران کسان از راه پندآموزی و گفتارنویسی و کتاب نویسی و آموزگاری بنیک گردانیدن مردم می کوشند.

با اینهمه مردم نیک نمیشوند و شما با هر کسی از آنانکه بنیکی مردم میکوشند گفتگو کنید گله از بیهودگی تلاش خود مینماید و چیستانی شده که چرا کوششها بیهوده میگردد و چرا مردم نیک نمیشوند. در جهان هیچکاری بی انگیزه نتواند بود، و آیا انگیزه این کار چیست!؟ ... آیا بهتر نیست که در این باره بجستجو پردازیم و این راز را بدست آوریم؟! بیگمان بهتر است و ما اینک آنرا دنبال میکنیم: باید گفت دو چیز جلو نیکی مردم را گرفته: یکی اینکه نیک و بد جدا از هم نیست و راه نیکی روشن نمیشود. دوم آنکه کسانی که آرزوی نیکی می نمایند و در این باره بکوششهایی برخاسته اند راستی را خواهان نیکی نمیشوند و بیشترشان آنچه میگویند دروغ است و خود و دیگران را می فریبند. این دو چیز جلو نیکی مردم را گرفته است و برای آنکه سخن روشن گردد از هر یکی از آنها جداگانه بگفتگو می پردازیم.

مردم چگونه نیک شوند!؟

گفتیم نیکیهها از بدیهها جدا نیست و راه نیکی روشن نمی باشد. بیگمان بسیاری این را نخواهند پذیرفت و بایراد خواهند برخاست و ما اینک آنرا روشن میگردانیم. چنین گیرید صد تن یا هزار تن از مردم جدا شده و با هم پیمان نهاده اند که نیک گردند و از بدیهها دوری جویند. ولی میخواهند نیکیهها را از بدیهها بازشناسند و در جستجوی

کسانند که اینها را بایشان یاد دهند ، آیا کسانیکه بیندآموزی و راهنمایی مردم برخاسته اند توانند یک زبان نیکیهها و بدیهها را برای ایشان بشمارند ؟ ... ما نیک میدانیم که نتوانند و نیز میدانیم که نیک و بد را بنیادی در میان نیست و هر دسته چیزهای دیگری را نیک یا بد می‌شمارند و هر دسته ای دشمنی با گفته های دیگران می نمایند .

آن صد تن یا هزار تن نزد هر کسی روند و نیکیهها را پرسند پاسخ دیگری شنوند . آن یکی گوید : نماز بخوانید و روزه بگیرید و زکوه دهید و زیارت روید و فلان دعا را از بر کنید و بفلان مجتهد تقلید نمایید . این یکی گوید : ورزش کنید و روزانه تن را با آب سرد شوئید و له میزرا بل بخوانید و پا از سینما نکشید و پیس نویسید و برمان پردازید . سومی گوید : بتهذیب نفس کوشید و مثنوی بخوانید و بفلان ذکر پردازید و سر بفلان قطب سپارید . چهارمی گوید : در فلان محفل عضو باشید و فلان لوح را از بر کنید و پول برای ولی امر فرستید . پنجمی گوید : تبرک باشید و پول اندوزید و پروای هیچ چیز و هیچ کس نکنید و جز در بند خوشی خویش نباشید و زندگانی را تیرد دانسته جز آرزوی چیرگی نکنید .

بدینسان هر کس نیکی را چیزهای دیگری وانماید و اگر نزد این یکی سخن آن یکی را باز گویند برآشوبد .

مثلاً آن کسی که میگوید : « نماز خوانید و روزه گیرید ... » اگر پرسند آیا گاهی هم بورزش پردازیم ؟

برآشوبد و دورشان راند و همچنان آندیگران . با اینحال چگونه مردم نیک شوند و آیا سخن کدام دسته را پذیرند ؟!

کسانی خواهند گفت : همه نیکیهها که این حال را ندارد . کسیکه آرزومند نیکیت براست گفتن و درست

کار کردن و دست بینوایان گرفتن و با مردم مهربانی کردن و اینگونه چیزها پردازد . در باره اینها که کسی را سخنی

نیست . میگوییم راست است اینها نیکیت . ولی نیکی تنها اینها نیست و زندگی تنها با اینها پیش نمیرود و بسیار

کارهای دیگر هست که باید نیک یا بد بودن آنها روشن گردد . اینکه میگویید : در باره اینها کس را سخنی نیست نه

درست است . چنانکه گفتم امروز را هزاران کسان آنها را نیک نمیدانند . زیرا چون زندگی را نبرد می‌شمارند بر اینند

که باید بکوشند و از دیگران جلوتر افتند و راستی و درستی و نیکی بمردم و اینگونه چیزها را جز نشان ناتوانی نمی

شمارند و چنانکه بارها گفته ایم همان کسانیکه با گفتن یا بنوشتن بمردم پند می آموزند و آنان را براستی و درستی

و نیکوکاری و امیدارند اگر دلهاشان بشکافید خودشان باین چیزها ارزشی نمیشمارند و همینکه با هم بگفتگویی

پردازند راز خود را بیرون ریزند و آشکاره چنین گویند : « باید زیرک بود و سر خود را نگه

داشت ، راستی و درستی کدامست ؟! ... » . از سالهاست این سخنان در ایران رواج یافته و چون

کسی بیاسخ برنخاسته در دلها جای گزیده و امروز این بدآموزیهها نیرومندتر از هر پندی می باشد و دستة انبوهی از

مردم دل باینها گراییده اند و اینها را راستی می پندارند . اگر میخواهید بدانید چگونه بنیاد نیک و بد برافتاده در

شستها گوش بگفته های مردم دهید و تماشا کنید که چگونه هر کسی بنیک و بد بدخواه خود معنی میدهد و هر

گروهی از بدیههای دیگران مینالند .

یکی از آشنایانم داستانی سروده که میباید در اینجا یاد کنم . میگوید سالها از شهر خود بیرون آمده و از

خویشان دور میبودم گفتم سفری کنم و یکهفته با ایشان باشم و بازگردم .

باتومبیل نشسته رفتم . خویشان شادی نمودند و بمیهمانیهها خواندند . یکشب در خانه یکی بودیم سر

شب چون کسان دیگری هم میبودند سخنان پراکنده میرفت . ولی چون شام خورده شد و جز من و میزبان و

برادرانش نماندیم دیدم سخن همه از رمان خواندن و رمان نوشتن و شعر سرودن و اینگونه چیزها میرود . میزبان

کتابخانه بزرگی آراسته و از کتابهای آن بیرون میآورد و بمن نشان میدهد و اندیشه مرا در باره ادبیات و رمان

میبرد و آنرا یک چیز بسیار سودمند و سرمایه نیکی می‌شمارد و از کسانیکه در این رشته نیستند بد میگوید و

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویسد ۵۰ سات ۳۰
گله مینماید . فردا شب در خانه دیگری بودیم دیدیم در اینجا همه سخن از نماز و روزه و زکوه و این چیزها
میروند و از دیگران گله های سختی مینمایند و از بیدینی ایشان افسوس میخورند . شب سوم بخانه دیگری رفتیم
در اینجا سخن از محفل و لوح میرفت و نیکوکاریهای خود را میشمردند و بسیار میکوشیدند که مرا نیز در آن
نیکیهها همگام خود گردانند . شب چهارم را در مهمانخانه ماندم و با یک تن که تازه از اروپا برمیگشت همنشین
شدم . اینهم سخن از نیکیههای اروپا میراند و نیکیههای آنجا را میشمرد و افسوس میخورد که بایران بازگشته و در
میان گفتگو میگفت : « باید مردم را تربیت کرد » . گفتم : « چگونه تربیت کنیم؟! » . گفت :
« **آنطوریکه دیگران میکنند** » . گفتم : « **دیگران چطور میکنند؟! ... همانرا**

برای من روشن گردان » . از این سخن برآشفت و من چون نمیخواستم بکشاکش پردازم دنبال
نکردم . شب دیگر بدیه نزدیکی که خانه یکی از خویشان در آنجاست رفتم و از زندگی ساده و پذیراییهای گرم
روستایی خشنود گردیدم و چون شام خوردیم و کسان بیگانه ای که بودند رفتند و بسخنان خودمانی
پرداختیم خویشاوندم چنین گفت : « **در این چند سال کار ما خوب بوده و این است**
پولی پس انداز کرده ام و میخواهم امسال را بزیارت روم » و از من خواستار شد که
برای او جواز سفر آماده کنم - گفتم شما فرزندان بسیاری دارید . بهتر است آن پول را زمین بخرید و برای آنان
بازگزارید . گفت : چه میفرمائید . آنان خدا دارند من باید در اندیشه خود باشم .

ما روسیاهیم و هزارها گناه کرده ایم و من میباید بروم و گناهان خود را بیآمرزانم . بدینسان هر شبی با
اندیشه های دیگری روبرو میشدم و پس از سالیان دراز که بشهر خود بازگشته بودم بجای شادمانی از دیدار خویشان
بدینسان اندوهناک میگردیدم و در میان خاندان خود نمیدانستم چه باید بکنم . در یکجا میدیدم همه نماز میخوانند
و من اگر نماز نخوانم از ارجم خواهند کاست و در جای دیگری میدیدم اگر نماز خوانم نافهم و نادانم خواهند شمرد .
ناگزیر میشدم در هر خانه برنگ دیگری درآیم و چون می اندیشیدم میدیدم همه اینان در جستجوی نیکیند و خود
در راه آن جستجو است که بدینسان پراکنده شده اند . این بود جایی برای نکوهش و گله مندی نمیدیدم و در اینجا
بود که بیاد گفته های پیمان و کوششهای شما می افتادم و ارج آنها را درمییافتم .

اینست اندازه پراکندگی اندیشه ها . راستی اینست که از شرق از هزار سال باز جز بدآموزان و فریبکاران
برنخاسته و اینان هر کدام مردمرا براه دیگری کشیده اند و صد پراکندگی بمیان ایشان انداخته اند و سپس چون ما
باروپا نزدیک شده ایم یکرشته اندیشه های نوینی با هیاهوی بسیار از اروپاییان در شرق رواج گرفته ، و اینها
اندیشه های کهن را سست گردانیده ولی از میان نبرده و خود پراکندگیهای دیگری بمیان آورده و بدینسان بیکبار
سررشته گم گردیده .

کنون ما می پرسیم : در یک توده راه نیکی چیست ؟ ... آیا اینست که هر کسی هر چه را نیک دانست بکار
بندد و یا برای نیک و بد بنیادی هست ؟! اگر میگویید راه اینست که هر کسی خود نیک و بد را بشناسد این
همانست که امروز هست و جای هیچ گله نمیشد . امروز مردم هر کسی آنچه را که نیک میدانند میکنند و دیگر
گفتن اینکه « **مردم چرا نیک نمیشوند** » برای چیست ؟! اگر میگویید راه این نیست و برای نیک و
بد بنیاد باید که همه از آن پیروی نمایند ، میگوییم آن بنیاد کجاست ؟! اگر چنان بنیادی هست پس این
پراکندگیها از کجاست ؟!

این راست است که بیشتر مردم بکارهاییکه برمیخیزند بانگیزش هوس است و یا خواستشان خودنمایی می باشد . چیزی که هست اینان تا بآن کارها رویه نیکی ندهند و عنوانی ننهند بآن بر نمی خیزند . مثلاً جوانیکه رمان می نویسد او را باین کار هوس برانگیخته و خواستش جز این نیست که نامش بر زبانها افتد .

لیکن در همانحال می بینی بآن نام ادبیات می گزارد و آنرا یک کار سودمندی می نماید و باین دستاویز است که بآن برمیخیزد . چه بسا خود او نیز فریب خورده و از درون همین باور را میدارد .

در اینجا داستانی هست و می باید بنگارم : در دو سال پیش مردی کتابی در فلسفه ترجمه کرده و بچاپ رسانیده بود و روزی مرا دید و آن کتاب را نمود و چنین گفت : « امروز این کتابها ارج ندارد . مردم

رمان را نگزارده اینها را بخوانند » . گفتم : صد سال پیش کسی در ایران نام رمان ندانستی و اگر کسی افسانه ای نوشتی کمتر خوانده شدی ، و اینکه امروز رمان خواندن رواج گرفته از آنجاست که آنرا از ادبیات می شمارند و چنین میگویند میتوان بدستکاری رمان توده را بنیکی آورد و باین عنوانست که مردم بآن رو آورده اند . گفت اینها بهانه است . یک چیز باید خود نیک باشد و با گفتن مردم نیست . گفتم : این سخنتان بسیار درست است . یک چیز باید خود نیک باشد و با گفتن مردم نیست . ولی میپرسم آیا نشان نیکی یا بدی یک چیز چیست و مردم از چه راه بدانند که این نیک و آن بد است ؟ ...

باید اینرا روشن گردانید ، وگرنه رمان خوانان توانند همین سخن را بشما بازگردانند . توانند از شما بپرسند این کتابرا بهر چه نوشته ای و عمر خود را هدر گردانیده ای ؟ ... اگر گویی این فلسفه است و دانش است توانند گفت اینها بهانه است و یک چیز باید خود نیک باشد و با نام فلسفه و دانش نهادن نیست .

بهر حال این یک پرسشی است که مردم نیک و بد را چگونه شناسند ؟ ... شما هر پاسخی میدارید بگویید . بجای پرداختن بدور و تسلسل و پندارهای بیهوده یونان باین پردازید . بجای گفتگو از آغاز آفرینش بچاره رهایی خود و توده خود افتید . یک کس که بلغزشگاهی افتاده او را باید که پای خود پاید نه آنکه چشم بآسمان دوزد و ستاره شماری کند . در توی لجنزار ، ستاره شماری جز نشان نادانی نتواند بود .

گفت : فلسفه از سه هزار سال باز رواج دارد و هزاران دانشمندان بزرگ بآن پرداخته اند . شما اینرا با رمان که دیروز پیدا شده بیک ترازو میگذارید ؟! ... گفتم تازگی و کهنه گی نشان نیکی و بدی یک چیز نتواند بود . سپس بآن رمان هم از زمانهای باستان بوده و بایران تازه رسیده . بهر حال من رمان و فلسفه را بیک ترازو نگزارده ام . از شما میپرسم که از چه راه نیکی این و بدی آن شناخته شود ؟! اینکه شا بکهنگی فلسفه دست مییازید و آنرا نشان نیکی آن مینمایید دیگران می توانند سخن را وارونه گردانند و بشما چنین گویند : « فلسفه کهنه پوسیده

را با رمان که از پدید آورده های تمدن نوین اروپا است بیک ترازو میگزاری ؟! . » .

بر جائیکه پایه برای نیک و بد نیست چه دوری دارد که کسی یک حالی را نشان نیکی یکچیز گیرد و دیگری همانحال را نشان بدیش شمارد و همین اکنون این کار رواج میدارد . اینست من میپرسم : آیا نیک و بد بدلدخواه مردم است یا باید پایه ای برای آنها نهاد ؟ ... اگر میگویید بدلدخواه مردم است پس چه جای گله از رمان خوانان می باشد ؟! و اگر میگویید پایه ای برای آنها میباشد بگویید آن پایه چیست ؟! ... در اینجا بود که درماند و خاموشی فریاد .

هزاران کسان خود را پیشوا می شمارند و ترازوی نیک و بد را در دست خود می انگارند و این از سخت ترین سخنانست که بشنوند : « نیک و بد شناخته از هم نیست » . اینان هر یکی که اینرا شنوند نخست

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویسد ۵۰ سات ۳۲
برآشوبند و بسخنان تندی پردازند . ولی همینکه اندکی گفتگو شود آشوبشان فرو نشیند و درمانند . روزی با کسی
اینسخن میگفتم ناگهان برآشفت و چنین گفت : « نیک و بد دانسته نیست؟! » . گفتم : آری دانسته
نیست . گفت : « سخن بسیار شگفتی میشنوم . با اینهمه علما و با اینهمه کتابها تازه
نیک و بد دانسته نیست ؟ » . گفتم من نیز از همان در شگفتم . گفت : « آخر چطور دانسته
نیست؟! » . گفتم : شما از من می پرسید؟! من باید بشما بپرسم که چگونه دانسته است؟! من باید بشما
بگویم اگر دانسته است آنرا بازنمایید . بگویم اگر دانسته است پس اینهمه پراکندگی اندیشه ها از کجاست؟! آری هر
کس در دل خود چیزهایی را نیک و چیزهایی را بد میشناسد ولی آیا این بس است؟! گفت : « آقا مردم
دروغ میگویند و خواهان نیکی نیستند » . گفتم : آن سخن دیگریست و گفتگوی ما در این است
که اگر یکدسته برآستی خواهان نیکی باشند چون نیک و بد شناخته نیست درمانند . شما اگر پاسخی باین میدارید
بگویید وگرنه خستوان باشید که بگفته خودتان با بودن آنهمه علما و آنهمه کتابها نیک و بد شناخته نیست . گفت :
« اگر رشته بدست من باشد میدانم که نیک و بد را ...! »

[... چگونه روشن گردانم و مردم را چگونه بنیکی آورم » . گفتم : چنین انگارید که
رشته در دست شماست و مردم آمده اند و از شما دستور زندگی میخواهند و نیک و بد را می پرسند آن پاسخیکه
بآنان خواهی داد در اینجا بگو تا بدانیم که نیک و بد از هم شناخته است و شما آنها را میشناسید . در اینجا بود که از
پاسخ درماند و آشوبش فرو نشست و باندیشه فرو رفت ...]

در آبادان و ایلام

در دهه آخر تیرماه در آبادان آشوبی بزیان یاران ما رخ داده که برای یاران دیگر شهرستانها کوتاهشده آنها را
می نویسیم :

در آبادان ملای بیسوادى از یکی دو سال پیش لانه گزیده و گروهی را از مردم بیسواد و کم سواد آنجا بسر
خود گرد آورده همیشه در پی آزار یاران ماست . در هفته گذشته پیروان خود را باشوب آشکار واداشته که بخانه های
برخی یاران رفته سنگ باران می کرده اند و نقشه تاراج میکشیده اند . چند تن از یاران گرفتار رنج و آزار بسیار
بوده اند .

ولی از یکسو ایستادگی و خویشتن داری یاران و همدستی آنان و از یکسو کوشش فرمانداری و شهرداری
آشوب را فرو نشانده و چنانکه آگاهی یافته ایم نه تن از اشرار دستگیر گردیده اند که در بازداشتند .
چنین پیداست که ملایان چه در تهران و چه در دیگر جاها ، چون دستشان از همه جا کوتاه شده در اندیشه
اشرار بازی بزرگی هستند و در همه جا دست بدامن مردم بیسواد و بازاریان کوردل می زنند و یگانه
امیدگاهشان « فعالیت » این گروه اشرار می باشد .

بدبختان بآرزوهای خامی افتاده اند : آزادگان را از میان بردارند ، آموزشگاه دخترانه را در بندند ، زنها را دو باره بچادر بازگردانند - یک جمله بگوئیم : بار دیگر دستگاه فرمانروایی آخوندانه در این کشور برپا کنند .
برای این آرزوی خام آخوندانه نقشه ها می کشند و یگانه امیدگاهشان هنرنماییهای اشرار است و در برانگیختن آنها از هیچ دروغ و رفتار زشت خودداری نمینمایند .

جای خشنودیست که در این پیشآمدها اداره های شهربانی شایندگی از خود نشان داده جلو شرارت را گرفته اند . آنچه شنیده ایم تیمسار سرتیپ ضرابی رئیس کل تشکیلات شهربانی ، همانکه از پیشآمد آبادان آگاه گردیده با تلگراف دستور داده که شهربانی با توانایی بسرکوب اشرار برخیزد .

آری اگر سران شهربانی در همه جا بیایای خود رفتار کنند جلو شرارت گرفته خواهد شد . آنچه این آخوندهای خام اندیشه بیچاره را بطمع انداخته آن رفتار پست یاور ضیایی و کارکنان شهربانی تبریز در پیشآمد بهمین ماه ۱۳۲۲ بوده . میپندارند در همه جا چنان خواهد بود .



در ایلام که در ماه گذشته سرگذشت سروان آذرّم رخداد و چنانکه پیداست شهربانی آنجا سستی نموده پرونده اشرار را دنبال نمی کند اینها مایه گستاخی بدخواهان ما در آنجا شده است . بدخواهان خود را فیروز می دانند و بدزبانی ها هنوز در میانست .

چنانکه آگاهی می رسد سرهنگ مگری ، آن افسر پندارپرست امامزاده باز ، ایلام را کانون خودسریهای خود پنداشته است و گذشته از سخنگیریها که بیاران ما میکند از انتشار روزنامه ها نیز در ایلام جلو می گیرد و همه زور و نیروی خود را بترویج روضه خوانی و درویش پرستی و امامزاده بازی صرف می کند .

برای دولت مایه سرافکندگیست که چنین مرد ناشاینده را بفرمانروایی جایی همچون ایلام و بسرپرستی و تربیت مردم دور افتاده آنگوشه کشور می گمارد . ما انتظار داشتیم تکلیف دولت دانسته شود تا در باره این مرد ناشاینده گفتگو کنیم .



یکرفتار پاکدلانه

پاکدلی در همه جا خود را آشکار گرداند ، در همه جا کار خود را بانجام رساند .

آقای ممتحن یکی از شاعران شیراز و خود مرد بنام و ارجمندیست . ما شنیده بودیم این مرد بشیوه دیگر همکاران خود از نوشته های آقای کسروی در باره شعر و ادبیات دلتنگ است و گاهی دلتنگی خود را بجمله هایی که مایه رنجش یاران ما می بود بزبان می آورد و برخی از خویشان او که از باهماد ما میباشند از این باره دلسوخته می بودند .

چندی پیش این مرد بطهران^۱ آمد و بهمراه یکی از یاران بدیدن آقای کسروی (که در آنروز

بستری می بود) رفتند و در میان گفتگو گله مندیها نمودند و آقای کسروی پاسخها دادند (**پاسخهایی**

که در کتابها نوشته شده) و نشست با خوشی پایان پذیرفت .

۱ - [در این گفتار دو بار تهران با « ط » نوشته شده . چون گفتار پسین در باره تهران یا طهران است ، چنین دیده میشود که اندامان کوشاد تهران ، « تعمدی » اینگونه آورده اند .]

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویسد ۵۰ سات ۳۴
سپس که آقای ممتحن بشیراز بازگشته اند این بار بجبران گذشته خوشدلی و خوشنودی خود را از کوشش
و کار باهماد ما بیاران آنجا بازنموده اند که مایه شادمانی آنان گردیده و آنگاه سهشهای پاکدلانه خود را با یکرشته
شعرهایی برشته سخن کشیده اند که یکی از یاران شیراز آنها همراه آورده و برای ما ارجدار است ، و چون شعرها در
ستایش آقای کسروی و کارهای اوست با دستور خود او از چاپش در اینجا خودداری میشود . ولی بیاد این داستان
اینک سهشهای سپاسگزارانه خود را با آقای ممتحن ارمغان می گردانیم .

کوشاد طهران

این گفتار در سال ۱۳۱۰ نوشته شده و در مهنامه ارمغان
بچاپ رسیده . شاید کمتر کسی می داند که یکرروز بوده که چون
آقای کسروی در نوشته های خود نام پایتخت ایران را « تهران »
مینوشت آنها ایراد گرفته زبان درازیهها مینمودند و اکنون همان
کسان خودشان پیروی از آقای کسروی مینمایند .
این یک نمونه است که هر گامی که در راه نیکی برداشته
شود ایراد بآن گرفته خواهد شد . ولی همان کسان پس از زمانی
کار خود را فراموش کرده پیروی خواهند کرد .

تهران یا طهران؟

آیا کدامیک از این دو املاء درست تر است ؟

از موضوعهایی که بارها در روزنامه ها و مجله ها مورد گفتگو شده و هنوز نتیجه ای از بحث و سخن بدست
نیآمده یکی این موضوع است که آیا نام این شهر را که پایتخت امروزی ایران است بچه شکلی باید نوشت :
« تهران » یا « طهران » و آیا کدام یک از این دو املاء بهتر و درست تر است ؟.

پس از انقلاب مشروطه که در همه جا حس ایرانیگری بجنبش آمده و نویسندگان میکوشیدند که از اثر و
نفوذ زبان عربی در نگارشهای پارسی بکاهند بسیار کسان املائی « طهران » را کنار نهاده بجای آن « تهران »
با تاء پارسی بکار می بردند ، و هیچکس احتمال نمیداد که اشکالی در این باره باشد .

زیرا که بی گفتگو است که « طهران » کلمه پارسی است و در پارسی طاء الفدار نیست ، مگر در
پاره کلمه هایی که تازیان آنها را معرب نموده اند ، و از گفتن بی نیاز است که این کلمه های معرب را باید در
نوشتهای عربی بکار برد و در نوشتههای پارسی جز شکل پارسی نخستین آنها درست نمی باشد .

ولی در چند سال پیش ناگهان دانشمندان شهیر آقای شیخ محمدخان قزوینی مقاله ای در این باره در
روزنامه کاوه برلن نشر نمودند که خلاصه آن اشکال و تردید در صحت املائی « تهران » و « توس » و
« استخر » و مانند اینها بود و بعقیده دانشمند مزبور « طهران » و « طوس » و « اصطخر »
درست تر و بهتر میباشد .

این مقاله دانشمند قزوینی تا حدی جالب و موثر بود که نه تنها املای « تهران » و مانندهای آن که لغتشار و شیوع سریع پرداخته بود دچار وقفه شد و دیگر کسی جرات بکار بردن آنها را نیافت بلکه نظر بمعروفی دانشمند مزبور عقیده او یکی از کشفهای مهم ادبی شمرده شد و کسانی چند از نویسندگان تهران از در سرقت و انتقال درآمده مطلب را با مختصر تصرف و تغییری بنام خود (بی آنکه نام دانشمند قزوینی را ببرند) نشر نمودند ، در این اواخر « فاضل گمنام » هم در « انتقادات لفظی » خود بر « تاریخچه شیروخورشید » تالیف نگارنده اینمقاله املای « توس » را یکی از انتقادات خود شمرده و باستناد مطلب دانشمند قزوینی مدعی می شود که « توس » درست تر می باشد ، بی آنکه نام دانشمند مزبور را ببرد ، بلکه تصریح میکند که خویشتن پی بمطلب و نکته مزبور برده است !.

بهر حال ما در این مقاله از اصل مسئله سخن رانده میخواهیم برفع اشکال بکوشیم . زیرا که تهران در قرنهای باستان هر چه بوده امروز تختگاه مملکت تاریخی ما و مهمترین و بزرگترین شهر ایرانست و خود شایسته ما نیست که در این دوره که فن زبانشناسی پیشرفتهای فراوان نموده ندانیم نام این شهر پایتخت خود را با چه املایی باید نوشت .

ما مقاله آقای قزوینی را در روزنامه کاوه نخوانده ایم . آنچه که از زبانها شنیده ایم دانشمند مزبور بدین نکته توجه می نماید که تازیان در برخی از نامهای آبادیهای ایران « تاء » را بحال خود گذارده و در برخی دیگر آنرا به « طاء » تبدیل نموده اند . همچون تفلیس و تبریز و استرآباد و مانند اینها و طهران و اصطخر و طوس و مانند اینها . در صورتیکه تازیان تاء دو نقطه را در زبان خود دارند و حاجت بتبدیل آن بطاء عربی نبوده . و آنگاه اگر ما بر تعریب این نامهای پارسی بوده برای چه تفلیس و تبریز و مانند آنها را معرب نموده اند !؟

آقای قزوینی از اینجا استنباط می نماید که ایرانیان در زمانهای دیرین دو گونه « تاء » داشته اند : یکی **تائی** که تا بامروز بازمانده و معروفست . دیگر تائی که صدای غلیظتر داشته و شبیه بطاء عربی بوده که طهران و طوس و اصطخر و مانند اینها را با همین تاء غلیظ میخوانده اند و از اینجاست که تازیان هم میانه این نامها با تبریز و خلیس و مانند آنها فرق گذارده اند . وگرنه چه جهتی داشته که تاء را در آن کلمه تبدیل بطاء نموده و در این نامها بحال خودش بازگذارند !.

می فرماید پس برای مراعات این نکته بهتر و درست تر آنست که ما طهران و طوس و اصطخر و طرم (طارم) و مانند اینها را با همان طاء عربی نگاه بداریم و تبدیل حرف مزبور به تاء پارسی مبنای درستی برای خود نگردانیم !.

اینست خلاصه گفتهای دانشمند قزوینی (بدانسان که ما از زبان این و آن شنیده ایم) و چنانکه گفتیم مقاله دانشمند مزبور تاثیر شگفتی کرده که پس از نشر آنمقاله کمتر کسی بتغییر املای طهران جرئت می کند . نیز گفتیم که فاضل گمنام املای « توس » را بر نگارنده این مقاله ایراد گرفته و آنرا یکی از غلطهای **کتاب** من شمرده است !.

ولی ما با عقیده آقای قزوینی و پیروان او پاک مخالفیم و بعقیده ما بکار بردن طهران و طوس و اصطخر و طهران و دیگر کلمه های معرب در نوشتههای پارسی که تا بامروز معمول و شایع می باشد غلط محض است و باید

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویساد ۵۰ سات ۳۶
بنام شرافت علم و بلندی پایگاه آن تعصب و عادت را بکنار گذارده بدینگونه غلطهای معمول که نمونه و یادگار دوره
استیلای زبان و ادبیات عربی است خاتمه بخشید و برای اینکه بتوانیم از عهده مطالب خود برآییم سخن خود را
بچندین بخش می نماییم :

۱ - می توان باور کرد که در چگونگی تلفظ بسیاری از حروف پارسی از زمانهای باستان تا بامروز تفاوت و
تغییر روی داده . بعبارت دیگر می توان باور کرد که صدای بسیاری از حروف پارسی در زمانهای پیش از اسلام جز از
صدایی بوده که ما امروز بآنحرف می دهیم ، و برای این مطلب دلیلهایی هست که اینجا مجال یاد کردن آنها را
نداریم . ولی این مطلب که حرف « تاء » در زمانهای باستان دو گونه صدا داشته و حرف نخستین « توس » با
حرف نخستین « تبریز » بدو گونه تلفظ می شده پاک بی دلیل است . بلکه از غوررسی می توان یقین نمود که
چنین مطلبی هرگز نبوده و هرگاه بود دانشمندان ایرانی و تازی که در قرنهای نخستین اسلام زیسته اند و
تالیفاتشان اکنون در دست ماست یاد آن میکردند زیرا که نظایر آن را ناگفته نگذارده اند .
نیز در الفبای اوستا که در زمان ساسانیان اختراع یافته و تا آنجا که ما میدانیم وسیعترین الفباست که صداها
را با اندک فرقی از هم جدا می سازد برای این دو صدای مختلف تاء نیز دو شکل وضع می شد . با آنکه ما چنین
چیزی در الفبای مزبور نمی یابیم .

۲ - اگر در تصرفهایی که تازیان در کلمات پارسی نموده اند دقت بکنیم باسانی خواهیم دریافت که
بر خلاف عقیده آقای قزوینی این تصرفات از روی دقت و نکته سنجی نبوده و تخلف و انحراف فراوانی در آنها
نمایان است . مثلاً کلمه « سرد » را « سرد » نموده ولی « سرداب » را بحال خود گذارده اند .
با آنکه بی گفتگوست که ایرانیان سین این دو کلمه را بیک سان تلفظ میکردند . زیرا که سرداب از دو کلمه
« سرد » و « آب » ترکیب یافته است . نیز « شاه » را بحال خود گذارده « شاپور » را که اصل آن
« شاه پور » است و بی شک در تلفظ شین تفاوتی با « شاه » نداشته تغییر داده « سابور » کرده اند . نیز
نام کرمان بشکل پارسی آن نگهداشته کرمانشاهان را که از کلمه مزبوره و کلمه شاهان ترکیب یافته
تغییر داده « قرمیسین » ساخته اند !

آیا میتوان برای این تخلفات محمل و تأویلی انگاشت نظیر آنچه که آقای قزوینی برای « طهران »
انگاره؟! آیا می توان پنداشت که ایرانیان حرف « شین » را بسه گونه ادا می نموده اند : یکی همچون شین
امروزی و دیگری نزدیک بصاد عربی و سومی شبیه بسین بی نقطه؟! ... از همه گذشته : آیا می توان انگاشت که
ایرانیان در تلفظ شین فرق میانه « شاه » و « شاپور » می گذارده اند؟! .

با آنکه علمای عرب خویشان تصریح نموده اند که تازیان را در تعریب نامهای پارسی و یونانی و مانند آنها
قاعده ای منظور نبوده و از روی اتفاق معرب میساخته اند^۱ . با اینحال آیا شگفت نیست که ما برای هر کدام از
تعریب آنان فلسفه و حکمتی انگاشته زندگی و استقلال زبان و ادبیات خودمان را فدای حسن ظن بآن مردمان
بنماییم؟! .

۱ - در فقه اللغه و امثال آن تصریح باین مطلب شده ولی در هنگام نگارش مقاله دسترس بآن کتابها نبود و بدینجهت باشاره
مجمل بسنده کرده ایم .

۳ - تازیان نظیر تصرفی را که در نامهای پارسی بکار برده اند از نامهای یونانی و لاتینی دریغ نداشته و بیش از صد نام یونانی و لاتینی توان یافت که در همه آنها طاء عربی را بکار برده اند، مانند افلاطون و ارسطو و انطوان و اغسطس و قسطنطین و مانند اینها - آیا می توان گفت که حرف t در لاتین و یونانی جز صدای شبیه بطاء عربی نداشته و فرانسویان و انگلیسان و دیگر مردمان اروپا در اقتباس کلمه های یونانی و لاتینی حرف مزبور را تغییر داده اند و تنها تازیان بوده اند که از شدت امانت صدای آن حرف را بدانسان که بوده نگاهداری کرده اند؟! ... بر فرضی که در باره کلمه های دیرین و کهن این احتمال را بدهیم چه خواهیم گفت در باره کلمه هایی که تازیان آنها را در همین زمان ما از زبانهای اروپایی اقتباس کرده اند و آشکار می بینیم که بی جهت تصرف در شکل آنها نموده اند!؟

برای مثل دو کلمه « **طماطم** » و « **تبغ** » را یاد می نماییم: تازیان اینها را در تازگیها از زبانهای اروپایی گرفته و با اینکه در حرف t میانه آنها فرق نیست زیرا آن یکی **tomate** و این یکی **tabac** است تازیان یکی را با « **ت** » و دیگری را با « **ط** » پذیرفته اند!

آیا باز جای اینست که ما بگوییم اینکه تازیان فرق میانه « **تهران** » و « **تبریز** » گذارده اند بی جهت نموده و از پیش خود فلسفه و سری برای فرق مزبور بیندیشیم!؟

۴ - قرنهای پیش از تازیان، یونانیان نامهای پارسی را گرفته و آنان نیز میانه « **داریوش** » با « **ماد** » و « **پارس** » مثلاً فرق گذارده اند: بدینسان که داریوش را با الف ممدود (**A**) نگاهداشته ولی الف ماد و پارس را به e تبدیل کرده « **Mede** » و « **Perse** » گفته اند. اگر عقیده آقای قزوینی در باره « **طهران** » درست است در باره این کلمات هم باید همان عقیده را پذیرفته گفت که بی جهت نبوده که یونانیان فرق میانه آن کلمه و این کلمه ها گذارده اند. بلکه علت امر اینست که خود ایرانیان الف را بدو شکل تلفظ میکردند. یکی همچون « **A** » یونانی و دیگری همچون « **E** » و گرنه یونانیان با آن دانشمندی بی جهت فرق مزبور را منظور نمیکردند.

همچنین باید بر کلمه « **مد** » که امروز بغلط در میان نویسندگان ایران معروف و معمول شده ایراد گرفت. بلکه بر کلمه « **پارس** » ایراد گرفته گفت که شکل درست آن پرس **Perse** است بدانسان که یونانیان تلفظ کرده اند!

۵ - بر فرض آنکه نکته سنجی آقای قزوینی و احتمالی که در باره دو گونه صدای « **ت** » داده اند درست باشد این امر موجب آن نخواهد بود که ما نام تهران را « **طهران** » بنگاریم. زیرا که در نوشته های روزی تلفظ امروزی مناط اعتبار است. و گرنه بایستی قاعده دال و ذال را با کمال دقت در نوشتن منظور نموده مثلاً علی آباد و ترمذ و میمد و صدها مانند اینها بجای دال ذال نقطه دار بنویسیم. زیرا که می دانیم تا چند صد سال پیش این کلمات را با ذال نقطه دار تلفظ مینموده اند. چگونه است که در باره طهران بآن تلفظ خیالی که در صورت بحث بهزار سال پیش متعلق می باشد این نتیجه را منظور می داریم که در املائی کلمه آن تلفظ موهوم را صیانت

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویساد ۵۰ سات ۲۸
می نماییم ولی در املای این کلمه ها که بیشک تا چند صد سال پیش با ذال نقطه دار تلفظ میشده اثری برای تلفظ
قدیم قائل نمی شویم!؟

۶ - بر فرض آنکه همه این دلایلها را کنار بگذاریم و گفته آقای قزوینی در باره توس و استخر و مانند آنها
بجا باشد بی شک در باره تهران بجا نیست . زیرا که یاقوت مؤلف معجم البلدان پس از آنکه نام این شهر را
« **طهران** » ضبط نموده تصریح کرده که خود بومیان آنرا « **تهران** » تلفظ می نمایند و در برابر این نص
کوشش بیهوده است که بتأویل و احتمال پرداخته و بگوییم ایرانیان تاء کلمه مزبور را شبیه طاء عربی تلفظ
میکرده اند .

۷ - اگر چه موضوع مقاله آقای قزوینی تنها نام « **طهران** » بوده ولی عقیده دانشمند مزبور صورت
کلیت دارد و شامل همگی کلماتی است که تازیان معرب ساخته اند . از این قرار ما اگر از عقیده مزبور پیروی نماییم
باید همگی کلمات مزبور را جز بشکل معریشان بکار نبریم . مثلاً کلمه سپاهان را که بسیاری از کتابها درآمده و
شعرا هم بکار برده اند همچون « **تهران** » غلط بدانیم . بجای آذربایگان یا آذربایجان « **آذربایجان** » و
بجای تالشان یا طالشان « **طیلسان** » و بجای نیشابور و جندی شاپور « **نیسابور** » و « **جندیسابور** » و
بجای شمیران « **سمیران** » و بجای سرد « **سرد** » بنگاریم . همچنین « **کرمان شاهان** » را که خود
آقای قزوینی هم بکار می برد کنار نهاده بجای آن « **قرمیسین** » بکار بریم . و چنانکه گفتیم بر املای « **مد** »
که از روی Medē یونانی شیوع یافته ایراد نگرفته ، بلکه بر املای « **ماد** » که در نوشته بیستون و دیگر جاها
هست خرده بگیریم . همچنین املای (**پارس**) یا (**فارس**) را که معمول همگان است غلط پنداشته بجای آن
(**پرس**) را که مطابق با املای یونانی است درست بدانیم !.

اینست نتیجه ای که از عقیده دانشمند قزوینی توان برداشت !. ولی ما چون مقاله خود آن دانشمند را
نخوانده ایم نظر باگاهی که از مراتب فضل و دانش او داریم گمان می کنیم که دانشمند مزبور این مطلب را نه از
روی عقیده جزم بلکه از راه نکته سنجی و با صیغه گمان و احتمال بنگارش آن مبادرت ورزیده اند و شاید سپس هم
بپی پایی عقیده مزبور پی برده عدول از آن کرده اند . نهایت آنکه دیگران که مطلب را اقتباس و بنام خود نشر
داده اند طرز بیان و لهجه آنرا هم تغییر داده اند .

چنانکه ما نظیر این امر را بسیار دیده ایم و بارها برای خود نگارنده این مقاله اتفاق افتاده که مطلبی را که از
راه نکته سنجی و بصیغه گمان و احتمال در انجمنی بر زبان رانده ام سپس دیده ام که کسانی مطلب مزبور را با
صیغه تأکید و جزم بنام خود نقل نموده اند !. بلکه گاهی با خود نگارنده بمجادله و گفتگو برخاسته اند !.

راستی باید بر این دزدان ادبی چاره ای اندیشید !. وگرنه کار بجایی خواهد رسید که دانا از کانا باز شناخته
نشده ، و هیچ فکر و مطلبی دانسته نشود که از آن کیست ! بلکه دزدان و نادانان از آن بی شرمی که دارند مطالب
داناان را از دهانشان قاپیده وسیله خرده و ایراد بر خود داناان خواهند ساخت !.

یکی از این دزدان که توگویی جز از آثار و نوشته های نگارنده این مقاله اثر و نوشته دیگری نمی شناسد و
کار غارت و تاراج را بجایی رسانیده که نه تنها مطالبی را که از زبانم شنیده یا از نوشته های چاپ نشده
برداشته بنام خود نشر می نماید ، بلکه از کتابهای چاپ شده ام نیز مطلب دزدیده و با تصرفات عامیانه بنام خود

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویسد ۵۰ سات ۳۹
تشر می نماید . چون در ضمن این زیرکی را هم از خود بروز می دهد که مطالب خودم را بخودم برگرداند و باستاند
توضیحاتی های من زبان انتقاد بر کتابهایم باز نماید ، بپاداش این بیشرمی نگارنده ناچار شده ام که از این پس ملاحظه و
مراعات را بکنار گزارده آقای سارق را بدست قانون جزا بسپارم که کوس رسواییش زده شده بار دیگر نتواند بدین
جسارت و آشکاری بسرقت مطالب دیگران پردازد .

از موضوع دور نیفتاده سخن را بیش از این طول ندهیم . خلاصه مطلب اینست که ما باید با همه اذعان
بمقام فضل و دانش آقای شیخ محمدخان قزوینی با این عقیده که بنام او شهرت یافته پاک مخالف می باشیم و
بعقیده ما طهران و اصفهان و اصطخر و طوس و طارم و مانند اینها در نوشته های پارسی غلط آشکار و درست از
قبیل آذربایجان و قرمیسین و سمیران و طرم و نیسابور و طیلسان و سرد و مد و پرس می باشد و باید بی ترس و
ملاحظه این املاهای غلط و بی جهت را کنار گذارده بجای آنها املاهای درست از قبیل تهران و سپاهان و استخر و
ترس و تارم بکار برد ! .

پرسش - پاسخ

پرسش :

چندیست مرد پست نهادی که دبیر ادبیات و خود از گمراهان و پندارپرستانست بهمراهی انجمن تبلیغات
یعنی نشستها برپا گردانیده شاگردان دبستانها و دبیرستانها را بانجا خوانده گفتارها می رانند و نیشها بیاکدینان
می زنند و دروغهای کودکانه بزبان می آورند . دبیر نامبرده از بستن دروغهای بسیار بیمعنی براهنمای ارجمند ما
بریغ ندارد . از جمله چندی پیش در کلاس یکی از دبیرستانها گفته :

« کسروی میگوید در انجیل آیه ای هست که بشارت میدهد بعد از عیسی
پیغمبری بنام احمد ظهور می کند محمد این نام را تحریف کرده . آن پیغمبر
بنام ... » .

از اینگونه گفتارها فراوان دارد . بتازگی هم در میان شهر چنین پراکنده :

« کسروی در سال ششم پیمان ادعا کرده در سفر مازندران بمن وحی نازل
شده و از آنجا دیده بصیرت یافته سبزه و درخت و زمین و آسمانرا بچشم
مگر می بینم » .

ما خود بیبایی این سخنان را میدانیم . ولی چون از شماره های پیمان در اینجاها نیست خواهشمندم در این
بچه باید گفت بما پاسخ دهید .

مشهد - رضا مرزبان

پاسخ :

بدخواهان ما چون درمانده اند آخرین چاره خود را در اینگونه دروغسازیهای بیشرمانه دیده اند . در تهران
همان کار را می کنند . این نمونه ای از بیشرمی و خیره رویی آنهاست .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویساد ۵۰ سات ۴۰

اینکه آقای کسروی بگوید: «در انجیل آیه ای هست ...» از ریشه دروغست. چنان سخنی نبوده است و نتوانستی بود. آقای کسروی نه تنها نام پیغمبر بروی خود نگزارد بارها از آن نام بیزاری جسته. چه رسد بآنکه برای پیغمبری خود از انجیل دلیل آورد. چه رسد بآنکه پیغمبر پاک اسلام چنان نسبتی دهد. همه میدانید که آقای کسروی پیغمبر اسلام پاسداری بسیار می نماید چندانکه در کمتر زمانی رخداده که او را با نام خوانده. دروغگوی بدنهاد چون در پی دروغساختن بوده از آیه قرآن: «مبشراً برسول تأتي من بعدی اسمه احمد» بسودجویی پست نهادانه برخاسته است. راست گفته اند: چون شرم نمیداری هر چه میخواهی بگو.

از آنمردک بپرسید: آقای کسروی چنین سخنی را کجا گفته است؟ ... بپرسید تا رسوا گردد.

اما داستان سفر مازندران در سال ششم پیمان چنان چیزی نیست. در دفترچه «یکم آذر ۱۳۲۲»

گفتار آقای کسروی هست که آغاز تکان اندیشه های خود را بازموده و از سفر خود بگیلان (نه بمازندران) یاد کرده. آن گفتار یکبار هم در نامه هفتگی پرچم بچاپ رسیده و اگر نیاز افتاد بار دیگر در یکی از دفترچه ها چاپ توانیم کرد.

بهر حال داستان یا گفتار بدانسان که آنمردک نموده نیست. دلهای آنان آینه های زنگ آلود کجیست که هر چیزی در آنها کج و تیره نمودار می گردد.

سخنانیکه باید بیاد سپرد

خدا را در میان افسانه ها نجوید.

راستی پرستی در نهاد آدمی نهاده. این از بیماری روان تست که نمیتوانی راستی ها را بپذیری و این از نادانیت که بیماری خود را درنمییابی و بدرمان نمیکوشی.

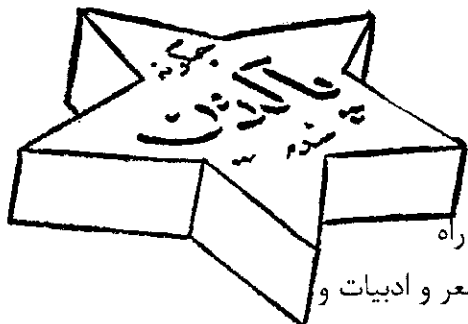
مرده را چنان گیرید که زنده اش را میگرفتیدی. بسیار نادانست که زنده را خوار میدارید و چون مرد دلبستگی های بیجا مینمایید.

درخت آرزو میوه ندارد.

نیکی با کردار است نه با گفتار .

راه چه یک فرسنگ و چه ده فرسنگ جز با رفتن بانجام نرسد .

(از پیمان)



۱ - نوشته : کریم محسن زادگان - تهران

پاکدین شدن من با تندی و سادگی ویژه ای انجام گرفت .

طرز پا بسن چهارده گذاشته بودم که بوسیله برادر بزرگ خود با پیمان و راه آن آشنا شدم ، چون بچه بودم و قلبم بهیچگونه آلودگی راه نداشت ، و شعر و ادبیات و فلسفه و چیزهای دیگر نیز پابستگی نمیداشتم ، و بیرونی از برادر و پدر خودم که دشمن سخت ملایان می بودند از آخوندها و مذهب آنها که شیعه باشد بدم میآمد ، گفته های استوار پیمان را که همه از روی دلیل می بود قبول کردم .

اکنون بیست و یکسال می دارم و هفت سال تمام است که در این راه ورجاوند و خدایی قدم گذاشته و با خواسته های بزرگ و پر ارج آن آشنا شده ام . و در راه پراکندن آمیغها و نبرد با گمراهیها و بدآموزیها میکوشم . و چون بگفته خود گواه میدارم این است که می گویم شاید ده نفر یا بیشتر بوسیله من با این راه آشنا شده و کنون را خود از پیمان بستگانند .

اینکه خود تا کنون رسماً در جزو گروه پاکدینان درنیامده ام از دو راه بوده . یکی مسافرت های پیاپی از شهر تهران و گرفتاری های خانوادگی میبوده .

دیگری آنکه میگفتم : خواست پیمان و پرچم از این همه کوشش های خود پراکندن آمیغهاست و من که چون پیمان بستن مدت چند سالست در این راه میکوشم دیگر پیمان بستن چه نیاز است .

راهنمای ارجمند ! لابد خودتان میدانید که هفتاد در صد گروه پاکدینان و شاید بیشترشان شما را می شناخته و از خواندن کتابها و نوشته هاتان شما را شناخته گفته های شما را باور کرده اند . بطوریکه جزو سرشتان شده است ، سوگند خوردن چندان تاثیری در کوشیدن آنها نخواهد داشت . خواست من از جمله بالا است که با کسانی که کتابهای شما را میخوانند چه پیمان ببندند یا نبندند در این راه سخت ترین کوششها را می کنند .

باین دلیلها بوده که پیمان نمی بستم و نیازی چندان بآن نمیدیدم .

ولی بعد از واقعه ششم اردیبهشت چون دیدم که حتی ملایان که از دیده آدمیگری دارای پست ترین خویها هستند برای نگهداری دکانهای مردم فریبی خود از در همراهی با هم باز نمیایستند و از شهرهای دور دست از قبیل بعل و کربلا و مشهد با ملایان تهران همکاری میکنند .

چون دیدم که بعد از این حادثه بفداکاری و کوشش بیشتری نیاز خواهد بود اینک پیمان میفرستم و خدا را میگیرم بر اینکه تا جان در بدنم باقی است از کوشش در این راه باز نخواهم ایستاد .

۲ - نوشته: کاظم حجتی - شوشتر

سال ۱۳۲۲ یکباره از کیش فامیلی خود « شیعه » رو گردانیده و بیدین شده یا بهتر گویم بی کیش شده بودم . اما باز پابند پندارها بودم و نتوانستمی آنها را از خود دور گردانید - شوند بی کیش شدنم این بود که : بیشتر روزها بگوشه ای می نشستمی و از کیش خودم با خود گفتگو میکردمی . یکروز گفتم اگر این میلیونها تن مردمی که در گیتی زیر نام اسلام زندگی می کنند (راستی را مسلمانند) چرا برخی شیعی و برخی دیگر سنیند . (زیرا بجز این دو کیش آگاهیهای دیگری نداشتمی) و آئینشان دو گونه است ؟ . کشتن یکدیگر را در راه کیش خود گناه ندانسته بلکه « صواب » میدانند !

اگر کسی دلیل براستی یکی از آنها گفتمی بی پهل بدرستیشان خستوان نشدمی زیرا با خود گفتمی چرا باین نام زندگی میکنند ؟ . مگر نام اسلام چه شده ؟! روزها میگذشت و من متفکر و سرگردان میبودمی . در این سال رمان نخواندمی و دلبستگی مانند سالهای پیش بآن نداشتمی . تیرماه این سال رسید یکی از روزها هنگام غروب آفتاب آقای حسین هادوی را دیدم بمن گفت : رمان میخوانی ؟ گفتم یکسال است نمیخوانم . گفت بیا کتابی بتو دهم تا زندگی میکنی رمان نخوانی .

رفته و دو کتاب ارجدار ، در پیرامون رمان و خدا با ماست را بمن داد . همان شب در پیرامون رمان را خواندم . راستی آنچه را نخوانده و آرزوی خواندنش میکردم بدست آورده بودم . و خدا را سپاس گزاردم که از این پتیاره رهایی یافتم . پس از آن چندین کتاب دیگر گرفته و خواندم و با راه پاکدینی آشنا شدم . با خود پیمان بستم و خدا را گواه گرفتم که بپراکندن آمیغها بکوشم چنانکه تا کنون کوشیده ام اما چون می بایستی با برادران پاکدین هم آواز شده در رهایی این توده از گمراهی ها با آنها همباز شوم اینست که از دور فریاد برآورده میگویم :

راهنمای ارجمند : من راه پاکدینی را دریافته و آمیغهای آنرا پذیرفته ام . با شما نیز پیمان می بندم که بآیین آن راه روم و در راه پراکندن آمیغها و نبرد با گمراهیها تا اندازه توانایی خود بکوشم و خدا را باین پیمان گواه میگیرم .



آزمایش در فرهنگ کنونی

نوشته: اصغر فتحی - تهران

بهار که بهترین هنگام سال است و آدمیان بویژه جوانان باید از سبزی و خرمی هوای خوش آن سودجوی کنند ، بیابانها ، کوهسارها روند و با دیدن گلها و سبزیها خود را شاد سازند ، در کشور ما میان جوانان بوارونه آنست . ماههای اردیبهشت و خرداد برای شاگردان آموزشگاهها بدترین و سخت ترین هنگام است . هر اندازه از باز شدن آموزشگاهها بگذرد و بهار نزدیکتر بیاید ، بهمان اندازه ترس شاگردان بیشتر میگردد ، زیرا خرداد ماه هنگام آزمایش است .

از اول اردیبهشت جنب و جوش آغاز میگردد . در خانه ها ، در باغها و در بیابانها شاگردان را می بینیم که « درس حاضر میکنند » و خود را برای آزمایش آماده میگردانند . ریشههای نتراشیده با مویهای ژولیده و لباس ناپاک آنان تماشائی است . از رنج و ترس همگی زرد و لاغرند ، از فشاری که در این روزهای گرم بمنز و تن

خود میآورند ، بسیاریان بیمار می گردند . کاریکه می باید در هشت ماه (**بویژه در زمستان**) انجام داده باشند میخوانند در دو ماه آخر بهار انجام دهند .

در زندگانی هر کار بهنگامش باید . اگر ما روز را بخوابیم و شب بیدار مانده بکار پردازیم ، کاریکه در روز یسانی انجام توانیم داد ، در شب با رنج بیشتری انجام خواهیم داد . اگر ما بخوابیم تمام روز را بی هیچ درنگی بیک کار مشغول باشیم ، زود فرسوده شده درمی مانیم . این آزمایش شده که اگر کسی زمان درازی ، هر روز و در تمام روز بیک کار واداشته شود ، نیروهای مغزی اش ناتوان گردیده و باشد که از کار افتد .

در بهار بویژه در ماههای اردیبهشت و خرداد که هوا رو بگرمی است و آدمی خواه ناخواه سست میگردد و باید بیشتر ورزش ، گردش و تماشای باغ و بوستان پردازد و از کارهای خود بکاهد ، در چنین هنگامی وزارت فرهنگ شاگردان را بکار و کوشش وامیدارد و از آنها امتحان می خواهد . باید گفت برآستی برای آنان رنج و سختی (**امتحان**) میخوانند . بی گمان کوشش زیاد در این روزها برای مغز و تن جوانان زیانمند است . از این گذشته چه بسا زیانهاییکه از پریشان اندیشه ای آنان میرسد . چند هفته پیش در روزنامه خواندم جوانیکه کتاب در دستش میبود و خود را برای آزمایش آماده میگردانید ، زیر اتومبیل مانده و مرده است . اگر شوهر هم گناهکار بوده بگمان

من « **حواس پرتی** » آن نوجوان هم در زیر ماندنش کارگر بوده است .

چاره چیست ؟ باید دانست هر عیب ریشه ای میدارد و تا آن ریشه برجاست ، آن عیب نیز برجاست . **ریشه** این عیب در برنامه وزارت فرهنگ است . برنامه وزارت فرهنگ شاگردان را چنین بار میآورد که در تمام سال درس نخوانند و یکی دو ماه بازمایش مانده بخوانند درسهای یکساله را یاد گیرند ، برنامه وزارت فرهنگ آمدن و **یامدن** شاگردان را بآموزشگاه پروا نمیکند و تنها در خرداد ماه « **امتحان** » از آنان میخوانند و بتنبلی شان **پردارد** ، برنامه وزارت فرهنگ بدانائی شاگردان ارج نمیگذارد و تنها بازمایش ارج میگذارد که پایه دانش شاگرد را بسیار کم آشکار میکند . بگذریم از اینکه در آزمایشهای وزارت فرهنگ نیرنگ و « **تقلب** » رواج بسیار میدارد .

چاره در اینست که وزارت فرهنگ این برنامه را بیکبار از میان بردارد و برنامه ای باخشیج آن روان گرداند . **برنامه** تازه باید بآمدن شاگرد بآموزشگاه و دانایی او ارج گزارد . برنامه تازه باید آزمایش پایان سال را از میان بردارد و بجای آن در این برنامه باید « **معلم** » هر گاه و هر اندازه که بخواند شاگردانش را آزمایش کند . این آزمایش

بدلخواه دو سود میدارد . نخست آنکه شاگرد مجبور میگردد که همیشه در آزمایشگاه باشد ، تا اگر « **معلم** » **آزمایشی** کرد او هم از آزمایش دهندگان باشد . دوم آنکه شاگرد برای اینکه در آزمایشی که هنگامش را نمیداند **بترماند** ، مجبور میگردد که همیشه درسیش را تا آنجا که باو یاد داده شده بداند . این آزمایشها باید شایندگی و **نشایندگی** شاگردان را برای رفتن بکلاس بالاتر آشکار گرداند .

این برنامه که از آن بکوتهای یاد شد ، سودهای بسیار میدارد که اینک چند تای آنرا در پایین میآورم :

نخست - در این برنامه چون آزمایش پایان سال نمیدارد یکباره فشار زیادی بمغز شاگردان وارد نمیکند .

دوم - در آزمایشهای این برنامه پایه دانش و اندازه کوشش شاگردان آشکار میگردد .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویسد ۵۰ سات ۴۴

سوم - چون شاگردان درس خود را بهنگامش یاد می گیرند و همیشه باید تا آنجا که خوانده اند بدانند ، بوارونه شاگردان کنونی که پس از آزمایش خرداد هر چه خوانده اند فراموش میکنند ، آنها درس را عمیق تر یاد گرفته و فراموش نمیکنند .

چهارم - وقت شاگردان بیهوده نمیگذرد و در تمام سال چیز یاد میگیرند .

اکنون باید دید این وزارت فرهنگ شایندگی روان گردانیدن چنین برنامه ای را میدارد یا نه ؟ پاسخ بی گفتگو نه است . روان گردانیدن چنین برنامه ای را از وزارت فرهنگ چشم داشتن ، از کور بینائی و از کر شنوائی خواستن است .



ایرانیان آلوده اند نه پیر و فرسوده

نوشته : فروغ

از دیر زمانی بدخواهان ایران یک حرف زهرآلودی که « **ایرانیان پیر و فرسوده شده و بنا**

بآیین طبیعت محکوم بفنا و زوال هستند » در میان مردم انتشار داده اند . این جمله یاس آور یک ملیون سرباز دشمن مجهز ببهترین افزار جنگی بحال کشور زیان آورتر است . زیرا امید است که چرخهای حیات بشر را می گرداند . اگر فرد یا توده نومید گردد طومار حیاتشان برچیده شده بدبختی و خواری آنها را احاطه می نماید . بدخواهان امروزها بدین نظریه سراپا خیانت بخش خود صورت علمی داده دلیل می آورند که یکی از قوانین طبیعی که بالطبع قابل اجرا است قانون نشو و نماست . یعنی هر چه از ماده است و هر آثاریکه از ماده بظهور میرسد قابل زوال است . حیات جمادی ، نباتی ، حیوانی ، اجتماعات ، حکومت ها ، افکار ، عقاید و غیره بعد از سیر تکامل خود رو بفنا خواهند رفت . مثال ساده تری ایراد میکنند که باید نقل نمود . می گویند چطور که یک فرد صورت تخمی - جنینی - نوزادی - جوانی - پیری را طی کرده و راه مرگ و فنا را پیش میگیرد ، یک توده هم همان حال را دارد و اگر سابقه آخوندی داشته باشد از قرآن آیه و لکل امت اجل ... را ایراد می نماید و شواهد دیگر تاریخی از قبیل برچیده شدن حکومتهای بابلیها - آشوریها - عیلامیها ... و غیره را محض تأیید گفتار خود گفته و افکار مردمان ساده را مسموم می نمایند .

عشق بمیهن ، روح فداکاری ، جوش و جنبش جوانی را خاموش و از بین برده و تخم یاس و نومیدی - بردگی و بندگی را در میان توده می کارند .

این نظریه غلط امروز باندازه [ای] ورد زبانها شده که حتی وزرای دستگاه ارتجاع علناً در جلسات خصوصی عمومی خود در میان گفتارشان بحاضرین گوشزد می کنند و گاهی با صراحت لهجه می گویند این توده دزتر گردیده و قابل اصلاح و تربیت نیست . حال بینیم حقیقت امر از چه قرار است و آیین نشو و نما چیست :

یکی از آیین های طبیعت آیین نشو و نماست . یعنی عوامل مادی تظاهراتش دارای : آغاز ، مراحل مختلفه سرانجام است . حیات بشر ، حیوان ، نبات ، انقلاب ، جنگ ، فکر ، عقیده ... و غیره تابع این قانون هستند . بدین معنی هر اتفاق بعللی در روی زمین تکوین شده ، بظهور رسیده ، تظاهرات نموده پس از مدتی کهنه و پیر گردیده راه نیستی پیموده است . اگر در اجرای این آیین دقت نماییم دو امر جلب توجه می نماید : یکی تدریج - یعنی بمرور زمان آثار و عوامل مادی نمایان شده و در طول مدت بطرف فنا و زوال رفته است .

دیگری رجعت . در این آیین پس رفت امکان پذیر نیست .

مثلاً اگر تشکیل یک مرغ را در نظر بگیریم می بینیم تخم مرغهایی لازم است که جنین دار باشد و مرغی در **روی** آن مدت معین خوابیده تا جوجه ها بیرون آمده و در حمایت مادر دانه خورده بزرگ گردیده و جنس خروس و **مرغ** آن مشخص گردیده و سپس بزرگتر شده و تخم مرغ داده جوجه درآورده بالاخره بدست بشر قصاب و یا طبیعت **حیاتش** خاتمه داده می شود .

آیا مرغ در یک روز می تواند این مراحل را طی نماید ؟

آیا مرغ بجوجه و یا جوجه بتخم می تواند برگردد و یا پیری بجوانی و یا جوانی بنوزادی امکان رجعت دارد ؟ **جواب** همه اینها منفی است .

اجرای این آیین در بین توده ها چطور است ؟ در این موضوع حرفی نداریم . زمینی که ما در روی آن **زندگی** میکنیم آغاز و سرانجام دارد . یعنی روزی بصورت بخارات در فضای بی پایان ساکت و بعداً در اثر علت **علمومی** بحرکت درآمده و تشعشع شروع نموده حالت آبگونی بخود گرفته و سپس قشری روی آنرا احاطه کرده و **سناً** بمرور زمان حیات بطرز ناروشنی در روی آن آغاز گردیده و تحولات موجودات شروع شده . بالاخره قدم بشر **روی** زمین رسیده است . باز تغییرات و تحولات آن بشر را بتدریج از مراحل پست اولیه بمرحله امروزه رسانیده و **متوز** رو بکمال میرود و حتماً روزی هم خواهد رسید که جهان علاوه بر اینکه قابل زیستن بشر نخواهد بود بلکه **حیات** در آن پایان خواهد یافت .

اما در حال حاضر و با شرایط فعلی محیط که تعداد بشر بنسبت تصاعد هندسی بالا میرود باور کردنی نیست **خلاف** مسلمات عقلی است که کل رو بکمال رود و جزئی از آن بنام قانون سپهری بدون هیچ علتی بفنا و زوال **محکوم** باشد . مثالی خیلی ساده : اگر حیات بشر را با حیات فردی مقایسه نماییم قابل قبول هیچ عاقلی نیست که **ن** شخص و « **فرد** » رو بجوانی باشد و دست و پا انگشتش بدون عارضه و علتی از کار [بازماند] .

پس واضح گردید که امروزه ملتی و یا توده ای پیر و فرسوده نیست و سپهر قومی و یا جامعه ای را محکوم **نمودی** نمینماید مگر عوارض و امراض اجتماعی آنها را نابود سازد که خود مبحثی است جداگانه و خارج از آئین **شو** و ارتقااست .

برای اینکه مطلب روشن تر شود اجرای این آئین را در روی خود طبیعت مطالعه می نماییم یا مشاهدات **ک** باغبان فهمیده را که در باغ می بیند از نظر میگذرانیم . باغبان در باغ دو امر ضد یکدیگر را مشاهده میکند بدین **تیب** که هسته ها جوانه زده و شاخه و برگ داده ، و دارای گل و میوه شده یعنی تولید مثل نمودن آغاز کرده و **رور** زمان بقطر تنه و شاخه ها افزوده و از مقدار میوه اش کاسته بالاخره پیر و فرسوده گردیده و شاخه ها **شکیده** بدست طبیعت یا باغبان بزمین افتاده بمصرف بنائی - نجاری - سوخت میرسد و اگر این مطالعه را در باره **ر** یک از درختان باغ ادامه دهد می بیند که در عرض ده و یا بیست سال باغ وضع خود را حفظ نموده ولی تمام **رختان** عوض شده است .

قانون نشو و ارتقا در این باغ اجرا گردید ، تخمه ها شروع بروئیدن کرده ، پس از طی مراحل جنینی - **زادی** - جوانی - پیری بالاخره بدست فنا تسلیم شدند . در صورتی که باغ وضع خود را در مقابل این کیفیت تغییر **نده** است . آیا باغ از آئین طبیعی خارج است و یا دایره نشو و نما آن بزرگتر است ؟ ... بعقیده من حیات باغ یا **مکل** یعنی زمینی که خورشید آسمانش ، آب زمینش ، خاک سیاهش اجازه حیات بگیاهها و درختان میدهد و **آئین** عمران و باغبانی در آنجا اجرا میگردد . باغ دارای زندگی لایزال است تا یکی از شرایط فوق از برنامه حیاتش

مهنانه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویساد ۵۰ سات ۴۶
حذف نشود این زندگانی باقی است . وجود بیشه ها ، جنگلها ، چمن های طبیعی که دست بی شعور طبیعت آنها را
در محل هائی که شرایط نمو موجود بوده بوجود آورده است و قرنها پا بر جاست بهترین دلیل بمدعای ماست .
اما - باغی که در تحت مراقبت است ، هر قدر هم بزرگتر باشد حدودی دارد و از ورود حیوانات و نباتات هرز
و طفیلی و بیگانگان محفوظ است . دست باغبان و بنا و عمله ها آیین عمران را در آنجا مجرا کرده و نظم و ترتیب و
تناسبی در کاشتن درختان بوجود آورده و گلهای رنگارنگ و معطر و درختان پر از میوه های خوش مزه فضای آنها پر
نموده و تفرج گاهی فرحبخش و باشکوهی بوجود آورده اند . حال اگر قرنی این باغ بحال خود رها شود دیوارها و
بناهایش در اثر باد و باران در هم ریخته ، گلهای معطر و درختان پر میوه که پرورش و توجه و قوانین باغبانی آنها را
ایجاد کرده بود جای خودشانرا بنباتات هرز و درختان جنگلی و بی ثمر و تنومند تحویل میدهند . نظم و ترتیب از
بین رفته و درختان بلند و قوی قد برافراشته سایر رستنی ها را از نور و حرارت خورشید که هر یک از عوامل موثر
حیات است محروم نموده و بالطبع آب در چنین مواقع نامرتب شد ، بالاخره بنا بقانون بقاء اصلح حیات ضعفا محکوم
بفنا میگردد .

پر واضح است در این صورت عده درختان بشمار میآیند یعنی اجتماع در اثر بی سر و سامانی از بین رفته و
از صورت توده خارج شده و بحال انفراد درآمد و افراد چنانچه در بالا اشاره شد بزودی تابع قانون نشو و ارتقا
گردیده باغ راه زوال و فنا را سیر می نماید .
پس فهمیده گردید که حذف آئین عمران و سلب قانون باغبانی حیات جاویدانی را محکوم بنابودی کرد نه
آئین نشو و نما .

عزیزان من اجتماع توده متمدن بیباغ شبیه است .

چه حیات فردی بنمو درخت و حیات اجتماعی بیباغ آباد شباهت دارد . پس میتوان گفت اگر توده از روی
آئین هائی زندگانی کنند که پایه اش بروی آئین های سپهر و خرد و خواست انسانیت متکی باشد ، جامعه آنها باغی
فرح بخش و جان پرور است و گرد و غبار و فنا بر دامن حیات آنها نمی نشیند . ولی اگر خلاف راه خرد پذیر و بدون
تطابق با محیط سیر نمایند از قافله انسانیت عقب مانده راه را گم کرده توده از هم پاشیده ، حکومت های شخصی
بجای حکومت توده حکم فرما گردیده ، افکار پست ، عقاید باطله ، بعوض حقایق در مغزها جا گرفته ، قوای مُدرکه
رو بضعف رفته ، مغزها تیره - خردها سست - خوبها پست ، فساد اخلاق علنی میشوند . علوم و فنون از دیارشان
رخت می بندند . علماء و هنرمندان کمیاب شده جهل و تاریکی آنها را احاطه می نماید .

زیباییها و قشنگیهای جامعه از بین می روند و نظم و ترتیب گم شده حدود و ثغوری بر ملکشان باقی
نمی ماند و مقام و شرافتی بر افرادشان قائل نمی شوند . کار و زحمت آنها قیمت ندارد . بالاخره از روی جهل
بیچارگی حلقه عبودیت و نوکری دیگران را بر گردن می گذارند . ظاهر چنین توده آلوده و بی سر و سامان بدون
زندگی یک منظره دژنره شدن و تخدیر کردن جلوه نموده ، عده [ای] کوتاه نظر و مزدوران دستگاه ارتجاع چنین
حالت درماندگی را بپیری یک توده تعبیر می نمایند . غافل از اینکه پیری یک مرحله حتمی الوقوع از حیات فردی
ولی عارضه یک واقعه اتفاقی است و پس از رفع عارضه حالت بهبودی میسر است . در صورتیکه پیری علاوه بر اینک
قابل رفع نیست روز بروز شدیدتر شده و بمرگ ختم میگردد .

در اینجا از خوانندگان محترم انصاف می خواهم آیا آن باغ ویران بوضع سابق برنمیگردد؟

یا توده ای که از افراد باشعور و قابل تربیت تشکیل یافته اصلاح پذیر نیست؟

مگر اینکه دستگاه ارتجاع قابل تربیت و باشعور بودن بشر را منکر شود .

دلیل دیگر از تاریخ ایران :

توده ها آلوده می شوند ولی پیر و دژنره نمی گردند . مطالعه اوراق تاریخ ما را بفراز و نشیب و بصعود و نزول و بحیات و ممات ایران در حیات اجتماعی خود هدایت می نماید .

زمانی خشایارشا با یک میلیون سرباز شهر آتن حمله می نماید . کمی بعد اسکندر مقدونی لشگر بایران کشیده ایرانیان خوار و زبون می گردند . هنگامی ساسانیان دولت روم را باج گزار خود کرده چند صباحی بعد ایرانیان بر زیر سم اسبان اعراب بدوی ذلیل و بیچاره بودند و دسته ای ترک وطن گفته بهندوستان مهاجرت کردند . باری **موسلم** خراسانی سلطنت اموی را سرنگون نمود و یعقوب بن لیث خلافت عباسی را تهدید بزوال میکرد . ولی زمانی **میرسد** که ایرانیان در زیر پای لشکریان مغول ، ترک ، تیمور ، جان میدهند و از کله هاشان مناره بنا میشود .

وقتی صفویه در ایران همچون ملل متمدن جاده کشی ، کاروانسراسازی کرده صدها وسائل زندگی مهیا می کنند و زراعت - تجارت - صنعت و ارتش و غیره تهیه می نمایند ، دیری نمی گذرد که در دست افغانه آنها از **هم** می پاشند . در حقیقت یک بیچارگی و درماندگی تمام معنی ایران را احاطه می نماید . باز خورشید سعادت **شاه** افشار طلوع نموده بدین خواری و زبونی خاتمه داده و بعد از غروب ایشان زندیه و قاجاریه بسر کار آمدند . **باغبان** حسابی بودند و نه از مردان منورالفکر و وطن دوست همچون امیرکبیر حمایت کردند . بلکه در اثر سعایت **ستگاه** ارتجاع نابودشان نمودند .

بعد از یک دوره ظاهرآ خاموشی ، ظاهرآ سکوت و بی سر و صدایی یک جوش و جنبش آزادخواهی شروع گردید و تا امروز ادامه دارد . تا دستگاه ارتجاع ، تا گرگان چوپان نما ، تا ماسک داران خائن بسر دار نروند این نبرد **ایران** پذیر نیست .

خلاصه با مرور بتاریخ ۲۵ قرن ایران جز صعود و نزول ، بغیر از نکبت و سعادت چیز دیگر دست گیر ما گردید . و جز این هم در حیات مواج ایرانیان چیزی نمودار نیست .

محققین و مورخین عللی برای هر یک از این فراز و نشیب ها ذکر میکنند و ما بصفحات تاریخ خوانندگان **محترم** را هدایت می نمایم .

اما خواست ما از ایراد این چند جمله این است که باید بدخواهان روسیاه و تیره درون بفهمانیم : صعود بعد **نزول** ، جوانی بعد از پیری که در تاریخ اجتماعی ایرانیان می بینید با کدام قسمت از آیین نشو و نما مطابقت می دهد ، شما اگر بتاریخ قیمت نمی دهید ما بتاریخ بهایی قائل هستیم ، و از خطاهای گذشتگان پند گرفته و با **بشاری** کامل خود را از تکرار خطاهای نیاکان خود محفوظ میداریم . شما حدود کشور نادرشاه را با ملک **شیروان** که بیش از ۱۰ قرن فاصله دارد مقایسه نمایید و بعد زمان نادرشاه را با شاه سلطان حسین صفوی در نظر **آورید** که بیش از چند سالی فاصله نداشته است فوراً متوجه می شوید که این سقوط در نتیجه عارضه است نه **بری** و فرسودگی .

چه قانون نشو و ارتقا بتدریج و بمرور زمان اجرا میگردد و راه رفته را برنمیگردد . اینک مثال فوق بما ثابت نماید که درماندگی و بیچارگی امروز و یا دیروز ایرانیان تابع قانون فوق نبوده و بایستی در پی علل آن گردید که **ریشه** منشاء زبونی و خواری ایرانیان است . حال برای اینکه ثابت گردد که آلودگی و درماندگی است که ایرانیان را خوار **نمود** کرده است بذکر یک شاهد تاریخی در اینجا بس می نمایم :

چنانچه همه میدانیم در اواخر دوره صفویه ایرانیان بدو دسته مشخص شهرنشین یعنی همان تعلیم **تربیت** شدگان مکتب صوفیان و خراباتیان و شیعیان ... و توده دیگر ایلات و چادرنشین که بوئی از این تعلیمات **نمانند** نبرد بوده تقسیم میگردید . همین که حمله افغانه آغاز شد ایرانیان شهرنشین و آخوندهای مفت خور و

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویساد ۵۰ سات ۴۸
جوانان درس خوانده دبستان تصوف که فاقد روح فداکاری - میهن پرستی - شهامت - غیرت - مردانگی بودند با
ختم زیارت عاشورا و یا با خواندن دعا خواستند جلو دشمن را بگیرند .

دشمن با خیال آسوده پیش آمد و با مختصر پافشاری پایتخت را گرفت و پادشاه ایران بدون شرم و خجالت
گفت تقدیر چنین بود و تاج و تخت را تسلیم محمود افغانی نمود . ولی نادرشاه آن مجسمه مردانگی و عزم و اراده
که تعلیمات صوفیان در مغزش راه نیافته بود با همراهی ایلات و بیابان نشین های آن زمان که حیات ساده و طبیعی
داشتند و میدانستند که باید جان کند تا زندگی نمود ، [باید] شب ها بیداری کشید تا صاحب گله گوسفند و گاو و
شتر گردید ، مرگ را کوچک شمرد تا برقیبان غالب گردید .

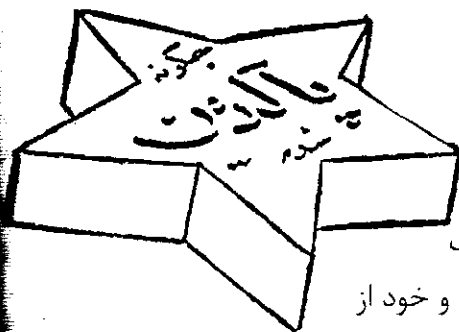
قلب قوی و بدن سالم و بازوی پرزور باید داشت که بر مشکلات زندگانی فایق آمد .
وطن پاک خود را از دست افغانه گرفت و ایران را از وجود همسایگان پاک کرد و سپس ترکستان را متصرف
گردید . لشگر بر هندوستان کشید و بیرق ایران را در بالای دروازه دهلی باهتزاز درآورد . صاحب آن مقام در تاریخ
ایران گردید که لایق آن عظمت و منزلت بودند . از مقایسه کارهای تاریخی این دو دسته از یک توده دو امر
دستگیرمان میشود :

نخست - خواری و درماندگی ایرانیان در اثر افکار و عقاید مبتذل است که در مغزها جا گرفته است .

دوم - مردان صالح و میهن دوست با عزم و اراده همچو نادرشاه نیست که از قوای پراکنده بعد از جمع
کردن ، وطن را از مذلت و بدبختی نجات دهد .

اگر امروز با نظر دقیق در اوضاع فعلی کشور خود دقت نمائیم علاوه بر علل بیچارگی های دوره صفوی یک
عده بدبختی های جدیدی بدان اضافه شده که روز بروز ایرانیانرا درمانده و بیچاره تر می نماید و چون آقای کسروی
رهبر آزادگان با شجاعت ذاتی و خستگی ناپذیر خود سرمنشاء این بدبختی ها را یک بیک با دلایل استواری روشن
می نمایند ، لذا هر فرد ایرانی روشنفکر و وطن پرست از خواندن تحقیقات ایشان غفلت ننموده و بعقیده بنده ایشان
جز اشاعه افکارشان در بین توده تیره روزگار و مات [و] امتحیر از وضع کشور خود پاداشی منظور ندارند .

نوشته : فاضل زاده آل علی - آبادان



از پدر و مادری ملا و ملازاده دنیا آمدم . پدرم در شوشتر زندگی
میکردند . ولی جدم در سفری که بنجف کرد دیگر بازنگشت . پدرم در نجف
متولد شد ، من نیز در نجف پا بجهان گذاردم . پدر پدرم سید محمد حسن و خود از
ملایان بنام شوشتر بود و پدر مادرم سید ابوالحسن پیشوای شیعیان امروزی است . از کودکی جدم مرا پیوسته همراه
خود هر روز بصبحن و حرم میبرد و همه نمازها و دعاهای گوناگون را بمن میاموخت .
در هفت سالگی کمتر دعائی بود که از بر نداشتم . قرآن را نیز بپایان رسانیده بودم و تا سن هشت سالگی
بمکتب میرفتم . ولی پس از آنکه پدرم از جدم جدا شد پدرم مرا بمدرسه فرستاد و از آن وقت در مدرسه ایران
مشغول تحصیل شدم ، هر چند که خویشاںم بویژه جد پدریم با مدرسه رفتن مخالفت میکردند و دو بار نیز هنگام
مسافرت پدرم بایران مرا از مدرسه بدر بردند با این حال از مدرسه دست برنداشتم .

تا آغاز ۱۶ سالگی هنوز افکارم تکان نخورده بود و مانند سایر شیعیان متعصب زیارت را بایا و ادعیه کمیل در شب جمعه و علقمه در روز عاشورا و آیه الکرسی و چهار قل قبل از خوابرا یکی از دربايستهای زندگي ميپنداشتم ، فراموش نميکنم که در ماه رمضان با همه خردی قرآن را ده بار بپایان میرسانیدم . دعاهاي زياد ديگري را از کتابهاي تهاج العارفين و غيره از بر مينمودم .

ماه ربيع الاول را فراموش نميکنم که بدستياري آخوندبچه ها و ملازادگان چه نادانيها مينموديم و چه فرهنگيها بخلفاء ثلاث ميکرديم . ولي خوشبختانه هنگاميکه بدبيرستان عربي نجف وارد شدم و با کتابهاي گوناگون ويژه کتاب تاريخ آن دبیرستان که آمیغهایرا در باره خلفاء براي روشن کرد آشنا گردیدم ، از آن روز تکان ويژه اي من پديدار شد و دانستم آنهاييرا که شيعیان بد ميدانند و نسبت بايشان بي فرهنگيها ميکنند مردان نيکی بوده اند . همچنان در باره خلافت بدانسان که در کتاب تاريخ الامه العربيه نوشته بود و من خواندم دانستم که ابوبکر و عمر و عثمان غاصبان خلافت نبوده اند . بلکه همگي آنان بخواست مسلمانان بخلافت برگزيده شده اند .

اينها مرا تا حدی با آمیغها آشنا نمود . دو سال پيش برای گردش بايران آمدم و قصد بازگشت بنجف را داشتم . ولي هنگاميکه آبادان برای دیدن برخی از خويشان نزديکم رفتم آقای جلال جزايري اندیشه ام را ديگر ساخت و از بازگشت مرا بازداشت .

در آبادان همچنان ميبودم ولي باز با اندیشه هائي از شيعيگري و سنيگري . در همان هنگام چون آقای جزايري از نخست با نوشته هاي پيمان و پرچم آشنا بود برای نخستين بار یکی از شماره هاي ويژه پرچم را بدستم داد . بآنچه که برايما تازگی داشت برخورد و در من تکاني پديدار گشت . ولي باز کافی نبود . تا کتاب راه رستگاري بدستم آمد و دو بار آنرا از آغاز تا پايان با دقت بسيار خواندم . ميتوانم بگويم که تا آن هنگام چنان دگرگوني در خود نديده بودم و دلبيستيگي بسيار بخواندن ديگر نوشته هاي پاکديني پيدا کردم تا آنکه پس از يكسال همه نوشته ها را خواندم و خود را آماده پيمان گزاري دیدم و چون آذر ماه ۱۳۲۳ فرا رسيد پيمان ورجاوند پاکديني را بستم و اکنون آماده ام که در اين راه سرفرازي جهانيان باندازه توانايي خود بکوشم و آماده هر گونه جانفشاني ميباشم و اميدمندم با باري خدا و همدستي برادران پاکدين راهي را که برای آسايش جهانيان و سعادت ايرانيان پيش گرفته ايم بپايان رسانيم .

پاینده باد پاکدینی ، نیست باد گمراهی



نوشته : یک بانو

نوشته : مهري ثقفی - تهران

آقای کسروی

آنچه مرا بنوشتن اين نامه بشما واميدارد ، کوشش هاي پاکدلانه شما در راه نيك گردانیدن توده سراپا آلوده تحقيقات و ناداني است .

نزديک بيک سال است که براه ورجاوند شما آشنا شده ام . و ميتوانم بگويم نزديک بيکسال است که معني زندگاني را فهميده ام ، و آنچه که گمشده مي پنداشتم و سالها در پي اش ميگشتم شما با نوشته هايتان آنرا بمن بر داديد .

من نيز مانند بيشتر از جوانان اين کشور ، از عوالم کودکی قدم براه جواني گزارده ام ، بدون اينکه بدانم يا کسی بمن راهنمائي کرده باشد که چطور بايستي باشم و بايای من در اين راه چيست ؟ ...

مهنانه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویسد ۵۰ سات ۵۰

ولی همچنانکه این در بیشتر جوانان هست - تشنه دانستن آمیغها و سنجش آنها با مشتی بدآموزیها و خرافات که از کودکی بناچار در مغزم هناییده بود میبودم .

در دبیرستان که با آنهمه سهش و امید بدان راه یافتم جز مطالبی خنک و بیمقدار چیزی نیافتم ، و از سوی دیگر پس از چند گاهی که مجبور بفرافرا گرفتن مطالبی سطحی شدم ، و آنها را ناآشنا با میل درون خود دیدم بیکبار همه سهشهایی که در آغاز میداشتم از میان رفت ، بویژه نادانی هائی که از بیشتر آموزگاران می دیدم و بیفرهنگیهای که آنها بنام داشتن عنوان آموزگاری بما میآموختند مرا بیکبار از آنجا دلسرد گردانید . از زشتیهای دوران تحصیل اینرا خوب بخاطر دارم که در سال هشتم وقتی کتاب گلستان را میخواندیم بباب پنجم آن که رسیدیم ما را از خواندن آن جلو گرفتند و باب ششم را آغاز کردیم .

ولی آیا این شدنی است که جوانی را از کاری جلو گیرند و زیان آنکار را بایشان بازنمایند و آنها با داشتن آنهمه سهشهای جوانی این را نادیده انگارند و از روی آن بگذرند بدون اینکه شوند آنکار را بدانند؟! موقعی که شاگردان بدور هم گرد میآمدند ، و در پنهانی از آموزگار بخواندن باب پنجم گلستان می فلهیدند و در باره معنی برخی واژه ها با هم بسکالاش برمیخاستند ، پیداست چه هوده ای از آن برمیخاست . من از یادآوری آنها امروز شرم دارم .

دریغا ! اداره ای با آنهمه طول و عرض بنام فرهنگ پدید میآید و سالی میلیونها خرج آن میشود . برای چه ؟ تنها برای اینکار که سر جوانان ناآزموده ای را از راه بدر برد ، و با دست خود بدین آشکاری راه زشتکاری و ناجوانمردی را بدانها یاد دهد . یا مغز آنها را با فرا گرفتن مطالبی پوچ و نافهمیده از کار و فعالیت بازدارد . ناچار برای دریافتن آمیغها ، بخواندن رمانهای گوناگون آغازیدم ، ولی آن هوده ای که از آنها میخواستم نتوانستم برداشت . و همه آن هنرنمائیهای نویسندگان برای نزدیک کردن موضوع بحقیقت جز پنداربافیها و افسانه گوئیها چیز دیگر بخاطر نمیگذشت .

گفتن و خواندن شعر نیز بیک باره با فکر من ناسازگار مینمود .

امروز که بآن زمان میاندیشم ، می بینم که چه ساعتی را در سرگردانی گذرانده ام .

زمانی بگفته دسته ای بزندگی و کوشش در راه آن پابند میشدم ، و چندی دیگر با راهنمائی برخی از آنان نیز دلسرد میگردیدم تا آنکه در این سرگردانی برهنمائی یکی از آموزگارام کتاب اندیشه های یک مغز بزرگ (**مترلینگ**) را بدست آوردم و خیال میکردم همه خواهاکهای من در آن آورده شده و من را از اینهمه ناآسودگی رهائی می بخشد .

همین اندازه میدانم که خواندن این کتاب برای من سهشهای جوانی من ، چون آبی بود که بر روی آتش ریزند . بیک باره از زندگی و پابستگی بدان خود را جداسر دیدم . در عالمی وارد شدم که نه خود را بچیزی پابند مییافتم و نه از رنج دیگران ناآسوده میگشتم . در دنیای خیالی من کوشش در راه موفقیت معنی نداشت . چون آنچه بایست بشود میشد و از کوشش من هوده ای در کارم پدید نمی آمد .

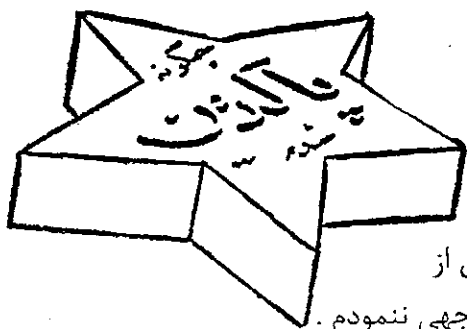
جای بسی سپاسگزاری است که با آشنائی براه شما از آن زندان نادانی برون جستم و راه درست زندگی را برهنمائی شما یافتم .

ولی امروز که سال دوم دانشکده داروسازی را می گذرانم زمانی که با همدرسانم راجع بزندگی و آرمانهای آنها صحبت میکنم ، آشکاره می بینم که هنوز این جوانان با آن بدآموزیها دست بگریبانند ، تا آندرجه گمراهند که برای زندگانی کردن تنها شانس را شوند هر پیروزی میدانند .

این یکی از بدبختیهای بزرگ این کشور و برای توده جوان آنست که هنوز بیشتر از جوانان آن نمی دانند که چیستند و برای چه زندگی می کنند و غایت آمال آنها که در آن راه روز میگذرانند در چیست ؟
نخست از شما سپاسگزارم که مرا از این بدبختی که گریبانگیر این توده شده است رهائی بخشیدید ... و سپس پیمان می گزارم که تا حد توانائی در این راه کوشا باشم و در پراکندن آمیغها بهیچ رو بازناستم .
در پایان نیز از شما میخواهم که در نشستهایتان جائی برای ما باز کنید که ما نیز توانیم از باهمی شما استفاده بریم و این برای جامعه زنان که هر روز گامی بعقب برمیدارند تواند هوده های بسیاری در برداشت .



نوشته : مهندس احمد عزمی



در سال ۱۳۱۹ برای اولین مرتبه چند جلد از مجلدات پیمان

به دستم رسید . پس از مطالعه هر چند سهشهای مرا کمی تکان داد ولی از

توس اینکه مبادا در این مطالعه هم دچار اشتباه شده باشم چندان توجهی نمودم .

در سال ۱۳۲۰ مجدداً بحسب اتفاق چند شماره از روزنامه پرچم را مطالعه کردم . ولی این بار نوشته های آن در من

اثر کرد . زیرا که بیشتر از موضوعات آن با افکار و عقاید و فلسفه خیالی من تطبیق میکرد . باینواسطه با راهنمایی

یکی از دوستان کتاب راه رستگاری و آیین را بدست آورده مطالعه نمودم . کتابهای مذکور هم مرا مجذوب نمود زیرا

با عقاید اختصاصی من موافق بود - تا سال ۱۳۱۸ که دارای مذهب و عقاید اجدادی (شیعه) بودم نسبت بامور و

مراسم مذهبی اطلاعاتم خیلی مختصر و همانهایی بود که از زبان والدین یا در مساجد از زبان وعاظ و روضه خوانها

شنیده بودم و با وجود اینکه قسمت اعظم مراسم و عقاید مذهبی در نظرم مضحک و بی معنی بود چون عموم مردم

از عوام و خواص را نسبت باین مراسم با ایمان راسخ میدیدم علت بی حقیقت بودن آنرا نتیجه کمی رشد فکری و

عدم اطلاعات مذهبی خود می دانستم . علاوه بر این نسبت ببعضی عقاید و آداب مذهبی ایمان خلل ناپذیری داشته

و حتی در پندار و فلسفه خیالی خود برای آنها علل و توجیهاتی می ساختم . مثلاً ظهور امام دوازدهم را با تکامل و

ترقی و تمدن مادی و پایین آمدن سطح اخلاق اجتماعی و بهم خوردن انتظام ملل در اثر جنگهای بین المللی

تطبیق مینمودم .

ولی در سال ۱۳۱۸ بواسطه مطالعه تالیفات موریس مترلینگ عقیده و ایمانم بکلی تغییر یافت و باآداب و

مرسوم مذهبی که تا چندی پیش با نظر عجب و احترام می نگریستم بنظرم خرافه آمد ولی مع الوصف چون

عقاید مذهبی از کوچکی بمن تلقین و در خمیره ام جایگیر شده بود قدرت آنرا نداشتم که آنها را بویژه وجود امام

دوازدهم را موهوم و خرافه بدانم .

پس از مطالعه کتاب راه رستگاری و آیین و چند جلد پیمان و پرچم در روحیه ام تغییرات کلی حاصل شد .

بای عقاید و ایمانم نسبت بخرافات بکلی از بین نرفت . باینواسطه تصمیم گرفتم که در مذهب اسلام و تشیع

مطالعات دقیقی بکنم و منشاء پیدایش اسلام و شعبات مختلفه آنرا بررسی نمایم . با وجود اینکه در اثر زحمات

طاقت فرسای دوره تحصیل و خستگی فکر قدرت و تحمل مطالعه از من سلب شده بود باشتیاق کاملی خود را حاضر

باین کار نمودم و مدت یکسال و نیم آنچه کتب مذهبی (از قبیل کلیه کتب تاریخ اسلام - شرح

حال فرد فرد ائمه - تاریخ زندگی حضرت محمد - تالیفات مرحوم شریعت

سنگلجی - تالیفات آل کاشف القطاء - حاجی شیخ عباسعلی کیوان قزوینی -

تفسیر قرآن و غیره) که بفارسی تالیف و ترجمه شده بود ، در حدود پنجاه جلد کتاب ، مطالعه نمودم و تا اندازه ای که مقدور بود نسبت باسلام و مذاهب منشعبه آن و شرح حال بزرگان دین اطلاع کافی بدست آوردم . سپس در اوایل سال ۱۳۲۰ شروع بمطالعه تالیفات آقای کسروی نمودم و چون بههدف و منظور این مرد بزرگ پی بردم و تالیفات سراسر آمیغ او را با زندگی امروز ایران و جهان تطبیق نمودم ایمانم کامل و راسخ گشت و مرام پاکدینی را پذیرفتم .

نتیجه ای که از مرام پاکدینی و مطالعه تالیفات آقای کسروی عایدم شد :

۱ - قبل از مطالعه تالیفات آقای کسروی و آشنا شدن براه پاکدینی نسبت بامور اجتماعی و حقایق جهان افکارم درهم و مغشوش بود .

۲ - از شخصیت و خلقت خود هیچگونه اطلاعی نداشته و وظیفه خود را در زندگی نمیدانستم .

۳ - در زندگی محکوم هر فلسفه و منطق قوی اگر هم بی معنی بود می شدم و چون عقاید و خرافات گوناگون خردم را از کار انداخته بود قادر بدرک معنی حقیقت حیات و زندگی نبودم .

۴ - هر موضوع و عقیده (چه مذهبی و غیر مذهبی) که مورد اعتقاد عموم بود و بنظرم بی معنی میرسید آنرا در اثر عدم اطلاع و نارسا بودن فکر خود دانسته و بآن با شک و تردید یا با نظر احترام نگریسته و خواهی نخواهی نسبت بآن ایمان و عقیده داشتم .

۵ - نسبت بحقایق امور و عقاید تابع اکثریت بودم یعنی با ۳۵۰ میلیون مسیحی که غالباً از ملل متمدن اروپایی و آمریکایی بوده و با وجود دانشمندان و بزرگانی که در میان آنها وجود داشت نمیتوانستم مراسم و عقاید مذهبی مسیح را خرافه تصور نمایم . یا اینکه با چندین میلیون شیعه که بقول مشهور چندین صد نفر دانشمند و مردان بزرگ در آن بظهور رسیده و هزاران کتاب عربی و قطور در باره آن نوشته اند نمیتوانستم تصور نمایم که همگی در اشتباه و پای بند پندار و خرافه بوده اند .

نمیتوانستم تصور نمایم که بقول مشهور دانشمندان مفاخر ملی ایران از قبیل حافظ و سعدی و غیره اشخاص خرافه باف بوده و غالب اندررهای حافظ و گلستان خرافه و برای اخلاق اجتماعی مضر بلکه زهرناک میباشد . بعبارت آخری حس قضاوت در من کشته شده و خردم از کار و فعالیت افتاده بود .

۶ - با تعبیراتی که هر کس مطابق فهم و منطق خود در باره معنی و مفهوم جملات و شعرهای حافظ و سعدی و غیره مینمود و دلایل و منطق غلطی که هر کس در باره عقاید مذهبی ایراد میداشت خود را مجاب می ساختم و نارسا بودن دلیل را دال بر کوچکی فکر و عدم فهم و اطلاع خود میدانستم زیرا در اثر تعلیم و تربیت غلط دوره زندگی و تدریس و مطالعه کتب ضاله پرده سیاه غفلت و نادانی در مقابل خردم کشیده شده و مرا از درک حقایق در تشخیص درست از نادرست محروم میداشت .

اکنون با مطالعه کتابهای سراسر آمیغ های کسروی نتایج زیر عایدم شده :

۱ - بمعنی واقعی دین و حیات پی برده و تکلیف و وظایف خود را در زندگی و اجتماع دانسته ام .

۲ - حس قضاوت در من پیدا شده یعنی خردم فعال گردیده دیگر محکوم هیچ فلسفه و منطق غلطی بشوم و هر کتابی را که مطالعه نمایم بدون تامل حقایق را از اوهام تشخیص داده و هیچ منطق غلطی سهشهای را اسیر و تابع خود نخواهد ساخت .

۳ - در زندگی بهر موضوع و عقیده که برخورد نمودم جهت فهم و استنباط حقیقت فوراً آنرا در دادگاه خرد بدآوری می سپارم و در این موضوع و عقیده تابع اکثریت نبوده و ایمان دارم که ممکن است در باره یک موضوع عقیده کلیه افراد تابع آن در اشتباه و گمراهی باشند . کما اینکه هنوز هم ۴۰۰ میلیون جمعیت چین و هندوستان ت پرست و خرافاتی هستند .

پاکدینی چیست ؟

پاکدینی مانند سایر ادیان دین بخصوص با آداب و رسوم ویژه نیست بلکه مجموعه مقررات و آمیغهای پاک است که راه زندگی - معاشرت اجتماعی - روابط ملل و فرهنگ واقعی را می آموزد .

پاکدینی مظهر کلیه ادیان بوده و با حقیقت هیچیک از آنها مخالفت و مغایرتی ندارد و ضمناً قابل قبول و تیرش همگی ملل عالم میتواند واقع شود .

پاکدینی قابل مقایسه و سنجش با تصوراتی که پیروان ادیان نسبت بدین میکنند نبوده بلکه مجموعه مقررات خاصی است که زندگی اجتماعی را طبق اصول صحیحی مرتب و منظم می سازد و راهنمای پاکدینان را میتوان مربی اخلاق اجتماع دانست .

راهنمای پاکدینان آقای کسروی هیچگونه سمت و عنوانی بخود نگذاشته و بخلاف تصور عوام ادعا و تقاضائی نداشته فقط سعی و کوشش دارد که با آمیغهای پاکدینی جامعه و ملت ایران را اصلاح و بدبختی ملل شرق و ایران و همچنین سایر ملل را چاره سازد .

عقاید من نسبت بمرام پاکدینی

با شرح و بیانیکه آقای کسروی در کتابهای خود در باره مظهر و منشاء ادیان نموده و منظور از دیانت را با نگی ساده و دلایلی روشن و واضح نموده ایمان راسخ دارم که مرام پاکدینی نه تنها اجتماع ملت ایران را بلکه کلیه ملل عالم را بهر نحو و درجه ای از تمدن باشند اداره خواهد نمود و جنگ و خونریزی و اختلاف نظر ملل و اشخاص که نتیجه سستی و نارسا بودن احکامات [۱] دینی و از بین رفتن معنویات و اصول حقیقت زندگی و همچنین فلسفه و رجیهاات غلط دانشمندان مادی معاصر است از میان خواهد رفت .

عقیده و ایمان دارم که هر شخص بی غرضی با حوصله و متانت کتابهای آقای کسروی را مطالعه نموده و اصول و مبانی قوانین اجتماعی ایشانرا حلاجی و غوررسی کرده و بههدف و منظور این راهنمای بزرگ پی برده و توجه باید بلاشک تسلیم آمیغها شده مرام پاکدینی را خواهد پذیرفت .

عقیده و ایمان دارم آمیغها و شاهراه زندگی را که راهنمای پاکدینان ابداع نموده خاموش نمانده و در آتیة نزدیک روزی خواهد رسید که کلیه خواص ایرانی و غیر ایرانی آنها پذیرفته و بآن گردن گزارند .

عقیده و ایمان دارم تا موقعیکه تشتت افکار و اختلاف عقیده و خرافات (مسلکی و مذهبی) از فکر توده ایرانی دور نشود و وحدت عقیده و فکر در افراد جوانهای ایران پیدا نشود از مجامع و احزاب بهر اسم و رنگی باشد (حتی اگر تعداد طرفدارانش بمیلیونها هم برسد) محال و ممتنع است که کوچکترین نتیجه و منظوری حاصل گردد .

مهنانه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویساد ۵۰ سات ۵۴
عقیده و ایمان راسخ دارم که بدبختی و بیچارگی ملت ایران - عقب افتادن از غافله تمدن - خرابی فرهنگ و سیاست خارجی - مفسد اخلاق اجتماعی و غیره فقط وسیله مقررات و آمیغهای ارجدار پاکدینی قابل اصلاح بوده و راه خوشبختی و سعادت ملت ایران و سایر ملل مجری کردن آمیغهای پاکدینی است. ایمان کامل دارم جمعیت آزادگان و پاکدینان که با هم از صمیم قلب متفق میباشند و هیچگونه اختلاف نظر و عقیده با یکدیگر ندارند قادر بانجام نهضت ها بوده و در اصلاح امور کشور ایران هرآینه روزی باشد موفق و پیروز خواهند گردید. زیرا که چند نفر متحد با یک عقیده و ایمان پاک قوی تر از میلیونها اجتماعی است که بحسب ظاهر در لوای مرامنامه و نظامنامه دلفریب بعنوان مختلف جمع شده ولی از حیث عقیده و فکر و سطح اخلاقی اختلاف شدیدی با یکدیگر دارند.

قضاوت مغرضین در باره آقای کسروی و مرام پاکدینی

شخصاً بارها دیده ام که اشخاصی با مرام پاکدینی مخالفت کرده و با آقای کسروی نسبتهایی میدهند، با این اشخاص چون بدقت مصاحبه و مباحثه کرده ام معلوم شد:

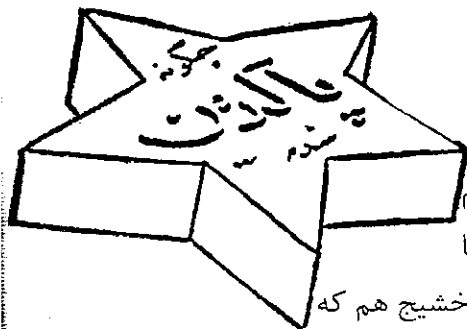
اولاً بهیچوجه کتابهای آقای کسروی را مطالعه نکرده و اظهار عقیده شان از روایت دیگران و انتشار نسبتهای غرض آلود مغرضین بوده است.

ثانیاً مخالفین بیشتر از اشخاصی هستند که قبول مرام پاکدینی و آمیغهای آن با منافع زندگی مادی آنان منافات داشته یا اینکه از خیانت بملت و میهن و جمع آوری ثروت غیرمشروع محروم و ممنوع خواهند شد.

ثالثاً عده [ای] دیگر از مخالفین بواسطه تعقیب و تلقین خرافات از دوره زندگی خودشان از کار افتاده یا اینکه بواسطه نداشتن معلومات اولیه و کوچکی سطح فکر، قدرت فهم و قبول آمیغها را ندارند، والا اشخاص فهیم و بی غرض با مطالعه دقیق کتابهای آقای کسروی محال و ممتنع است مرام پاکدینی را قبول نکرده و بآمیغها گردن نگذارند.

کسانی حق قضاوت و تشخیص راستی یا نادرستی گفتار این مقاله را دارند که اقلماً مانند من بدون غرض کلیه تالیفات آقای کسروی را مطالعه کرده و اگر میخواهند پاکدینی را با سایر ادیان و مسالک مورد سنجش و مقایسه قرار دهند میبایست در آن مسلک یا دین مطالعه نموده و اطلاعات کافی بدست آورده سپس بدیده قضاوت و داوری کشند.

نوشته: محمد جوانبخت - بهبهان



پیش از آنکه با راه پاکدینی آشنا شوم از هنگامیکه خود را شناختم و توانستم آمیغها را دریابم بجستجو برخاستم و بمرور زمان در همه کیشها جز آشفتگی و پندارهای سراپا زیان چیزی ندیدم. از همه بدتر سخنان آخشیج هم که در باره هر کیش میشنیدم بیشتر مرا سرگردان میکرد و هر چه در این رشته ها بیشتر میاندیشیدم درماندگی زیادتر میشد و سرانجام مایوس و فرسوده میشدم. کوتاه سخن پس از بیست و اند سال خواندن کتابهایشان پیروی از دستورهایشان چون خود را در راه بن بستی دیدم و چاره ای برای درمان دردهای خود در آن کیش

تیاقتم ناگزیر دست از آنها کشیده خود را رها ساختم و برای خود یک راه وجدانی برگزیدم تا با حکمیت وجدان خود را راه برم و رفتار بیدینی را برکنار گزارم و جان بسلامت برم . با اینحال باز آسودگی فکر نداشتم و گاه بگاه جنیش و حرکتی در خود احساس میکردم و خواهان و بیوسان کسی بودم تا آمیغها را بمن باز نماید و راهی بگشاید و مرا و مانندگان مرا در آن راه گرد آورد . بدینسان با ناآسودگی روز میگزراندم تا در شهریور ماه ۱۳۲۱ که در هندوستان ماموریت داشتم دوست دیرینم آقای محمد علی امام شوشتری بهندیشان آمدند و مرا خواستند و با من گفتگوهای پرداختند .

راستی را لذت آن گفتگوها را فراموش نکرده و نمیکنم چه در این گفتگوها بود که بیکایک پرسشهای درونی من پاسخ داده میشد و جهان تیره را که پندارها و کج اندیشیهای کیش سازان برای من پدید آورده بودند بجهانی روشن مبدل میساخت . زیان بافندگیهای سرسام آور خراباتیگری ، صوفیگری ، شیخیگری ، باطنیگری ، بهائیگری و دیگران را که هر یک برای من دردهائی شده بودند با سخنانی روشن و خردپذیر نشان دادند و یکباره مرا از آزار روحی که از آنها داشتم آسوده ساختند . سپس کتابهائی بمن دادند که با خواندن آنها هم راه را بهتر و هم راهنمای خود را تک شناختم و پس از این بود که من نیز بکوشش پرداختم و کتابها را بدوستان و آشنایان دادم و خدا را سپاس که مراستم چند تن را از مردان و جوانان پاکدل مانند آقایان کنعانی - حبیب الله ایرانی - صمد کنعانی زاده - وهاب طوی نژاد - محمد مرشد - عبدالحسین ایرانی را بدین راه راست خدائی درآورم و اینک همدستانه در این راه میکوشیم و امیدمندم بیاری خدا و نیروی آمیغها و با کوشش یاران و همراهان بتوانیم دیگرانرا از این گمراهی برهانیم و از بیماری آسوده گردانیم .



وزارت فرهنگ توجه و رسیدگی نماید

از نامه ای که بدست ما افتاده و عیناً در اینجا درج میکنیم برمیآید که در شهرستان ایلام چندین دبستان می آنکه وجود خارجی داشته باشد در بودجه جزء دبستانهای دائر قلمداد شده و از اینراه بنام حقوق آموزگار و خدمتگزار سوءاستفاده هایی میکنند .

ما توجه وزارت فرهنگ را جلب میکنیم که موضوعاً مورد رسیدگی قرار داده و از اینگونه نادرستکاریها که علاوه بر دزدی خود خیانت بفرهنگ کشور است جلوگیری و مسئولین را تعقیب نمایند .
اینک متن نامه ای که بدست ما افتاده است :

ریاست محترم دارایی شهرستان ایلام

از آنجاییکه اینجانب باسم نماینده و ناظر هزینه از طرف اداره مرکزی معین و ناگزیرم لیستهای تنظیمی را بخواه نمایم و از طرفی هم دولت حقوقی هر ماهه جهت آموزگاران فرهنگ تعیین نموده که در مقابل اطفال کشاورزان در تحت تعلیمات آموزگاران بدانش آموزی تربیت شده آتیه فهم و عقل سلیمی تحصیل نمایند بنابراین از بخواه شهربور باینطرف اوضاع دبستانهای نقاط پشتکوه در هم و بر هم و خراب شده مطابق صورت ریز زیر دبستانها تعینتی ندارد . اگر از این راه باسم آموزگار و خدمتگزار حقوقاتی داده شود اسامی قراء و محل :

- | | |
|---------------|------------------|
| ۱ - آبدان | ۲ - دهران |
| ۳ - زرین آباد | ۴ - سید نصرالدین |
| ۵ - بولی | ۶ - ملک |

- | | |
|---------------------------------------|----------------|
| ۷ - گلان | ۸ - صیمره |
| ۹ - باریشان یاغی | ۱۰ - بدره |
| ۱۱ - احمد آباد | ۱۲ - مدموسی |
| ۱۳ - ارکواز | ۱۴ - حوشه دلول |
| ۱۵ - در صالح آباد فقط ۴-۵ محصل دارد . | ۱۶ - چلووار |

خسارتی متوجه خزانه دولت فراهم شده و بجیب اشخاصی غیر استحقاق داده شده است . اگر هم بطور خوبی مایلید استحضار کامل حاصل شود ممکن است مأموری جهت بازرسی تعیین فرمایند که بطور خوبی صحت و سقم معروضه معین شود .

ناظر هزینه دارایی

برای آگاهی یاران

چون گاهی رخ میدهد که کسی که بیهاماد ما پیوسته ناشایندگی او دانسته میشود و باید در باره اینگونه کسان بی پروایی ننمود سکالاد تهران در این زمینه بسکالاش و گفتگو پرداخته و اینک دستورهایی پایین را بیرون میدهد :

(۱) پاکدینی (یا آزادگی) تنها با نام نیست . پیمان بستن هم بتنهایی بس نیست . باید پاکدین همه رفتار از روی پاکدینی باشد . بسیار کارهاست که دیگران می کنند و پاکدینان را نسرزد کنند . پاکدینی برای آنست که ما همه پاک زیمیم و بدیگران نشاندهیم که با پاکی توان زیست و بناپاکیها و پستیها نیازی نیست .

(۲) کوشاد شهرستان در همه جا باید نگهبان رفتار و کردار پاکدینان آنجا باشد و بازجوییها و بازرسیها کند و از هیچ کسی چشم نپوشد . ما در اینکار بزرگی که آغاز کرده ایم بشایندگی و نیکی بیش از هر چیز نیازمندیم .

(۳) از هر کسی که بدی پدید گردید و ناشایندگی او دانسته شد باید کوشاد با آگاه گردانیدن سکالاد آنجا ببازرسی پردازد و داورزادی برپا گردانیده رسیدگی کند ، و اگر ناشایندگی کسی بیگمانست بیرون کردن او را باهماد گزیرد .

(۴) گزیرش داورزاد هر چه بود پیش از آنکه بیرون داده شود بتهران بهمگی سکالاد (با دست دفت پرچم) فرستاده شود که سکالاد پس از بازنگرش اگر همداستان بود آن گزیرش را روان خواهد گردانید و گزیرد گزیریده خود را بکوشاد آگاهی خواهد فرستاد .

سکالاد تهران (جانشین همگی سکالاد) *****

در باره حال آقای کسروی

چون از شهرستانها یاران ما از حال آقای کسروی میپرسند برای آگاهی آنان این شرح را مینویسیم: در خرداد ماه گذشته (روز پانزدهم) در بیمارستان دکتر رضا نور گلوله ای که در تن آقای کسروی مانده بود برآورده شد. ما در دفتر خرداد ماه فراموش کردیم این را بنویسیم. اینک از حال ایشان آگاهی داده و دل سوزیهای بسیار نجیبانه آقای دکتر رضا نور و از دانش و مهارت آقای دکتر میر (پزشک عمل کننده) سپاسگزاریها مینماییم.

پس از آن عمل آقای کسروی سه روز در بیمارستان بودند و بخانه بازگشتند و زخم کم کم بهبودی یافت. ولی چون رویهمرفته در نتیجه دو بار خون رفتن ناتوان بودند از آنهنگام بیشتر روزها را در بیرون تهران می گذرانند و بدستور پزشکان باسایش پرداخته اند. از هر باره حالشان روز بروز بهتر میشود. چون کسانی از یاران پیکره تازه آقای کسروی را خواسته اند آگاهی میدهیم که چند پیکره پس از آن پیش آمد برداشته شده که کلیشه و چاپ خواهد شد.

فهرستی از کتابهای ما

کتابهاییکه در زمینه پاکدینی است	کتابهاییکه در زمینه تاریخ و زبانست
۱- ورجاوندبنیاد (۱ و ۲) ۲۰ ریال	۱- تاریخ مشروطه (۲) ۹۰ ریال
۲- « « (۱ و ۲) ۲۵ «	۲- « « (۳) ۹۰ «
۳- « « (۳) ۱۵ «	۳- تاریخ ۱۸ ساله (۴) ۵۰ «
۴- در پیرامون اسلام* ۱۲ «	۴- « « (۵) ۵۰ «
۵- داوری* ۴۰ «	۵- « « (۶) ۵۰ «
۶- گفت و شنید ۱۵ «	۶- شهریاران گمنام (۲) ۳۰ «
۷- پاسخ بدخواهان* ۱۵ «	۷- « « (۳) ۲۰ «
۸- بهائیکری* ۳۰ «	۸- تاریخچه شیروخورشید ۸ «
۹- صوفیکری* ۲۵ «	۹- تاریخچه چپوق و غلیان ۸ «
۱۰- حافظ چه میگوید* ۷ «	۱۰- شیخ صفی و تبارش ۱۵ «
۱۱- فرهنگ چیست* ۵ «	۱۱- زندگانی من ۲۰ «
۱۲- در پیرامون رمان* ۸ «	۱۲- دهسال در عدلیه ۴۰ «
۱۳- پندارها* ۲۵ «	۱۳- زبان آذری ۱۵ «
۱۴- در پیرامون ادبیات ۳۵ «	۱۴- زبان پاک ۱۰ «
۱۵- پاسخ حقیقتگو ۳۰ «	۱۵- نامهای شهرها و دیه های ایران (۱) ۸ «
۱۶- خواهران و دختران ما* ۱۵ «	۱۶- « « « « « ۵ «
۱۷- قانون دادگری* ۱۵ «	
۱۸- دادگاه ۱۵ «	
۱۹- افسران ما* ۲۰ «	

کتابهاییکه در زمینه پاکدینی است

۲۰ - در پیرامون روان	۱۵ ریال
۲۱ - کار و پیشه و پول	« ۱۲
۲۲ - کار و پیشه و پول (بزبان عادی)	« ۱۰
۲۳ - دین و جهان *	« ۲۰
۲۴ - سیزدهم مرداد	« ۸
۲۵ - یکم آذرماه ۱۳۲۳	« ۱۵
۲۶ - یکم دیماه ۱۳۲۳	« ۱۵
۲۷ - بهمنماه ۱۳۲۳	« ۸
۲۸ - دانستنیها و آموختنیها	« ۵
۲۹ - در راه سیاست	« ۲۰

ستاره نشانه چاپ دوم است

بهای این دفتر ۱۵ ریالست

جایگاه فروش کتابهای ما

- ۱) لاله زار ، کوچه مهران ، پاساژ بختیاری ، دفتر پرچم
- ۲) خیابان نادری مغازه وحدت
- ۳) چهارراه مخبرالدوله بنگاه آذر
- ۴) چهارراه لاله زار بتکه پیاده رو
- ۵) لاله زار نو ، نزدیک بشاهرضا ، مغازه منصور
- ۶) روبروی کافه شهرداری ، مغازه گلشایی

در راه سیاست

این کتاب از چاپ بیرون آمده بها ۲۰ ریال

آگهی نویسندگان

کسانیکه خواستار فرستادن گفتار برای چاپ در این دفترند باید بندهای پایین را بدیده گیرند :

۱ - نوشته ها در پیرامون جستارهای سودمند باشد .

۲ - اگر پرسش ، یا خرده گیری است با زبان فرهنگ باشد .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره چهارم تیرماه نویساد ۵۰ سات ۵۹

۳ - نوشته ها یكروى كاغذ نوشته شده و خوانا باشد .

۴ - « عنوان » نامه ها و « مقالات » بنام « نویساد » باشد .

نویسندگان بیاد داشته باشند كه نوشته های آنان را نویساد رسیدگی کرده سپس برای چاپ كردن خواهد فرستاد . در اینصورت ممكن است برخی از نوشته ها چاپ نگردد و این نباید شؤند برخورد بآنان باشد .

« نویساد »

در باره کتابخانه

کتابخانه باهماد پاکدینان تهران نیاز بکتابهای زیر می دارد :

- | | | | |
|-----------------------------------|--------|------------------------------|--------|
| ۱ - دوره هفت ساله پیمان | ۳ دوره | ۲ - تاریخ پانصد ساله خوزستان | ۴ جلد |
| ۳ - پرچم نیمه ماهه | ۴ دوره | ۴ - پرچم روزانه | ۴ دوره |
| ۵ - تاریخ هجده ساله بخش ۱ و ۲ و ۳ | ۳ دوره | ۶ - آیین | |

كسانیکه می دارند در برابر بهای آن با دست كوشاد شهرستان خود بکتابخانه كوشاد روانه دارند .

بخش « تبلیغات »

آگهی

شرکت پاک برای روزبه سیزده مرداد هشت پیکره از سرداران مشروطه ایران چاپ گردانیده است كه با این دفتر پراكنده میگردد . خواستاران در تهران از دفتر پرچم و در شهرستانها از كوشاد بخرند . بها ۲۰ ریال .

آگهی

چاپخانه پیمان برای چاپ کتابهای سودمند آماده میباشد . خواستاران بدفتر پرچم مراجعه کنند .
